




کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲  
۷۵/۲۱

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲

بازدید شد ۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی			
کتاب: تاریخ یونانی		مؤسسه: ۱۳۰۲	
مؤلف: <u>لک</u>		شماره دفتر: ۱۳۶۹۰	
موضوع: تاریخ		۲۹۲۷	
۸۵۵۵			



خطی - فهرست شده  
۷۵۵۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکر و سپاس افریده گام بر آنکه بفضل بنده ای  
ترا و نه ملکوت را در عبادت پروردگار ملائک  
مقربین ساخت و باطاف سبحا صوم خالک  
معبد عباد صالحین کرد مقربان عالم انشا  
نصویر عبادت دیم ما عبادناک حق عبادناک  
نرسند به ایمان عرصه غیبه بر عرش پروردگار  
ما اعترفناک حق معرفتک ویرادند همه در صف  
داد از جبرایل و جبرائیل امیران که کویان  
سنان را لای که صفاتش بر کبریا بر خاک عجز میکند  
عز

عقل انبیاء که صد هزار سال همه خلق کانیات  
فکرت کنند در صفت عارف خدا آخر مغرب  
شد که هیچ ندانند ایم ما و صد هزار صلات و  
صلوات ثواب بارگاه معلا ان خاتم کنند لا ع نور  
و عری وان و بران کنند نصرت و کسری طای  
که انفر و غ طاعت و نور شرع او نامر و وفده  
محبوس شد شاه که انراب در و سر سالان او  
در نگار او را در خالک بنزه مخفی گشت است  
که نه ما در او جدا شد عالم همه از خلا انشاید  
هم بجز ساوه برده هم انش بر قمارس خمر زده  
ان غنی که با او خود کج دینی در امتین هم  
انفر و دالفقر فخری وادی بطا شده



کان زهرش نقره بولامده در کوهش  
 میتدا و لپن و سلخاچه هفتین هزار میل  
 آخرین زمان مرده هفتین هزار و برال و اولاد  
 و اتباع او باد که ائمه افطار و امضا <sup>لندن</sup> غلام  
 مؤلف ابن رساله ضعیف عباد الله الغنی  
 جعفر ابن محمد بن حسین معروف بجعفری  
 اصلح الله شأنه چنین گوید که چون از  
 نابین کبر که احمل نوابر بخیر که انرا ابتدا  
 افرینش عالم و آدم و طبقات اولاد و انرا  
 سلاطین و اندیاء و اولیاء و شعراء حکما  
 و مشاهیر عرب عجم و ترک و تاجیک  
 نازمان بنیصر علیه افضل الصلوات و کل  
 بخت

النجباء و تمام سیر انحضرت و خلفا <sup>مشهد</sup> الرضا  
 و بنی امیه و بنی عباس و طبقات سلاطین  
 مشرکان ابتدا و خروج چنگیز خان و فرزند  
 او تا وقت سلطنت ابوسعید و ملوک  
 طوائف بعد از وفات او تا زمان جلوس  
 خاقان اعظم سعید قطب الحق والدینا  
 والدین امیر تیمور که کرامت ناله الله برها  
 و تمام فتوحات انحضرت و اولاد و ناسال  
 خمس و اربعین و تمام امیران و اخیان ابن  
 رساله جمع کردم موسوم بنابینج بزرگ که  
 شریفترین بلد عالم است و بیانات اقلیم است  
 هوا بش در غایت سلامت و آب و آتش



مرشک کوثر و حیوانات و لبابین خمر قش غیر  
 کشتا ارم است بیوانات مرو حش چون فضا  
 مرتفع و کوی و بانراش چون بدب المعهور ملک  
 و مبهوه الوانش فرکه جتا لامفطوعه ولا بمنوعه  
 و انار با فوه نامش چون مفتح جان فرا سبب  
 سببش چون نیکو دلبران دلربا و عتاب و نکبش  
 چون خوشه پروین و برابرش چون کوا  
 حور العين مساجد منبع و مذارش و رفیع  
 و مزارش منبرش پناکی چون بصبغ و اهابش  
 بکب طاعت شریف و ضبع خداوند انکاد  
 انز و الش بی شایسته نیکف خطه دانه  
 بزد در هیچ وقت ترا فر و بطلان چنین معور  
 و

نبود که در بر سلطنت نبی کی خضر خلا  
 پناه سلطا اعظم خافا اعلی اعدا علم  
 ملاذ و ملجاء خوانین عالم مالک مرقاب  
 قائل الکفره و المشکوب فامع الفجره المشرین و المشرکین  
 ملاذ و ملجاء سلاطین و خوانین رافع ربا  
 عدل کثری مشید مراسم مسکنا متمد  
 قواعد بها بنا باسط الامین و الامانان  
 العدل و الامساخافان رفیع شاعالی  
 خلیفه کشا ظل ظلیل الرحمن المخصوص بعنا<sup>الله</sup>  
 السجامعین الحق و السلطنه و الخلافه و الدین  
 ابو مظفر شاه رخ بهادری خا خدا الله تعالی ملک  
 و سالطانه و ابد علی العالمین و احسانه



فریب ده هزار خوانه و خواندنی و حمام و  
مدرسه و خوانه و میانین بنجدید پدید  
آمده و تمام اهالی این دیار با حسن الحال در  
همه امان و رفاه و احوال و فارغ  
البال بدعا و دام دولت فاهو و تمام می  
نمود که هفتادین باشد بزرگ قابل ابد  
کین هفتادین است چشمه حور که به بند  
آب و کوبد از خوبی که ماء کوثر است نا ابد  
معمور باد این دیار سرانکه در ظل شه دین  
پرویز و چون بر صحنه و فریاد نامه زمانه نظر  
کردم در وصف از آباء و بزرگان و نطق منکهار  
نواب و اعیان و بزرگان مشهور و

شاه

موشح بناقم و کلک کاتبان بیان بزرگان  
مرفوم ندیدم این تاریخ در سلسله نظام د  
اوردم نادرجان باد کار باشد و بود قسم  
هفاده شد از جهت فاری و ناظران این تاریخ  
فاسد فصله کند در و الفریس کشته را که  
اول عمالرت بزرگ است مشهور بزرگ و بزرگ  
فصله ذکر ملوک فرس و سیاحتی بوده جرد  
کشته را بزرگ بزرگ و عمالرت بلاد و قباد و مهر  
نکار و هر من فرستیم ذکر عمالرت که در زمان  
بنی امیه و بنی عباس و ابومسلم و یعقوب لیث  
وال سبکتگین شده فخری ذکر دادن سلطان  
طغندلی سلجوقی بزرگ اعدا الدوله کرشیا  
طغرل



بن خراسان و بخارا و غمات و در نزد فیض  
 ذکر انا بکان انا بک سام و انا بک عز الدین  
 لنکو و فرزند عز الدین لنکو و ذکر غمات و غمات  
 نازان سلطان احمد خدا بنده و سلطان ابو سعید  
 بهادر خان فیضی و ذکر سلطان بنی مظفر و فرزند  
 سلطان مبارک الدین محمد بن مظفر و فرزند  
 و شاه یحیی و ساختن بار و نزد و غمات  
 ابشاه فیضی و ذکر غمات و در نزد و غمات  
 امیر نیرنگ انا الله بر فانه و نیرنگ خضر  
 اعلی خافانی معینی شاه خرد خدا الله ملکه و  
 شده فیضی و در نزد و منابر و منابر  
 و خوانق و بانیان و منابر و بانیان و شهدا و

و صالحین و مفابر و قدم و جدید و فیض  
 در باغستان و در محلات و در باغستان و باغها  
 مشهور در عامه شهر و تمام السبها و غیر قسم  
 شهر و در کرا بها که روی زمین چهار کتب در  
 شهر و در قنات و جاده و اب سرد و بانیان  
 و مقام ان غمات چون ابن فایز و بنا کردم  
 که در میان خلق مشهور کرده و خواننده  
 از ان تمام غمات و در که در نزد و غمات  
 ساخته اطلاع افند از مدرس و خوانق و  
 سرها عالی و قلعه و غمات و اسواف و انوار  
 و بانیان و باغستان و غیر بطالع مسعود و  
 خانمه محمود و ابن کنابرا موشح ساخته با



عالمنا مولانا اعظم اکرم احب انبیا علم  
 اقدم ملاذ ارباب الحکومیه بین الامم مصد  
 الصلوة حامی اصناع الحشمه والوزاره فبا  
 اودیه العدا له بعلو الله صحر الخصم والظو  
 یر الشیم صلاح الممالک کل مملوک ومالك  
 سخی البرا من الممالک المخصوصه بغنائہ المعجود  
 عماد الحق ضیاء الدین مسعود خلد الله تعالی  
 ظلال عواطفه بآرب دوام دولتش او شند  
 باد بخشنده طالع مسعود درام باد چون  
 دستگیر خلق عجمانست در جهان اقبال  
 دولت شرفش مشد ام باد چون این رساله  
 مسعود الابداء و محمود الانشاء آمد و شاید  
 بقبول

منجی

که بقبول مقبالان در جهان منتشر کرد بمتمبه  
 وجوده فسیقل فضل سکندر بن فیلقوس  
 و کشتن داراب و گرفتن عراق و فارس و <sup>صفها</sup> و آن  
 بجانب نود آمدن و بنیاء کشته که اول عمارت  
 نود است و تمامی قصه آن چون دولت  
 سلاطین نود بالا گرفت و ایرد شیر نود تمام  
 روی زمین در تصرف او در انرا طایفه عالم  
 مفرید درگاه داراب میا و نود و پادشاه  
 روم و فیلقوس یونانی وفات کرد و اسکندر  
 ممالک در تصرف او در مالی که هر سال فیلقوس  
 بشاه داراب میفرستاد امتناع نمود و مال  
 روم هر سال بیضه چند بود که از طلا و نقره



مبنا خشد و بدلائراب بنفشه شادند خلسر کنند  
 بدلائراب رسید ایچی جهت اسکندر بطرف روم  
 فرستاد و مال مفری طلب کرد اسکندر  
 گفت آن نوع که آن بیضی نهاد پروانه کرد  
 و بر پرید و ایچی دلائراب ناماد بر کرد اند چون  
 ایچی نزد دلائراب آمد دلائراب ایچی بگو فرستاد  
 در نزد اسکندر یعنی نو طفلی نو را با کوی  
 و چوکان باری مبنا بد کرد نور سوم سلطنت  
 چه دانی چون ایچی کوی چوکان در نزد اسکندر  
 آورد اسکندر را نوا اقبال گرفت و با خاضان خود  
 گفت که دلائراب بمن کوی و چوکان فرستاد  
 یعنی کوی مملکت در خم چوکان ما خواهد بود  
 چون بن خبر دلائراب رسید کبیر پسر از کجند

مرغ

۲۰

که اسکندر فرستاد یعنی لشکر من پیچده است و نو  
 با لشکر من بر بنائی اسکندر فرمود که کجند  
 و خروسی چند پیاد کردند و آن کجند ها پسر  
 گفت عزرا هادان باشد که لشکر نو را بدین طریق  
 بر چنین چون خبر دلائراب رسید ملک  
 روم را امر کرد که لشکر بطرف روم برود  
 و مرز او بران کند و اسکندر را بند کند و نو  
 دلائراب فرستاد چون لشکر روم متوجه  
 اسکندر شد ند اسکندر لشکر خود را مفا  
 ملک روم دید و محاربه عظیم واقع شد  
 و لشکر روم مغرب رفتند و غنیمت بسیار  
 بدست و میان افتاد و چون خبر دلائراب



رسید امر کرد که لشکر نیکبار متوجه حربه اسکندر  
 شوند و روم را خراب نمایند و اسکندر ایند  
 کند و دلازلاب فرستد چون لشکر نیکبار متوجه  
 روم شد اسکندر بالشکر خود مقابل رفت و حربه  
 کرد و لشکر نیکبار منظم شدند چون دلازلاب  
 بدین واقف گردید با پنجاه هزار سوار  
 بنفس خود متوجه حربه اسکندر شدند اسکندر  
 نیز بالشکر خود با استقبال لشکر دلازلاب بیرون  
 رفت هر دو لشکر فریب ندادند و سبب جنگ  
 سرهنگ دلازلاب که از خاصان او بودند بمختص  
 نامه با اسکندر نوشتند که اگر اسکندر ما را  
 هریک مملکتی بخشد دلازلاب را بقتل او مریم

عز

چون روم را خراب شد اسکندر حربه را  
 مملکتی را بدیوخت و عهد نامه بدیشان داد  
 مرفرد بکرو چون هر دو لشکر مقابل شدند  
 و حربه در پیوستن سرهنگان فصد داد  
 کردند و بر روی او زخم زدند دلازلاب از  
 اسب افتاد و علم دلازلاب نکلون شد و لشکر  
 منظم شدند در آن حال اسکندر نیز  
 دلازلاب مدد عرضه کرد و عذر خواست گفت  
 قوم تو با تو غدر کردند من فصد تو نکردم  
 اکنون وصیت کن نام و وصیت تو را بجا  
 میآورم دلازلاب گفت سپه و وصیت میکنم  
 اول کشندگان را بقصاص رسان نادیکر

ع و بقصاص



بندگان بخون خداوندان خود اقدام ننما  
 دیگر دختر خود را بعهده خود بیرون آور که  
 تا چون فرزندک از او ظاهر شود سلطنت  
 در خانه او باقی باشد ستم با قوم من نبکوی  
 کن تا بعد از تو با قوم تو هم نبکوی کنند  
 در چند بشمر تا چیزی شد نظر به بخندید  
 کین نیز شد اسکندر چون این حال دید  
 بر خوشبین فوج میگرد که او نیز شش زهن  
 خورده بعد از آن اسکندر فرمود که از آن  
 را بجای نیاورم و در خیمه جدا دیش نهاد  
 و تمام اموال داری را در تصرف گرفت  
 و تمام فارس در تصرف آورد بعد از آن

فر

گفت وصیت داریاب بجای باید آورد  
 کان داریاب را هر یکی را مملکتی فرستاد  
 را خلعت خاص پوشانید و با ایشان گفت  
 که عهد خود وفا کردم وصیت داریاب را  
 هم بجای باید آورد بفرمود تا سر سر هنگام  
 از بدن جدا نمودند و مدینه اليهود که شهر  
 بود و بزان کرد و اصفها ساخت و در اصفها  
 داماد شد و دختر داریاب را در نکاح خود  
 آورد و قوم داریاب هر یکی را مملکتی فرستاد  
 و در عراق و فارس و در هر شهری و در هر  
 تعیین نمود و در دینک و چهار دینک از آن  
 زمان پیدا شد تا خالفت بکدیگر نکند



و مخالف پادشاه نتواند بود این رسم در عراق  
و فارس باقی ماند بعد از آن اسکندر بعضی  
سرهنگان را از باب که با ایشان اغراق و اعظمای  
نداشت با خود همراه کرد و این اغراق منوچهر را  
شد چون به بیابان خراسان رسید که اکنون  
شهر نیریز است بشکوه فرمود تا قلعه سازند و  
نهری جاری کردند و کسی از آن خود را اینجا  
نشانید و اینجا را در اینجا ساکن گردانید  
و آن مقام را کشته نام کرد و این قول غار است برود  
و او را از زندان ذوالقرنین منجواست و در کتب  
منفذان ذکر نبرد نیست ذکر کشته در صحرای  
البلدان و سالک سالک که طول و عرض

بابه ممالک و ممالک

کلاه

بیلاد کو بند هست اسکندر بنجران رفت  
هزار و سیاحت بمنا و از آنجا رفت و به فرزند خشک  
و بدربار خطا رفت و در آن مقام ناچار خشک  
و چون باز کرد بدو دامنان بنا کرد و بعد از آن  
شهر نیریز را ساخت و برب در نای محبط اسکندر  
مناری فرب و چهار صد نیریز بکنک برب  
در باب ساخت حکما بونان جای تعبیه کردند  
برای لای آن که از ده روز فراموشی در آن در  
روانه شد در آن جام بنمودی و ناسبعانه هجری  
آن جام بود در نیکان آنرا خراب نمودند بشکستند  
و اسکندر بهر زاغارت کردند و چون اسکندر  
ممالک در تصرف گرفت غزنیه ظلمات کرد و طلب



ابجانات سعی اسکندر برد و ابجانات در  
 خضر شد اسکندر و ششم ملک و دوم فرزند عمر  
 حضرت شاعر مفسر و عم خاوندان چون اسکندر  
 وفات کرد و برادرش کردند در موضع وفات  
 اختلاف کرده اند بعضی گویند در همدان <sup>بود</sup>  
 و بعضی گویند در اسکندر مرید و بعضی گویند  
 در نهمند و این کشته اول غارات نبرد است  
 و بعد از اسکندر این کشته معروف شد و عجیب  
 در اینجا جمع شدند و غارت و غنایم کردند  
 و در مکر ملک ساسانیان اول ایشان از شیر  
 بابک و فرزند او ساختند کشته را بشهر نبرد  
 تا نگران نبرد جرد این شهر را و غارت بلاد

افزارند

و فرزند و بناد و انوشیروان و همسر کار چون  
 بعد از وفات اسکندر مملکت بملوک  
 القوا بقتل سپید آمد و ان اخو ملوک ا  
 اشغابیان بود چون آمد بشیر بابک خروج  
 کرد و فارس را در تصرف خود در آورد  
 و لشکر باصفها و فستاد برد و اردوان لشکر  
 را در مقابل او آورد و در دستش آمد بشیر کشته  
 آمد بشیر معروف عالم را در تصرف گرفت و تمام  
 ملوک ایران و طوایف را برافروخت و اسم سلطنت  
 بر خود نهاد و در حجاب خود مملکت بنامش  
 پسر خود داد و بعد از آن شاه پسر مملکت پسر خود  
 هر زاد بعد از هر مملکت پسر پسر پسر

عمران



هرام رسید و بعد از او مملکت شاپور و والک  
 رسید و بعد از شاپور و شاپور و شاپور  
 و بعد از او سلطنت بنی درج در بن شاپور و بعد از  
 او سلطنت بدیش هرام رسید و بعد از او  
 بهرام مملکت بنی درج در هرام رسید و پادشاه  
 و شوکت بود در عرب و عجم در فرمان او بود  
 و طوف ممالک خود میکرد چون بکنه رسید  
 اب و هو و کثرت و بر او اموال مدکف نظر کردم  
 که این مقام شهری سائر بنیام نوزاد بنیان  
 ممالک را جمع کردند بنحان و بطالع نزد ایشان  
 قصور و دیوار و بان و حمام و انکلا و عمارت  
 بنیان کردند و خانه سلطان و سه هزار اب روان کرد

بنزد آباد و یکی در الجاد و یکی مادین و در قبلی  
شهر در یکفر سنگی در کوه دودلویه دخیل در  
سنگ خالیه برید و این زمان چون در اندک  
دخمه سر و بی و از این باید که در آن جا است  
و نود جرد سه سر هفت خود را بیده و مسید  
و عقد امر کرد که مقام بنازند بسید بیده  
بناخت عقد ده کبریا بناخت و این هر  
سه ده کنار دریا بود و این دریا بدینای  
ساوه مشهور بود و دامن همدان این دریا  
کنده و کوه در میان دریا بود و با جبین مسید  
نیدر بود و با جبین مشهور بود و در آن شب  
که سغیر از ما در منواله شد ندان دریا و این

مجلس  
مرتبه العبد (عبد)  
يا ائمه و اولادهم (عبد)  
(۹)

عبدت کو رسد دارد  
و شایسته است که  
و عیب ده عیب  
(۹)



کری <sup>۴</sup> فرو رفت و خشک گردید و طایفی کثیری بآب نرسید  
و در آنزده کنکره بپفناد و تمام آتش مجوسان  
در آتش خاها با ناز مردم کوبند نام نزد جرد مشتاق  
اصغر بود چون نزد بساخت مشهور نزد جرد  
شد چون نزد جرد وفات کرد مملکت به پسر  
فیروز رسید فیروز را پادرسنان بساخت و  
جاری کرد ایند نراند و در شهر نزد مشهور  
بفیروز آباد و منبع او در شهر نزد است چون فیروز  
دهی بساخت قصری رفیع و اسبائی و دیور  
و کشتو آنا مشهور بآلاس کرد و چون مملکت  
بآلاس بگرفت برادرش قباد بن فیروز نزد نوکان  
رفت و آنزده خانان مدد طلبید و لشکر نوکان

میلان

بمدائن رسید بآلاس بطاعت نمود مملکت بگرفت  
نظر کرده بود که اگر مملکت بیاید آتشخانه عظیم  
بنازد چون مملکت بنافت بفرمود که آنزده  
آتشخانه آتش بیاورند آتش فارس و بلخ و غریب  
تیسفون و طبرستان و افریقا و بختیاری و سعد و بید فسیلی  
در حوالی رسید بساخت در حینان خرمایشان  
و نهی روان کرد و آن قصه را هفتاد نام نهاد  
و مجوس را آن مقام بمشابه کعبه مسلمانان  
بناد بفرمود که فیهج و هراقر را بساختند  
و چون بناد در گذشت و مملکت بعد از  
بناد بانوشتر روان رسید نزد اباطاع  
بدین خود مهر نگار و آنزده مهر نگار از بغداد



مقتیان

مقتیانان پیاورد و خضر بغداد سپردن او کردند  
 فصبه هر چه در بیاختند و قلعه و الشحانه و غنای  
 و بستان و در ولایت میسر هر چه در بیاخت  
 چون افروشان در گذشت هرگز خود بیاخت  
 و چون مملکت بخیر و بر و بر رسید و پرویز  
 الحی بطلب پیغمبر مافرساد و نامه پیغمبر را بر کرد  
 پیغمبر فرمود مرقا الله بطنه شریقه بد خود را  
 خسرو پرویز هلاک کرد و دولت ساسانیان  
 باخر رسید سلطنت بنزد جرد بن شهریار رسید  
 و تمام لشکر اسلام بحرب نزد جرد آمدند و  
 سعد و قاص بنده این آمد نزد جرد بگریخت  
 لشکر اسلام از پیا و بجولافریزند و نزد جرد برآ

نزد بخراسان رفت و لشکر اسلام مالک نریب  
 و مالک بن عمرو از عقب نزد جرد بخراسان رفتند  
 و در چهارده طبرستان مالک نریب و مالک بن  
 عمرو قاتل کردند و مدفن ایشان در طبرستان  
 مشهور است و لشکر اسلام چون بازگشتند از  
 خراسان در میانان شتران رام غلط کردند  
 و بسیار از ایشان در آن میانان بکشتن  
 شدند و آخر از جنب بسیار فصبه فخرج رسید  
 و فخر چنان بر ایشان شبخون نزد جرد و حنا  
 را بکشت مبل المؤمنین و امر المنقبین علی ابن ابی  
 طالب ابی عبد الله بن احمد بن ابوالعباس  
 عبد الله بن محمد و حبط بن هانی و حشی



و عمر بن غاصم را شهید کردند و بفرستادن در قریح  
 مشهور او باقی که منته بود در طرف مدینه باز  
 و چون نزد جرد بخارا رسید رفت خزینه خود بر گرفت  
 که نزد خاقان ترک و لشکر و بران ابراج کردند و اواز  
 میبانه بگرفتند با سیاهی رفت اسباب با صاع در  
 جاها او کرد و نزد جرد را هلاک کرد و قطع ذاب  
 القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و  
 چون نرغان عثمان شد لشکری با سعید پی خود  
 و قثم بن عباس و عمر و غاصم بطرف تشابور فرستاد  
 و خبر مقرر کردند و بان کردیدند و بنزد آمدند  
 اهل آن دیار با سلام آمدند و لشکر بخاری فرج  
 بر نهاد و قل را بد کردند و قوم را نرغان و بنی

از قوم

در نزد قثم شدند و تمام بچوستان و کاتب نزد قثم  
 قبول کردند و بالشکر اسلام با سعید و قثم بن  
 عباس را سپردند و قثم بن عباس در مردم ما و راه  
 التمهید دادند و قثم بن عباس در سپردند شهید  
 شد و در سپردند و مشهور او چون خلافت  
 با امیر المؤمنین و امام المصطفی علی بن ابیطالب  
 علیه السلام و مسلم بن زیاد را با فرستاد  
 مال نزد ابوی مضر نشاند چون نرغان بخاری  
 شد و نرغان حمار نزد ابی مولا و خود را علایق  
 داد علایق را آمد در شهر نزد قصبی با نیت  
 و باغی مشهور بنیاع علایق و عید الله بن زیاد  
 علیه اللعنه در کربلا بجنگ امام شهید سبط

قثم



رسول الله ابو عبد الله الحبيب برده بود و همرا  
 داشت و اهل نزه ابدان اغوا میکرد و این زمان  
 محله باغ علا میخوانند غمار شکر در زمان  
 عباس کرده اند چون مرغان حمار علیه اللغه  
 نزد برافطاعه بعلای طرف داد و او در نزد فهم  
 شد چون ابو علم صاحب عوث فروج کرد  
 و نصر شایر از مرغان بکرفت و بخرش رفت  
 ابو مسلم بخرش بکرفت و بخرش بکرفت  
 و بر دار کشید و نصر بجانب اصفهان روانه شد  
 و در جبهه هلاک شد و محبته منقحه  
 اصفهان شد اول نهادند بکرفت و باصفهان  
 آمد و بکرفت و احمد بن محمد بن اصفهان

ابو مسلم  
 بخرش

بخرش

و بنو امداد ابو العلاء بکرفت و بر انداد بکرفت  
 غاصه کرده و ابو العلاء بکرفت و بنو داوود  
 و با علم عید الله علیه اللغه و بنو اسون فصر  
 علا را بکند و فصر بکرفت و بنو سکره  
 غرابان مشهوران احمد آباد است مال  
 بنی عباس از نزد گرفت و بکوفه فرد ابو العباس  
 سفاح برد چون بعقوب بنی لشخروج  
 کرد و از خراسان بسجستان آمد و از سجستان  
 براه پیایان بکومان آمد و طرف بن مغیر  
 که والی کرمان بود بکرفت و بنو بنی شد  
 و اصفهان و شیراز و اهواز بنی شد و خلیفه بغداد  
 لشکر مجرب و فرستاد و لشکر خلیفه منهنم

حمد



باز بیغداد رفتند و اموال بسیار بدست آمد  
 و در اروجان و فاکرد و خلیفه جای او میرادش  
 عمر بن لبث داد و اموال بسیار جهت خلیفه  
 بفرستاد و اموال نزد نصرف کرد و ابی اود  
 نزد بود چون عمر بن لبث عصبا خلیفه رسید  
 و لشکر بطرف بلخ برد و بخت امیر معبد سنانا  
 چون هر دو لشکر به یکدیگر رسید محاربه شد  
 عمر لبث منتهک گردید و لشکر از عقب او رفت  
 او را عجوس نزد خلیفه فرستادند و در  
 پیش خلیفه عجوس بماند تا وفات کرد و بعد  
 مال نزد دبایان بماند و بعد از بسککبان  
 میزدند و بعد از بسککبان سلجوقیان

سیکینیا

دکتران

و سلجوقیان تمام خراسان و فارس و عراق در  
 نصرف گرفتند و از سلجوقیان سلطنت طغرل  
 بالای گرفت و لشکر بجانب اصفهان برد و آخر  
 دولت ال بویه بود و انزال بویه علا الدوله  
 ابو جعفر کاخا را ماند و اصفهان در نصرف  
 داشت چون طغرل باصفهان آمد و تکه  
 و خطبه بنام طغرل کرد و طغرل باصفهان  
 آمد و تکه بنام طغرل کرد و طغرل انزال  
 باز کرد بد علا الدوله وفات کرد او را  
 بود ابو منصور قرامرز و کشا سب ابو جبار  
 ابو منصور قایم مقام پدر شد و ابو جبار  
 بضاع نظیر رفت و سال طغرل لشکر بخارا



اصفها و انجمن قتل کرد . دادن نبرد بر  
 طفل با بوم منصوب علاء الدوله فرزند و عماد  
 او و فرزند او و نازنینان تابکان چون طفل  
 با صفتها آمد ابو منصور پیشکش نفریناد طفل  
 با بوم منصوب فرستاد که هر چند که توان خواند  
 سلاطین و لیکن بزاده لشکری ندید و مرا  
 هجده هزار نوشجانند و لشکر بیست هزار <sup>منهد</sup>  
 و اصفها جای لشکر رفت اصفهان از ایشان  
 و از عراف هر کجا که خواهی بود هم ابو منصور  
 گفت فصبه نبرد را بمن ده که در انجا مسکن <sup>شمار</sup>  
 و در خضر نبرد خود را برسلان خان <sup>نکاح</sup>  
 وی آورد و منشور بنوشته که نبرد از العبا

منصور ساختیم و او را بر وانه نبرد کردیم ابو منصور  
 با قوم خود نبرد آمد و سرک عالی بساخت و قوم  
 او همه سرکها عالی بساختند و چهار سر هشت  
 او ابو مسعود هشتی و ابو یعقوب و ابو جعفر  
 و ابو یوسف با روی کرد که سحر یکشدند  
 و چهار در وانه و درها آهنین نصب کردند  
 اول در یکبار و در فطران و گوشه نور <sup>ع</sup>  
 با روی و در وانه در سال <sup>۳۳۲</sup> و ثلثین  
 و ابر عماره بود و ذکر هر چهار بر در وانه  
 نقش کردند و در تابرج نوشتند و مسجد جمعه  
 بنا کردند در شهر شتا و برسلان خان در  
 ده مسجد مناری بساخت و اول منار یک



که در نزد بنا کردند سوختن آن بود و ناسال  
 هشتصد هجری بود و کبار از وفات <sup>چهار</sup> کرد  
 مشهور نضاه نرسوباد و ده نرسوباد بود کتبا  
 و ابو یعقوب نضاه بغوی بناخت کبار نرسو  
 در هر یک مغیره و کندی عالی بناخت که  
 امر و مدبر سه نجر جلا دست و کبار اشجاع  
 مدرسه و کندی هم در هر یک بناخت  
 پهلوی آن که امر و نجاه سر یک که امیر  
 نرسو ساختن لا اسرمان فریب کتاسه مغیره  
 و کندی عالی بناخت امر و سر هنگام  
 علا الدوله هفت خود غارت بسیار کرد  
 و خواجه صواب که خواجه سر اسرمان خانو

شجاع الدین

بودن

بود نضاه جاری کرد و تمام شهر نزد بان استغفیه  
 می شدند و در پیش غارت نرسوباد  
 چاه بود و کتیک اسرمان خانو نرسوباد  
 در نضاه متصل هم چاه کردند مشهور با نرسو  
 مبار که چون سلطنت سلجوقی سلطان  
 ملک شاه بن اب اسرمان رسید علا الد  
 ابو منصور ملاز سلطان بود و در اصفهان  
 پیر او علی بن فرامر در خراسان ملاز سلطان  
 سنج بود و داماد سلطان بود چون علا الد  
 ابو منصور فرامر در اصفهان وفات کرد سلطان  
 نزد پیر او علا الدوله کرشاسی و کتاسه  
 پیر او نرسو و مدرسه با نرسو مشهور



بمدرسه دو منار است و قبه عالی بنا است و  
 و بعد از آن مقام دفن کرده و اکنون همچنانند  
 او در سن در آن سر دایره بر تختی خوابانده است  
 و بنا آن مقام در سال فلان و عشر و خمس  
 بود و همچنین که شایسته مسجد جمعه در مقام  
 در ده بناخت و جماعت خانه عالی و کتابخانه  
 و هفت خانه از برج در آن مسجد چهار کرد و فرب  
 هفتاد پایه فرو میباید رفت چون ملکشا  
 در بغداد وفات کرد میان پسران او یار  
 و محمود و محمد مختار به شد مدتی این مختار به  
 باقی بود و ملک محمد بن ملک شاه فرار کرد  
 و بعد از او پسر او ابو الفاسر محمود رسید و

خوابانیده

و با هم خود سلطان بن مختار به کرد و در دست  
 سلطان ایستاد سلطان او را عفو کرد و دختر  
 خود با قبل و محمد بن بوی داد و خواهر  
 با و بخشید و باز او را با صفا فرستاد و چون  
 و میان سلطان بن مختار و خان خطا مختار به شد  
 شک بر لشکر سلطان آمد و فرب مختار  
 کس از شاه پر کشته شد و ملک تاج الدین  
 با حرم سلطان محبوس بجانب خطا بودند  
 و بعد از یک سال باز فرستادند علی بن فرار  
 در آن حرب کشته شد و مختار فرزند مختار  
 داشت و فرب چهل سال کرد شایسته و لی بود  
 و باغ کرد شایسته از اسرار او است و باز از طرفین



مسجد جمعه بم انا را نوشت و بعد از آن خوار  
حاکم نزد بودند و کرامت بکان نزد و انزیر کرم الدین  
سام و عز الدین لنگرنا بوسف شاه و غلامان ایشان  
در نزد چون کوشا سب فاکر و فرمان سلطنت  
السلجوق سلطان ارسلان بر طغرل بنو همان  
دختران علا الدوله کوشا سب سلم داشت و بعد  
که یکی از بزرگان لشکر او انا بک دختران شدند  
و ضبط مملکت قیام نمایند در کرم الدین سام  
بن لنگرنا انا بک ساختند و مدتی انا بک  
بود و بجه خود مدرسه بنا کرد منسوب  
بمدرسه انا بک و لیکن برای مملکت شد  
بزرگان اتفاق برادرش عز الدین لنگرنا کردند

و او جوانی بنام در بود و در دولت سلجوقیان حکم  
بسیار کرده بود و در محاربه منکورش بنام در  
نموده بوده باروی بنام را و کشیده در کار مملکت  
قیام نموده و او را چهار پسر بود همه بنام در ایشان  
مردمان کار بودند یکی در داف و کپا و بی سام  
و ان سپهسالار ابو منصور مشهور سلطان قطب  
الدین و نزد در تصرف بنام نمایند و عز الدین  
لنگرنا عز آباد بناخت در شش فرسنگی شهر  
و فغانی جایگزین کرد و انرا طرف مردمان بنام در  
و انجا ساکن گردانید و فریب شهر نزد قصر عالی  
و باغی منکو مشهور بناغ عز آباد بناخت و عدل  
و داد کرده در سال اربع و ستمائة وفات کرد



و در آن روز مدرسه در اندرون شهر بنا کرد با دوازده  
 و با نزاری و در آن روز مدرسه بنا کرد در سال  
 خمس و شش و ستمانه وفات کرد و او در زمان محمد  
 ملک شاه مخاصره بسیار کرده بود و از او در الحلا  
 منشوری بجهت فرستاده بودند و حسام امیر المومنین  
 او را لقب داد و عم او مرگم الدین سام در سال شصت  
 و هشتاد و وفات کرد و در مدرسه خود شرحی  
 کردند که مکتوب با نایب که خارج نزد بود مظفر  
 انرا داخل نزد کرد و او را بکسب بود و از آن کسب  
 او را علاءالدوله اناخان بکفشد و ملازم سلطان  
 محمد خوانز شاه در جناب حرم افغان شهید گردید  
 و او را شاهزاده هجاء در خانه بود او را بپاوردند

مدرسه اناخان دفن کردند و وفات اناخان  
 در سابع ماه رمضان اربع و عشرين و ستمانه  
 بود و کیکاوس در سال ثلاث و عشرين و ستمانه  
 وفات کرد و در سال ثلاث و اربعین و ستمانه  
 بود که محیی الدین سام وفات کرد بعد از <sup>سلطنت</sup>  
 نزد با سپهسالار ابو منصور رسید مشهور  
 بساطان قطب الدین و اساس سلطنت آن  
 کرد و پنج نوبت بکراغالی بساخت و در آن  
 مدرسه دو منار بساخت و پانزده منار  
 شهر کرمه میدان کرد و مادر او مریم خانم  
 مریاباد بساخت و ابی رجا برادر او که  
 مشهور و مسجد جامع مریاباد بساخت و <sup>سلطان</sup>



قطب الدین با نور و باریک شکای سری شش  
 و در زمان او نزد معوی بود و نیز با قدمگاه اما  
 بنام علی بن موسی الرضا هم عمارت کرد و نشان و  
 لایب بر او ظاهر بود و از او بیان شنید کاروان  
 از جهنم خراسان بنزد آمد و در ربک فیروزری  
 فرود آمدند عتباری بان کاروان در رفعت  
 و یک شب ابریشم بدزدید و فرزد بکر و حبیب  
 در نزد سلطان آمد و قصه باز گفت سلطان  
 گفت چرا در خواب رفی که در ابریشم بردارد  
 جواب سلطان گفت من ندانم که نویسد که سلطان  
 بغضب آمد سر هکی را گفت برو فلان که سر  
 چون سر هک و بر او حاضر کرد سلطان گفت برو

باز

ابریشم را باز کرده آن شخص منکر شد که من ابریشم را  
 نبردم سلطان گفت در میان هیزم پنهان کرده  
 آن شخص در پای سلطان افتاد سلطان او را عفو  
 نمود و ابریشم را بخداوند باز داد و سلطان را  
 با شیخ نقی الدین استادان حاضر بودند بکر و شیخ  
 را رب بگرفت گفت ای بنی د سلطان رو  
 که اینجا شیرینهای موافق و جایها خوب حاضر باشند  
 در زمان بنی شیخ مفارقت نمود سلطان را  
 نب گرفت کسی نزد شیخ فرستاد که بگو ابریشم  
 بکشان مفرست چون شهر کرمان در تصرف  
 حاجب آمد و او را از دار الخلافه با اسم غلغ  
 سلطان موسوم کردند سلطان قطب الدین



در خوار ادم با فوف نرکان جنت بر خود محمود  
 بخوانست و نیز آمدن برین پیوند شوکتی زیاده  
 باز بدید شد در سال ست و عشرين و ستانه  
 سلطان قطب الدین وفات کرد و در مدینه  
 خودش دفن کرد محمود شاه نزد در نصیب  
 گرفت مدینه عالی بجهت مدفن خود بادر و مناس  
 عالی ساخت در سال سبع و ثلثین و ستانه  
 محمود شاه وفات کرد و در مدینه سر خودش  
 کردند و صفوة الدین ادم نرکان حرم او آن  
 تمام کرد و در سال اربعین و ستانه و چون  
 نزد بعد از پدر پوسفشاه بن علا الدوله رسید  
 امراء سلطان غانان طبع بر و کردند پیشکش  
 با فوف  
 نرکان

بخوانستند پوسفشاه محمد میگذاشت و نرکان  
 خاطر او نمیکرد و سلطان نرکان میگذاشتند  
 که نزد از وی بنامند و داروغه بود نام  
 باد و بیست سوار برید فرستادند چون بود  
 بنزد آمد پوسفشاه نمکین او نمیکرد و در خارج  
 شهر بیاض حاجی که امر فرستاد بر مسلمین است  
 فرود آمده بود مادر انا بک جهنم صالحه نزد  
 بود در رفت و و بر ابا هانت نکر دانست پوسفشاه  
 با مرغان خود صلاح پوشیده بر بود در لخت  
 و و بر ابا و بیست سوار هلاک کرد و غری  
 او با از فراج و بچه بود بر بشهر نزد او بود  
 جمعی غریبان سبقتا آمده بودند با رسیدی



اعلا فرزند و معزز سلطان رسانند و بلیغ  
 سلطان صادر شد که امیر محمد ابداجی با سبزه زار  
 مرد بزرگ آمدند و تا راج کنند و قتل سی چون  
 امیر محمد متوجه شد انابک بوسف شاه بحال مفا  
 نداشت اتباع و کسان و خویشان و پسران بود  
 در بر گرفت و نزد بگذاشت متوجه سبزه زار شد  
 که ایشان اهل سلطان نبودند و مخالف سلطان  
 بودند شرف الدین مظفر بن منصور بن خاخر  
 ملازم انابک بود همراه انابک رفت چون امیر  
 ابداجی بحوالی نبرد رسید ساداه و قضاة و  
 نبرد با استقبال بیرون رفتند و غدر نمودند  
 که فاهمه نبد کابنم حکایتی که واقع شد از انابک

او بود و حفظ جلاله میفرماید لا تترکوا  
 و نیز را خبر و استعانه نمود امیر محمد بفرمود نامش  
 امان در دادند و عفو فرمود همه را توانش کرد  
 مولانا سید الدین طایفه در فتح نبرد کفشی  
 نبرد در فصل نبرد شد بدست دور کرد از خان  
 مان بدخواه و بدبخت لشکر اقبال او خواهد کشت  
 بکمان روم چین را و روس و خلع کشته را  
 اینست از خبر جو کرد و و انکه خبر نیکو و خوش  
 نباشد تا و ک نفی و ی و فوق کرد خصم همبکر  
 ملازمش در چنین کار که بجا مدخله صد ناخبر  
 بر نکرده کام دل از شهر باری سالها هر که در فتح  
 ممالک رود و هد نفی و ی بر خور از این بخان



ناز و نرسناختن از آن سعی و انصاف جوان نزد  
 پیران بر تو مهیون باد فتح نبرد دایم هم مباد جز کف  
 کوه نشان طایفه کبیر و امیر محمد ابدی بلعدرنا  
 را داروغه کی نبرد بنشانید و خود با صفها بآید  
 و غارتان پیغمبر را محمد مصطفی علیه افضل الصلوات  
 را در خواب دید مسلمان شد و او را محمداً نام  
 و بجای اسلام مشرف شد و پیش لشکر او با سلاح  
 درآمدند و چند سال السباده در مملکت بنا کرد  
 و لشکر بدوشی برد و آن دیار بگرفت و شام را آباد  
 کرد و بانگر دید و در هلوئی نیز بجهت مدفن خود  
 بنا کرد مشهور بشام غارتان در نهال تلات شد  
 وفات کرد او را فرزندش برادرش بسلطنت نشاند

و بعد

و ممالک آنرا بایمان و خراسان و روم و عراق و  
 فارس و کریمنا در تصرف او در آورد و در اوها  
 نیز پیغمبر را علیه افضل الصلوات در خواب دید  
 و مسلمان شد و او را محمد خدا بنده نام کرد  
 و اوج جمع کرد مذاهب و بحث کردند و شیخ  
 جمال الدین مطهر حلی بر همه فائق آمد و غلبه کرد  
 و سلطان مذهب شیعه بگرفت و در تمام بلاد  
 او نام خلفاء در خطبه نزل کردند و لشکر بدوشی  
 برد و بسیاری خرابی در آن دیار واقع شد و با  
 کرد بد و قلعه سلطانیه شهر بنا کرد و کندی  
 عالی از سنک تراشید با هشت منار جهت مدفن  
 خود نزدیک قباد درین وقت شرف الدین مظفر



پسران بسودر زایر گرفت و از انابت مر و کرد  
 شد و نیز آمد سلطان محمد و از انابت کرد  
 و فتون داد با سلطان بنیارت مشهور  
 مرخصی رفت چون از بغداد باز کرد بکجه  
 عصباً بادشاه لشکر بجانب کبلان فرستاد با مر  
 قلی و شقا و شرف الدین مظفر در کبلان مر  
 نمود چون نزدیک سلطان آمدند سلطان  
 و بران رفت کرد و داخل امر حضرت کرد و  
 خسروانه سرفراز شد و التلاک و کرامت  
 بنی مظفر از محمد بن مظفر شاه بجای و غارت  
 ایشان در نزد چون لشکر از کبلان باز کرد  
 از فارس خبر رسید که جماعتی عربان فولاد

در حوالی

در حوالی جبرفت و لایب کرمان مقام کردند پیرای  
 و سرفروان را ج بر آوردند و هر روز از خانی خزان  
 میکنند سلطان محمد بنمود که شرف الدین مظفر  
 متوجه عراق شود و رفع ایشان کند بحکم فرموده  
 بعراق آمد و متوجه عربان شد بدیشان رسید  
 محاربه واقع شد در شب دو هزار تن از عربان  
 آورده اموال ایشان تاراج کرده و در شینگاه  
 بندش و عربان از هر طرف که می یافت قتل مباد  
 و تبایان از شینگاه بفرستاد بمیدان خانه عالی  
 مدرسه جمع مدنی او بیا کردند و خوشی سکا  
 بود سو داجی نام بمحلی تهر از آمده بود و بسیار  
 فساد از او حاصل بشد و بر و نه تمام از آن رفت



و فساد میکرد شرف الدین مظفر شریف از آمدن در  
 شهر از سوادجی استغانت طلبید محک طلبید  
 که چند از صیر کنند تا او بخام رود بجهت فساد چون  
 سوادجی بخام رفت شرف الدین مظفر بدخام  
 آمد و از هر دو آورد و کردن نزد و شریف نزد  
 سلطان فرستاد و سلطان بفروید که نزد  
 شرف الدین مظفر دادند و در سال سبعه  
 خدای عز و جل او را پیری داد مبارک الدین محمد  
 نام او کرد شرف الدین مظفر در شنبه  
 شد باز به شد و چندین گذشت و فانی کرد  
 مبدع فون کرد بد محمد پسر ده ساله بود و  
 خاجه رشید الدین فضل الله از حجه عداوی که شرف

الدین

الدین مظفر داشت املاک او دوانی کرد محمد مظفر  
 با مرد وی اعلا رفت سلطان محمد املاک بد  
 برو مسلم داشت باز بمید آمد چون سالست  
 عشر و سبعه سلطان محمد وفات کرد پس او  
 سلطان ابو سعید در خراسان بود او را پسر  
 بر تخت نشاندند محمد مظفر و سلطان رفیع  
 سلطان را بوی خوش افتاد و فرمود که جای  
 باو مسلم بدارند و او را بالا امر نشاندند  
 ابو مسلم خراسانی که هیلوی پای تخت بود غضب  
 رفت و کمان خود را بوی داد که ابن کمان اکثر  
 در زمان محمد مظفر کمان خود را منضم کن و هر  
 دو را بکشد و کمان خود نیز باو مسلم داد که نو



این کمان من بکش ابو سلم هر چه سعی کرد تمام نتوانست  
 کشید و فعل شد گفت کشیدن کمان مهلا فریاد  
 در میدان نیزه بانی کم فاهن مردان بدان  
 دیگر غراره اشیری بر اثر گاه بمیدان آورد و نیزه  
 برداشت از پس سر بیداخت محمد مظفر خان  
 نزد و از سلطان همت در خواست که روز دیگر  
 او هم این هنر بخا آورد روز دیگر سلطان  
 در میدان حاضر آمدند غراره بر گاه در میدان  
 آوردند محمد مظفر نیزه بانی کرد نیزه بر غراره  
 نزد نیزه اش شکست نیزه دیگر طلب کرد و غراره  
 برداشت از پس سر بیداخت زانو زد و گفت  
 چیزی دیگر غراره گاه در این غراره هست سلطان

بفروید که شکافتند دیدند سبکسی من بوزن  
 از فولاد در میان گاه بود سلطان خلعت  
 خود بوی داد نزدیک کرد و مبد بوی داد  
 و راهها همه بوی سپرد و مریم خود و صد نفر  
 مقیم کرده و بمیدان مراجعت نمود و حفظ راهها  
 میکرد جمعی بودند از نوکران که پوشش بر سر  
 میزدند از نزد و کرمان و دیگر جایها ناخن  
 و اراج میرند و راهها دریند کرده بودند  
 فریب سبک مرد و سر آمدند بمقیم و  
 نور و زور کریم بولایت میرند محمد مظفر  
 اطلاع یافت بر سر ایشان ناخن کرده و فریب  
 صد نفر بقتل آورد و آن سوار ایشان بگری



فان صدر و جمعی را پادشاه تخت سلطان ابو سعید  
 فرستاد امراء ایشان را در قید کرد و سرهای بعضی  
 در کردن او بخنده سلطان خلعت خاصه محمد بن  
 مظفر فرستاد و محمد بن سلطان غلبه بر خود جمع  
 کرد و در سال سبع و ثلاثین و سبعه<sup>۷۳۷</sup> سلطنت  
 برادر ایتد عضد داد که مال جمع کند و بارش  
 فرستاد چون سید عضد وارد شهر نزد شد خبر  
 وفات سلطان ابو سعید برسد محمد بن مظفر  
 از رسید بنزد آمد و نزد پدر نصرت گرفت و مرگ  
 خود بدو در روانه بدشاند چون سید عضد  
 برسد محمد مظفر لشکر مقابل او برد سید  
 منعم بطرف شیراز رفت و محمد مظفر نیز<sup>۷۳۸</sup>

الفرز

در نصرت خود گرفت و لشکریان را مرهم داد و برب  
 هزار مرد بر او جمع شدند و پسر او شاه مظفر حو<sup>۷۳۹</sup>  
 بود بهادر متقی بمید رفت و بارش و خندق و قلعه  
 و عمارت کرد و چون سلطان ابو سعید وفات یافت  
 هر خاکم در هر مقام که بود اینجا را در نصرت خود گرفت  
 و محمد بن مظفر در سال سبع و اربعین و سبعه<sup>۷۴۰</sup> سلطنت  
 عمارت بیرون در شهر گرفت شهر محاصره شد و فتنه  
 و سبیلان و ناخوشی و مدرسه انا بک<sup>۷۴۱</sup> تمام<sup>۷۴۲</sup>  
 مدرسه و کوی جلال و دار الشفاء و الحی خان  
 و محله باب کبار و از شرف الدین خضر و سجد<sup>۷۴۳</sup>  
 و باروی بگردان بکشد بدند و حفز خندق کردند  
 و هفت روانه بار کردند و در هر یک یک<sup>۷۴۴</sup>



کوشک و در امیرالهی خانه در ب سعاد و محظ  
خانقایی و حای در حمام یا ناری دور و بر و منار  
عالی بر در مدرسه و فصح المتکلمین و لانا خاجو  
کرمان فصد در وصف ان حمام کفنه و بر کمانه  
نوشته اند ای پیکر منور و زخوی چکان

شعبان انبیا دم رو بینه استخوان کوی سمنگ  
که در انش کمی مقام بامرغ ای که در این بوده  
کلان با انش فارسه با خاک اجتماع با انش  
مقابله با داست افتران از چرخ استقامت از  
بحر انبیا هم چرخ زبردست نوهم بحر برتر  
ترکیت از طبایع مستغنی از حواس در قف  
جهنم و در ساحل خبان با خاک در نواضع

در انش

و انزاد انحران در انش نشین در این انبیا  
مطبخ بود لکشا و مقام بود لپیز صحن بود  
و هوای نول نشان درخت نشین در  
صحن نشین در حین نشین کلخ در حروف  
در جوف نشین کستان هوای در حروف  
دو هم پری پیوسته در هوای نوهم پری  
چون کی جدا نمیشوی از نخت بکنفس چون  
جم گزیندست از حمام بکرمان همدم که از حکر  
نفس سرد بر کشی در دم چشمها شود چشمها  
روان از آب باد انش خاکد زبان مباد  
تا باد خاک انش انبیا در جهان در سال  
اربعین و سجدان سوای نرکان عمارت کرد



وطاق عالی بساخت چهل فرزند و فرزند ارشد  
 کان محاربت عالی بساختند و در زمان او  
 مبارزت و فطرباد و نرکباد و شهاباد و بکا  
 آباد و علی آباد و خاتون آباد و مظفر آباد شراج  
 و دیلم آباد و غیاث آباد و احمد آباد و سلطان  
 آباد و محمد آباد و یار و کرده شد و حضرت  
 مبدل تاروست و چند بار امیر شیخ ابو  
 محاربت کرد و آخر شبی از راه بگرفت امیر شیخ ابو  
 اسحق بلوستان رفت و از آنجا باصفهان رفت  
 و بر آنجا حوس بشیر از بریدند و امیر شیخ قطب  
 پس رسید ناصر الدین غریب داد تا بعوض خون  
 پدر او از در میدان سعادت بشیر از قبل آوردند

در آن

و در کرمان مسجد جمعه معظم بساخت و بشیر از برید  
 و کرمان و اصفهان و شوش و کوه کبا و رود کر  
 و خرم آباد و قم و کاشان و ساوه و فروین و سلطان  
 و بشیر با اخراج محاربت کرد و مستخر کرد و مظفر  
 و خود بمبیر بالا رفت در نوبت خطبه خواند و <sup>خلیفه</sup> بشیر  
 عباسی مغفدان مصر رخصت سلطنت یافت  
 شان و منشور بفرستاد و سلطان مبارک الدین  
 محمد بن مظفر شهر یافت و خواجه شیخ ساوه ملا  
 او بود و تمام بدو عنایه در عراق و فارس و دفع  
 کرد و او را بعود یا المائنه الشایعه نسبت کرد  
 چون از بشیر باز کرد بدو باصفهان آمد پس از  
 او شاه شجاع و شاه محمود و امراء اتفاق کردند



و او را بگرفتند و سبل کشیدند و کور شد مملکت  
 فسخ کردند و در احد و سبتن و سبعمائه بود  
 گرفتن ارد بسل و آخر در میان برادران و خشنود  
 و عمارت بسیار واقع شد و شاه شجاع برادر  
 خود را بجای بن مظفر گرفت و در قلعه بند شازمان  
 محبوس کرد و کوه قوال قلعه با شاه بجای اتفاق  
 و او را خلاص نمود و متوجه نزد شد جمعی او را  
 او را باندان شهر بردند و نزد در تصرف کرد  
 و عمارت بسیار کرد و ابواب با چهار نادر  
 بر چهار طرف خاتهای بنکو و طینی و عمارت  
 شیخ مبارکشاه و سزاویشان و مدرسه و  
 عالی نزدیک خانقاه جدش سلطان مبارک

عمارت بارو کرد و فصلی کرد بارو و شهر یکشد و  
 خندق کرد و بر طرف بارو که جانب غرسان بود  
 شش برج کهنه ساخت چهل محافظت شهر  
 در هر دروازه برج عالی ساخت و ده توکه شهر  
 بفتح آباد احداث کرد و باغی و قصر عالی ساخت  
 و در نعم آباد باغی و قصر و دریاچه احداث کرد  
 و سانا باغی و مسجد جمعه بر دریاغ ساخت و باغ و سانا  
 و باغ طغاشاهی و باغ کرشاسی عمارت کرد و  
 قصور و زیور و حوضخانه ها بنکو ساخت و اسبها  
 و حمام بر دریاغ سانا باغ ساخت و در اندان  
 شهر کندی و عمارت و بارو را بر نزدیک کرد و  
 خوانواده ملک محمد مظفر در سزا بنو مدرسه



و مینه عالی بساخت و خواهر زاده شاه بجی بانزری  
 عالی بساخت مشهور بنانزری سلطان ابرهیم قریب  
 مدرسه صاعدیه و بنادر شاه بجی سزای عالی و  
 بناد کبری بساخت و کاروانسرای در سرربک  
 مقابل حمام رکنی نزدیک کرد و مادر شاه بجی  
 مسجد جمعه شهر بانزری و متعلق به شصت کان و بر  
 بالای هر دو کان حج و بساخت مشهور بنانزری  
 وزیر شاه بجی رکن الدین سلام الله مدرسه  
 عالی و بانزری بر در مدرسه برسم بانزری  
 بساخت و در جنب مدرسه حمام مشهور بحمام  
 وزیر و مادر شاه بجی خانه عالی و سبع مشهور و یاد  
 کبر عالی در پای بانوک احداث کرد و بنادر

عمارت بسیار بنفرد و معوض شد عمارت کرد  
 نریمان امیر بزرگ انا الله برهانه و فرزندان  
 انحضرت و عمارت از نریمان بنید کی حضرت  
 پادشاه اسلام معین الحق و اخلافه و الدین شاه  
 سخ جهان در خان خلد الله مملکت و سلطان و افا  
 علی العالمین علیه و بره و احسانه اول عمارت  
 که در نریمان امیر بزرگ شد اسنادات فلعه  
 بود در سال ثمان و تسعين و سبعه که در  
 هاپون بجانب فجاف مروان شد و فتح آن  
 کرد و جمعی منیران بنادیر ابو سعید طبری  
 ابدا را نقاشی کردند و داروغه را بنقل آوردند  
 و خزینه را تصرف گرفتند و خواجیه بنیر که از



قبل امیر نیرک نزد بود و بر ایا علی سبک زد  
 بقتل آوردند و قریب هزار سوار و پیاده بر  
 جمع شد و لشکر اصفهان نیز دآمدند و حاج  
 ابدار بر ایشان شبخون نزد و بعضی از قبیل  
 آوردند و بعضی مجوس کردند لشکر شیراز  
 بامیرزاده پی محمد بن عمر شیخ بدر نزد آمدند  
 و حاجی ابدار شبخون نزد و کشته شد و سوار  
 ابوسعید نزد بر خود حصار گرفت و از اطفال  
 لشکر بدر نزد آمد و پی محمد جهانگیر و شاه  
 شاهان و اسکندر شیخی و شاه قرام و بنو  
 و بکش بکش بالشکر بسیار و چهار ماه در  
 شد و چند تن کشته شدند و در شهر

مرد و زن

شد و قریب سی هزار مرد و زن فوت شدند و  
 ناهدی که چهار پانان در شهر متذخر بودند  
 آمدند و قریب نزد و شبان شهر بیرون رفتند  
 لشکر بیرون خبردار شدند بعضی را بکشتند  
 و بعضی را بگریزند و پی ابوسعید قریب هفت  
 از نزد دور شد و نوکران خودی حاجی عوض  
 و برابکشد و سرش نزد امیر نیرک زاده بر محمد  
 آورد و برانبر قبیل آوردند و هر کس از آن  
 میافشند بکشتند و فرمان امیر نیرک صادر شد  
 که **فوری** که داور و غیره نزد بود قلعیه بسازد  
 بنوک اهالی طرح بپنداخت و عمارت شا  
 بجو و شیخ مبارک شاه در اندرون آن گرفتند



و در وانزه از بیرون شهر و در وانزه از اندرون  
 شهر و چهار و سنگ انداز و گردان از طرف  
 شهر خند فی حفر کردند و در وانزه را درها  
 آهنین نصب کردند و تمام غار را شاه بجای  
 و کسان در اندران است از تمام و باد کبرها و با  
 باب و سرایان و غیره غار را فلعه مبارک  
 در ربع و شعبه <sup>۷۹۹</sup> و سبعمانه بود در زمانیکه  
 بنیرک انار الله برهانه بدستخیزد و غار  
 الدرم با بزرگ رفت و الدرم در فدا سازد  
 آمد و روم مستخر شد و اوجه غنای الدرم  
 در نزد بود عامل اموال بود و در میان شهر  
 چند بخیرد و بنیچه بنا کرد مربع مشتمل بر سی و یک

در فدا سازد

و بر درگاه سه کانه القاب هماون و نابج غار  
 ثبت کرد تمام آن غار را از خشت بخند و گنج  
 تراشید ساخته و ازاده کاشی بسنه و پیش  
 دکانها از سنگ مرمر تراشید و فرش از  
 مرمر انداخته و سه حوض از مرمر تراشید  
 و در میان غار که آب نفوذ آن جا  
 راست کرد و تمام غار را طلا و لاجورد  
 منقش کرده و بر بالای هر یک کانی حجرت  
 تزیین داده و در بچها در دار الفتح داشته  
 و بر صفتی شاه نشین بنک و ساخته و بچها  
 آهنین نهاده و با غنچه مشجر با غار را عالی  
 ساخته و حوضخانه و طینی و باد کبر تمام



کرده بطلا الفاب همایون و تابخ بدشته  
 و چهار طرف آن بفریب دو بست و کان ضبط  
 داده شده و خواجه غیاث الدین سالار  
 بر دربار الفتح منسوب کرده عقیق انرا عجل  
 بنجی آمده و بزبان حال میگوید این ان است  
 نیست که کرد داخل زیر کورکت الجبال  
 و انشق السماء کرد و بلا جور دابد  
 بر کتابه اش نوشته است دام لك العثر  
 و البقاء و بالای آن از خوب و خردینه  
 تراشیده بحوض حبه و بر دربار گاه نمایی  
 ثبت کرده این بیت را ای سواد دهر  
 بر روی دولت خالدین ناز و جنات

عَدْنٍ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ و در سال ست و ثا  
 نمائمه برابر در الفتح خائفان موسوم بدلت الغریاء  
 احداث کرده اند و زمان امیرزاده اسکندر در بار  
 اسکندر دیگر از شهر در قلعه گرفت و عمارت  
 بنکوانر تصویر و دیوار و سربلستان و غیره  
 و باد کبرها و کوشکی در میان قلعه احداث کرد  
 سه طبقه و غرقهای عالی از خشت نخبه و کاشی  
 تراشیده و در وازه قلعه که در شهر بود و حج  
 دیگر در پیش در وازه نهاده و بر در قلعه فریب  
 در وازه باغی بود مشهور به باغ فیروزه و خندان  
 قطع کرد و میدان ساخت و چون در سال  
 عشر و ثمانمائه شد امیرزاده پیر محمد اسکندر



بگرفت و مجوس کرد و او را با صطخر فرستاد <sup>از آن</sup>  
 و بر آنجا پستان فرستاد و خواجه محمود خواهر <sup>می</sup>  
 بزد فرستاد چنانچه اموال بزد تمام ضعه و کند  
 مسجد جمعه جدید شهر را بکاشی نرین <sup>در</sup> باد غرق  
 مفصوه منقش کرد و محرابی از مرمر در آنجا نصب  
 کرد و در میان مسجد بابی تمام از خشت <sup>نخست</sup>  
 حوض بلخت را بنیاد کرد در آنجا جاری کرد  
 و در سال ثلاث عشر و ثمانمائه در محله نرسوب <sup>۱۱۳</sup>  
 خواجه شهاب الدین قاسم سراجی عالی و طبیبی  
 و باد کبیر و حوضخانه و سربان و باغ مشجر <sup>نصب</sup>  
 کرد و مولانا اعظم شرف الدین علی نوری  
 در وصف آن عمارت بالتماس بابی گفته است

بنادر دارد

بنامك الله انهن روضه جنت النین كه هست <sup>رضه</sup>  
 نریك سراجی خلد برین حد بد ز کمالش نباء  
 ذات عماد نخل شود در جالش نكاشه خانه چین  
 در آب صافی حوضش توان اگر دیدن جمال <sup>همه</sup>  
 معنی چشمه صوت بین عروغ چرخ چونان <sup>نخ</sup>  
 او بود بحساب كه هشتصد و سه شمارد خرد  
 همان همین عجب مدار كه چون چرخ شد محل  
 شتاب + شهاب دولت دین اصف فلك  
 نمکین + انزان شهاب مرده بود شبه شد فلك  
 و نراین شهاب سرفتنه محوشد بر زمین + اگر  
 ز چرخ کند افق ماه طلوع دوافق انرا  
 او طالع نرزه چین + کمال جاه جلال یکی



زرقص بری + عماد قبه قدر یکی بسد فرین +  
 در وصف باد کبر خانه مذکور مولانا اعظم  
 مشارالیه میفرماید و بر کنایه باد کبر نوشته شد  
 اب انش رنگ و جو و بن نکست از من باد کبر  
 کج فامون خاله دان ملک سلمان باد کبر  
 نانی از کلستان مرادت میوزد جام جهان  
 از کف جان پروری دلشاد کبر سرفراز  
 دست را بر داری زینج پادشاه دست مظلومان  
 که از دست کبر باد کبر و خدای و سبع و  
 خانه ساخته و از باغچه خانه نفی بحام برده  
 و هم در محله مذکور فریاد موصوف خانه  
 عالی و چهار صفت و حوضخانه و سر ایشان که

ابن زهره

ابن زهره باد در آن جاریست ساخته و بنای  
 منزل خوش و خرم است و در صفت خانه گوید  
 آن وطن خرمی و خوشدلی سفت نوکران  
 مد تو مقبلی هست چو خورشید نور مدام  
 ابدت ساحت تو منجلی دار فناء ناقص و بی  
 حاصل است دار بقای نواز آن کاملی  
 شمع فلک زود بمبرد اگر شب نکشد بر در  
 تو مشعلی چون دهن از کاکل تو بوی گل  
 طوطی اقبال کند بلبل خانه معور ندارد  
 صفا تا توصیف اختر جهان کلی نعمت ندون  
 بکف از تمام هر که کند بر در نوسانی  
 بود ترا به رخ نئی طوض کرد و جهان شد



چو درون ولی روش و پاکیزه و ارسنه  
 باد جنان نوحی علی که در زمان دولت  
 بندگی حضرت خاقانی معینی خلد الله مملکه  
 و سلطان که در نزد کرده شده است چون شهر  
 نزد در سلك دیگر ممالك خاقانی منظم  
 شد بجانب فلس منوجه بدار السلطنة هرا  
 شد تا بدار العباد نزد نزول کردند تمام ملک  
 نزد در رکف کباب امیر زاده محمد در پیش  
 نهادند و حکومت نزد ابر او مسکد داشتند  
 فریب در وانه محراب کار و انشای عالی  
 با هشتاد و ثانی و چهار صنف ساز داد و  
 در میان آن در پاباب جای کرد و مقابل درگاه

شهر و قریه

شمال تمامی معبد و مسلح مرتفع و جبار و فلین  
 نیکو ساخت و فریب صد دکان بر کنار کا  
 روانرا اعمارت کرد و امر و نزل در قیاس ظاهر  
 مقام است و در سال شص و عشر و ثمانمائه  
 شاه نظام الدین جغتو شده اعمال نزد پیامد  
 و تمام پیش ضعه مسجد جامع بکاشی تراشید  
 و نزدیک داد و سوره انا فتحنا امام بکاشی کرد  
 و بر کناره در مسجد الفاب هماهون بند کرد  
 و در هلاوی مسجد جامع خانه چند خراب  
 و جامعخانه عالی بردست نهاد و داخل  
 کند کرد و در گاه عالی در حین آن دینک  
 و مقابل در نزدیک مسجد کار و انشای بود



مشهور بر پیمانفر و شان از انکند ساخته  
 کرده و ده دکان از پهن و بسیار ان خست  
 و بر در مسجد حوضی عالی بکند و خلوت  
 سازند و چاه آب سرد عمارت کرد و در  
 عمارت امیر حقاوق در مقابل در مسجد جامع  
 کاروانسرای خراب بود بدیم ابابری در آن  
 مقام حمامی عالی مروج با مسلح و قبة عظیم  
 بناخت و حیاض و فلین و سقا به منصل  
 بان نقب و مسلح جاری کرد بغایت حمای  
 دلنشین است چنانکه آن در سال خمس و عشرين  
 و ثمانمائه بود و در درگاه حمام و شمع  
 مرمر خاده و ستون شاه بان درگاه است

و کاروانسرا

در کاروانسرای و خانقاه امیر شاهر  
 و چاه سرد و حمام و فتواة خانه و شهر نزد  
 در محله دهوك و کاروانسرای عالی که  
 هیچ دیوار مثل آن نیست بنا نهاد و بر  
 سی و پنج چهار صفت و کبند ساخته و بر  
 هر در کبندی ابوابی منصل بان و حوض  
 و سبع از مرمر تراشیده و آب خیار آباد  
 دهوك در آن جای کرده و بر درگاه  
 ساباطی رفیع و ده دکان ساخته  
 جنب آن خانقاه که مروج و حوض آب  
 میان خانقاه و باغچه مشجر در خلفه  
 و فتواة و خانه سبکو در میان کاروانسرا



و خائفان و مضطربان در میان خائفان خشک  
و مقابل خدای در غایت خوبی و مسیحی  
که در اوصاف مساجد ذکر است گفته شود  
شد ذکر خدام مشارالیه خدای روح با مسیحی  
عالی و در گاهی رفیع با احتیاط و قلبین و فرشت  
سر بر انداختن و آب خیر آباد و صولت در سلخ  
ان جار لب و باغی شجر در خلفان و درهای  
شاه نشین خدام در آن باغچه و در وصف جمع  
کننده این تاریخ فصبه انشاء کریمه ای هابون  
بیکر انشهاد ابدلر روز شب در آب و  
الن میگذری روزگار هم کلت غنیمت  
هم ذلالت مشکبوا هم سزای دلشهرین و هم

مواهب سازگار حوض کوثر از حیا ضامن  
غرف عرفی مهر کردون از هوای عکس جامت  
نتره وایر طالع لوان است از آن با حوت  
مبانی توان عاشق نور است از آن چون  
چرخ دایره افندلر در نوپاکی و صفای انشا  
و اسودگی است در نوپا بستان و پایش نشانی  
و بهار ساکنان همچو غواصان شده با آب  
روز طایفان همچو حجاج حرم احرام دار  
که نزد و دستبند است نبره شود روی هوا  
که نراه التبت دهر کرد پریشانی میکند  
موسی و لا کانت از پناکی روان انقطاع  
مانر فرعون چو موسی اشکار هم نور دار



بهشتی هم در رخ تنه مسعد نامرت چشم  
 دایر القلندر ملح غالب نامرت کوشید سیر مطر  
 نور فراه روی ماهی منغار بر کنایه کلک صنع  
 مانوی انرا جور در کاتب انام نبوت شد <sup>فدله</sup> الام  
 باقی تمام ابن فرخنده تمام شریف در ریح  
 الاول اندر مقصد و سی چهار در زمان  
 فرمان ده روی زمین خان دایر انزلت <sup>کینه</sup>  
 نصرت قلندر کسری تخت عدالت شاه افردین  
 غلام افتاب ملک دین خلیل کرد کار  
 فرمان شاه طبر اعظم معین ملک دین نشا  
 رخ باد اهلاد در اقامت کار باد فرخ  
 ابن بابایانی عالی مکان مبر اعظم صدر <sup>دان</sup> در

جهان

جهان با افتخار بنده درگاه او حقیق شای  
 کاملار ذات پاکش از شرف مجموعه جاه  
 وفار و در سال شان و ثلاثین و ثمانه  
 امیر غیاث الدین علی در محله در مدر <sup>عبد</sup>  
 الفادر به در سر کویه کام راوان خانه عالم  
 و باغچه و زیر منبر و دیوان خانه بنا کرده  
 و ساباطی رفیع منبع بر در خانه و دران <sup>طبا</sup> بنا  
 اب نفی جاری کرده و یکاشی بر کنایه <sup>طبا</sup> بنا  
 نوچید کفنه و مولا ناکمال الدین خواج <sup>طبا</sup>  
 که در هیچ دیار مثل آن خانه کسی ندیده و <sup>طبا</sup>  
 الاعظم شرف الدین علی در وصف انجانه <sup>طبا</sup>  
 کبر و عمارت بنظر آورده خواج <sup>طبا</sup> در



حر دادگر جام طلب ملکیت چو باد کبیر جام  
 جهانست و بدش حسن اوست با دوست که  
 مست اوست چرخ بیکرشته این باد است  
 خفته زمین بخت افراشته است مست بزم بهشت  
 بوی دوست نه پیدانبرد و دست کوی بود  
 و در دست بکل بسته بود هست همانست که بشو  
 بود داشت همان کینج نراند از بدش خواست  
 که ظاهر کند اسرار خویش خواست بر عیش  
 از فیض غلام کرد بنا خواند او شد تمام خانه  
 مگو عالم را این روضه افراشته پیراسته  
 فرش بد بدش بفرست او را سفقش بدش  
 بفلک نرنگار ای که نرنگش از همه ناز

نغم خالق جوئی مرتب حرم هیکل آدم  
 که سرشتی ز طین دار خلافت شده سلطان  
 نشین خانه با حسان تو مهور شد تخت  
 دایره دوزخ و سوز شد خانه خلد از آتش  
 بدله حاجت افراشته ام بدله عم یک  
 الفضل و ثم التورس چشم بد از شامت این  
 خانه دور دم نریم از شکر رحمت انفعال  
 منك لك الحمد ومنك النوال منك شبه طرقت  
 نامة و زکنة الودعة تراخامه ام غرق عرف  
 مبدوم از انفعال نشین خود را بچه سازیم  
 لیکن از این نیت مبدوم نویب طالع بی نای  
 قوی دل بدلیست که چه نیت را نهند اعتبار



بعمل است نکه بود و فکار دوستی کم نیست  
 و نفس همدوست عفو کند ذلت هر کس را  
 حماد امیر غیاث الدین علی ابن سید لطف الله  
 انشاء شرفا علیا در جنب خانه حمادی عالی مرتبه  
 با مسلح و بدبالماء و حیاض و فلین غمارت  
 کرد و حوضها سنگ مرمر تراشیده و در میان  
 حمام حوضی و سبع ساخته و بر در حمام نشسته  
 اند در دولت و دار و نفسی که هوا گوشه نیم لسی  
 دیر ایجاد را که ضعیف شود از برای ظهور آدم  
 بود چون زهر نو گشت این دیر باز خوش  
 در آوردی بخود پیران و بر کنایه مسلح  
 فصد مولا ناظم الدین خواجو که مایه شایسته

بهار

بکاشی و از انشاء مولا ناشر فعلی نزدی این سیدی  
 نوشته پاک خدای که مرا افزیده از پناهی  
 ز جهان بر کنیده هر طهارت کل من شد در آن  
 پاک دل برای ز ما بر مناب انکه رخام بگویم  
 کار من از دولت و در گرفت نا شدم شدم اثر  
 دولت غراب کام مقصد هر طایفه خاص نام  
 شعبه اندر دوده فلانماست ناز و کلی آفرین  
 هل انماست واسم هما یون ز علو علام  
 زندان صفدر خیر کشتا مایه نطهر از این چشمه  
 ای نطهر کنان بیان لاجر از آنکه بوده  
 بنا رسم طهارت بود این صفا صبح که سو  
 شکفانده من روی هند از همه سوسوی من



و بر هر محمدر دل نواز سرفراز بود شنبه با بشار  
 جنبه زنهان همخان بوس و بر تپل سنک  
 بود پای بوس عنصری که هر برتر بود خا  
 او کرم متور بود نبت هر کس که بگوی بواز  
 غم و ضو باشد و قصد نماز غسل که از  
 هر عبادت بود عادت از باب سعادت  
 بود کس یکش کلر نه از نیک دید هر کس  
 و خاریدن اندام خود مهم بسی خلق چنین  
 و بس و بر تو کنی باری باری هوس <sup>بهر</sup>  
 ازاده بی آمده است منتظر خدای این  
 جمله صفا بخش و کدورت را شبه خود را  
 بد و بیضانا هم بخلا هم بیلا محضند ری

برو هم بغل و هم دمند بینه میان خدمت پاکان  
 کنند سزای روی مشکل اسان کنند داس  
 نرالماس و نه حرکت تر سنبل رخبان و <sup>شهر</sup> و راند  
 هر که از ایشان بکشد بالائی پاک شود از همه  
 الا بیتی سعی کند از فی الودکی پاک شود  
 با سود کی ادم از آن دانه که سپهر خور  
 عورتش از جامه و لوصرفه بود نازند الود  
 بجزم کناء راست نشد خلعت و اجنباه نزد  
 ضعیف نایب عزیزان شدن به که دم از نخ نشج  
 زدن آدمی حال بد را بد کن نفس زدن  
 کنه از ادکن هر تو این کلش کنی نور و نا  
 انداز چه نشینی نوسر چه شب جهان <sup>عشق</sup> مساح حمام



نانو شوی پاک در آتاف عشق شرح دهم حال من  
 دار کوش اول از خلاص نجر بد کوش نون  
 علا بقز قلیل و کثیر هست درین بفعه زانا کز بر  
 عورت شوان کسوت پندار خویش داده انرا من  
 حبتد سنا خویش جامه هستی بکن از خود در  
 فرطه انرا شوق بزن بر میان سراه در ان خا  
 عزلت بجوی کمر در راه چه بد از خود  
 نرود سوی نوبه خلوت کزین نرا خشم  
 آب ندانم بریز آب ندانم چو کند  
 طاس لوت مفاسد پیرد انرا معاص دل  
 ز جهان سرد کن از هر مگرم سینه برانش  
 مرده نرا بشمر بو که توان کرد بجام ان  
 کز کلان

کس طهارت نر برای نماز خالك دبیر نر کرام  
 چشم پاک فرو شوی نرین کبر و خشم طاس  
 پرا نر نفص هراسان بود طاس فی الشربانان  
 بود محجبه سال کمره با شوق هان خون خویش  
 انرا خرم پیای روان شانه صفت کمره دندان  
 شوی دست خویش کردش دوران شوی  
 بسکه نگون سازد ویرای سیر کمره با شوی  
 انرا نر در کدر کسبه چو انر دست فنی پر شود  
 نرود صدق چشم نر چون پر شود اشیر  
 کوهست به نبد تراش نرود بدینی سرازیر  
 پاش چپست همانا دلک از سنک نبت  
 جز که برین جانبد اهنک نبت نانو شوی



فارغ خلوت نشین رفیع حجاب از تو نباید  
 نفس از ریای سوی خلوت گزای پاک  
 شود نازم و خندان برای چون پدر طاهر  
 عریان همانند زینبش آخر خلافت نشاند  
 آدمی ارباب شود چون پدر حله بد کند  
 بیوشد که راه نشان داد من از وضع پیش  
 راه توفیق توان بردیش باریت از اینجا  
 که کرمی نیست خلعت توفیق فرست از تخت  
 که هم از لودکی بکنیم پاک بد کرداه تو  
 رواوریم راستی همی کان مره اخبارت  
 ورنه چه مره کان نه غمخوارت ختم برین  
 رفت امید نوی منظر فاخته از نوی

بزم



جوجه از آن کلین تاب رخ شد آب رخ شدت  
 این پنج شد حال چنین است که کردیم باد  
 خامنه حال هر خبر باد غمارت مولانا عظم  
 شرف بعفور قاضی اعلی الله شأنه در محله  
 در مدرسه عبدالقادریه سه خانه منکوب  
 متصل یکدیگر غمارت کرده و باد کبرهای  
 و باغچه مشجر و چاه خانه و حوض و بر درگاه  
 سا با طای عالی و غمارت بر بالای اصطبل  
 و بر کنار باغچه محکم بغایت خوبی و متصل  
 خانه که همه فرزندان و نیند خود مولانا عظم  
 محمد الدین فضل الله ساخته طینی و باد کبر  
 متصل آن کرده و شاه نشین منقش با جامه



ينكروا بركنائنه طنبى انرا نشا خود فصد غمرا  
 در فوجيد و نعت و ثابته نعت كرده بدن  
 طرفي كه نوشته احق ثناء حمد و تلبيليك  
 و انركي فائلي شكر بنا صانع و بعد سلام الله  
 ثم صلوة مفدنه على التبدل الدارين افضل  
 محمد للمحمد حق مقامه اعدت به دار التلا  
 لنابع بكنت نبيا كان منى نبوه قد تم نص  
 الشرايع و ادم ببر الماء والطهر في هو مقام  
 صدق عند بلق الجوامع هو الشمس على الارض  
 نور و ضياء بمصاح مشكوت رخاخ المظلم  
 ولو كاه لم يبر فضاء الفضلاء ولا الا اند المشرق  
 حكم الفصارع به ارحم ارحم و ارحم موجوده

علمت عمر في الملاعب ضايح فغامر بنا  
 سوف يرجع غامرا و عمرامه عند الحجي غير  
 نافع سوى في حاجت نفس يعقوب قد ضي  
 بصبحته را و لواحد باسع وفي كل حال حسنا  
 وحده و نعم الوكيل المستعان لضرع  
 الى الله اشكو كل شئ فانه هو الله خير حافظا  
 خير فافع فلا تقنطون من رحمة الله علي  
 ولا بنا سوا بشرى لبذل المطامع ذنوبي  
 وان جلت و جنت فرينا ببدل حسنا  
 سوء اعمال راجع فاستلك اللهم انك  
 اهل و مناخا من عبد لبابك فارغ  
 و اياك ارجو منك باخر من نخلي و لبس



بما اعطيت سى تمانى بنابج نعم المشعان <sup>هذه</sup>  
 بناركت قبارى قبارك مزانغ وعنتك دار  
 السلام رحلتنا بروح وريحان وناد باوجى  
 وباصمد الخضر يعقوب مونه اغثنى <sup>وايدى</sup>  
 برحمتك واسع برشاه نشين نوشدارت جام  
 جهان نما دوست بهشت جمال اوست بر در  
 نام مدينين بر يوافتاب دوست كچه نيم  
 درخورش از خود نرزه پرورش شاه نشين  
 جسم جهان منتظر روى خوب اوست قبض  
 ز نور وصل او كس نرديجد جهد جز نظير  
 كه در انزل بارخ دوست در دوست دل  
 كه چو سناك از انصاف جوابيكند شد در  
 بود

جود و در او فلج عشق چو بحر اوست جا  
 دل از شراب اوست لالب انزال نرند و  
 ند بد جز يكى انكه نرست نرك بوست شا  
 نشين شاه نام ملك دل كداست شاد دل  
 كذا كه او بر در دل بچست جوست نقش جهان  
 نقش بين صورت معنوى در او نرند و اگر  
 بدر روى خانه دوست كو بكوست نرند  
 طلباى شرف شرف كنون نرست معرف  
 باغم او كفت كوي و نرند او كهاى و  
 و انرند طنبى در باد كبر كنده و انرا بيان  
 مولانا اعظم شرف الدين نرندى بر كناه  
 باد كبر نرند كرده كه بار و شكر الطاف



و فضل الله جل عن المحی من فضل شری و عالم اسپیکار  
 سر اسیر باد کبر و خاک پندار و لی از یاد ما ناکر بر آ  
 که فضلش زاد و عالم باد کبر است جهان کبر باد کبر  
 باد کبرم بغیر از حق نباید در خیمه نر باد کبر  
 نیست مطلب بغیر از کجایان محبوب ولی  
 بادی کز او بوی وی آید بخیران باد کبر انشا  
 بلی جان باد کبر ان نسیم است که فیض همه جودش  
 ز سر باد کبر جان شود آگاه که بردی ناحرم کبر  
 راه ز فضل الله جان شد حق ندیم که فضل  
 با فی باد دایم عمارت صاحب اعظم خواجہ عماد  
 الدین مسعود فریب خانه امر غیبات الدین علی  
 در محلی که تمام ان کوچه خانه ابا وجداد خود

عماد الدین مسعود خانه عالی و سرایان و دیوان  
 خانه و مسجدی دایم بنیاد و کلام الله مشعشع  
 و در چهار منابر موضع سر کوچه بهرک یا بابی علی  
 حفر فرموده و مسجد و سبع در اندرون یا باب  
 ساز داده و تمام مسجد و یا با منجست منجست از بر  
 یا با لاسانز داده و ابی جاری گردانیده و حوضی  
 بنک و سنک اسبابها معین بر کرد حوض ترتیب  
 داده و در گاه انرا منجست منجست و بکاشی تراشیده  
 زمین کرده القاب همایون بندگی حضرت خاتمان  
 بر انجا ثبت کرده و خانقاه ساخت جعفر شریف  
 ان بر بالائی در گاه و قدمگاه و خلون بر کنای  
 اب نفق لباحت و بدر گاه یا باب حدیث شود



علیه السلام بکاشی نهادن محله ابن عمر غمارت  
 مستقر شدند و مسجدی که در مقابل آن باب  
 بود غمارت کرد و تمام اهالی نزد بدوام دولت  
 انتخاب قیام نمایند که اسطرهار اهالی در بارش  
 سابه مسعودش نمایند یا مسجد نبوی که در  
 درگاه نبی شده است در ثلاث و ثلاثین و ثمان  
 ذکر بانظر صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد  
 در سرریک بانزاری بنکو مسقف مشتمل بر  
 دکان ساز داد نزدیک خان امیر سلام و تبر  
 بانزاری کندی عالی بساخت و در جای بر اجنا  
 او پنج و در جلوی آن بانزاری مسجدی که بود بانز  
 غمارت کرد و در بنکو نران نصب کرد و از منشا

بانزاری سرریک دکان بخرد میکند و مقابل  
 شاه در بانزاری سرریک کرد و پاپوش و دوزان و  
 چارپ و دوزان دوزان بانزاری فهم اند ذکر بانز  
 علی آقا برادر زاده مهر محمد بانزاری بنکو مشتمل  
 بر پنجاه دکان و در و در سال خمس و عشرین  
 و ثمان نامه علی آقا داروغه بود ساز داد که  
 چون از در و از در برون میبایند مقابل بانزاری  
 نادر خون قیام که امیر زاده محمد در و در خسته  
 آن بانزاری است و امیر زاده شمس الدین محمد بن  
 امیر جلال الدین چغانی می در دکان و بنکو  
 منتظر کرده و خباطان و کهنه فروشان در آن  
 بانزاری بنشیند و بانزاری بر و نفس خاتمه



حسین ابن امیر فخر الدین احمد ندوشتی منقار  
 در مدینه عبدالقادر به شا باطی عالی و بر بالا  
 ان طبعی و چهار حقه ریح ساز داد و خانه و سر  
 عالی و باد کبری و باغی و داریند و انواع حله  
 ساخته و لا نا اعظم شرف الدین علی نزدی  
 امیر حسن ابن ایات نظر کرده و بر اینجا ثبت است  
 و فوج خود نامور کرد خطای که از بهر  
 چند هزار و درویش روی هوس انوی است  
 دست تصرف جهان باد کبر کین نه خرابی علم است  
 روح نظامی بدعا شاد کن وین سخن گفته او باد  
 صحیح کینی که نمنا کند با که وفا کرد که با ما کند  
 را سنی این نکته را می نویسد مجرول علم بر وین  
 بنی

وزیر این و خشم انشی سید قتل نادر مکر  
 ملخصیم بر پیام سرش گفت می ناز کشا موس  
 ناسوی که که بر اکل سابه فکند بر وین  
 دل و زهر بر و حله بر کرد اهل خرم میل عمار  
 کتد صورت اگر چند نذر نفا ندید حله  
 معنی اما تا بکتنی نرسد و حور ورتوان  
 انروی اثر روح که از نفع الهی بود جوهرش  
 این نریاهی بود نور خداست چنان بود پاک  
 تا بر دگر بر او خاک کس نبود واقف است  
 او خفته بود دولت امر او خلق خور این  
 بافت کل محرم این را ز شد غیر دل شاه  
 است دل را زان این سخن از گفته وین



انکه بکنجد با عرض و سماء شاه نشین ساخت و لهر کن  
 دل که در او جلق کند مهر دوست شاه نشین هم  
 خاص و است شاد دل کو نزد آگاه شد شا  
 نشین کفتم و خود شاه شد ای ز نو عالم شده عالم  
 بنیاد و زهره کان برده فرج و کناه با همه فضا  
 خسارت خبر دار ما مبد کرم از حق ظن در حق  
 ما که هر غضب لا توانست رحمت حق بر غضبت  
 سابق است انکه بود پیش جوابد فرو هر که  
 پس آید نبود جای و با سعت رحمت منها  
 هیچ نکنجد از غضب هیچ راه گریز نماند بنا  
 غریب مبد عدم ملهم غیب بن نوید عمارت  
 امیر محمد بن امیر خضر شاه در ظاهر شهر در محله

مصداق عشق منقار کوی خطره امیر شمس الدین  
 محمد خضر شاه خانه که مشهور است بخانه خورشید  
 بخرب و عمارت کرد چهار صنفه و طبعی و بدینکا  
 و بر زمین و منظرهای مکتوب ساخت و باغی  
 مشجر در خلفان ساز داد و آب نرسو باد در  
 باغ جاری کرد بر در خانه با نراری و سابق  
 عالی بنا نهاد و در هیلوی خانه مسجد بنو  
 ساز داد و خانه عالی و طبعی رفیع و بدینگاه  
 جهنم فرزند احمد و طبیب الدین خضر شاه شا  
 کرد و باد کبری در خلفان و باغچه دیگر و  
 ابن رساله در وصفان عمارت فصده غرا  
 گفته و بر کتابه ان ثبت زهی نهاد و هجرت



سرآمد دولت نام معاد با بدی کبر و سده مقام  
 سراجها بهشت چه دلکش و خوشند صفار  
 صحن فصیح نو میزد برام زور و شنی و صفار  
 عقل می زید سواد فاعده ات ز ناباض دیده  
 ظلال زبده کهل نو ما و سال و سپر و که  
 مجاوران فلک ز معطر است مشام غلام واد  
 ز من تو لبه میکند مردم علو سقف تو السماء  
 مبتلایان بداهه ها و خوش موافق و طوبی  
 کنکره عرش در قند بدام نجس باد و فرخنده  
 بر جهان کمال ملازم و ملجاء ابام و کامکاران  
 امیر نامه خضر شاه فطی و لک بن که باشد  
 ز حیا کفر و جود غلام بفرخی و خوشی این سر

به و زنا بنال شصت و بیست هشت نام هجین  
 امیر فطی الدین خضر شاه خدای نیکو در نعیم آباد  
 با مسلح و حبای و فلین و بیوات و جامهای ملون  
 ساخته و بر مؤمنین و مؤمنات سپیل کرده اموا  
 خاصه خود ساخته و اجرت و خرج خدای بخا صه  
 خود مقرر فرموده و تکلف در مقام خبری مؤمنان  
 که در آن محله خدای بنود و مردمان در حین  
 خداش خبر دهد اذ انکه این غمارت کرد خانه  
 محمد خضر شاه در اندرون شهر متقارب در واد  
 فطریان عالی و چهار صفت و زبر زمین و نایاب  
 های عالی ساز کرده و بر نایاب کبر مستند  
 عالی در حین انجانه اصطبل و سبع ساخته و در



حسینان پادشاه از امفوح گردانیده و این در صف  
انجانه است ای چشم سپهر از حد مافتد برین  
صحنه صفای نره ده ابدن جمیع غم و اندوه دل  
خلق به بنی هستند جهانی نیشای تو خود  
چون سره کشد این فلک ابدن گردان خاک  
مهرمون تو در دیده عالم نایای شرف بر سرت  
فهادی ترکیب سودان تو چون موی شدن  
غم غمارت خواجه صدر الدین احمد در خارج  
برد در کوچه باغ صوفیان خاهاهای عالی و یاد  
کبر و طنبی مضغه بنکو ساز داد و سنا باط  
برد در خانه و باغچهها منصل یکدیگر و تمام  
یکی برسم رخسار و یکی برسم نشان پهلوانان  
در روز

ان پهلوان ساز کرد با مسلح عالی و جباط و فلین  
و فرش سرور بر در حتام بازاری و مسجدی بر  
و غمارت کرده و فرشهای ملون انداخته و صفا  
خانه و پادشاه بنکو ساز کرد و پادشاه زمین  
در جنب مسجد گردانیده و دایم صبح و شام حتما  
در انجانه لاوت میکند و از مساجد که از هر در  
دارد یکی آن مسجد است و فساد بل بنکو بر در  
مسجد او بخند و در وصف ان انجانه و طنبی  
این ایات گفته شد ای چون دم مسیح هوا  
تو جان ترا صحنه نظیر جام جم از غایت صفا  
بر یاد داده سابه سفید رفیع تو چون خاک  
نیره آب رخ سابه هما زین روی کشت میکن



پاکان با وفا کیوان زیر شک سایه توان لبش  
 در حبس محنت است و غم و اندوه ملال  
 دیده ندیده بهر نواقبال خانه هرگز نکرده  
 کس نرویا کین و نرینا فاضل نوبت زیر وضه  
 رضوان هزار بار امد کداهای نقد برین  
 کوا حوران دلفروز نهادند بارها هیچ  
 بر پشت برین ساحت را سال شان هشتصد  
 و سی رفته بود کرد صدر سیم مرثیه نرین  
 بنا فرخنده یاد خانه برین صاحب کبر نران  
 که هشت خانه مهمون دلکش و در سر رانکا  
 روانش ای بنکو که مشهور است بخان قلندر  
 طیفه ساخته و درهای بنکو مقابل هم ساخته

و قاضی

و کاروانش را کندی عالی ساخته و کاهای بنکو  
 مقابل هم ساخته و کاروانش را مشهور بخان  
 پنجه هم در سر رانک غار بنکو کرده و یک  
 تراشیده ترین کرده غار و خواجی حاجی  
 الدین فتادی در کوجه ابر و مبار که خانه  
 چند عالی متصل یکدیگر ساخته باطنی و یاد  
 کبری و باغچه های مشجر و آب و مبار که در  
 جاری گردانیده و بر در خانه مسجد بنکو  
 و پایابی تمام از پشت پنجه ساخته و مضعه  
 بنکو ساخته و بر جنب مسجد خطبه و روضه  
 ساخته و باغچه در خلف آن در سر رانک  
 فتاد خانه و بازاری بر در فتاد خانه و در



ساز کرده و بر بالای آن حجره بنکوساخنه  
 و در کوچه ابر و مبارکه پافرین زمین خرید و راه  
 گذار کرده و دو فقیر زمین وقف اموات <sup>مستحقین</sup>  
 و مؤمنان مقابر مسلمین کرده و خواجه کمال  
 برادرش در مقابل خان پنجه کاروانسرای <sup>مستحقین</sup>  
 ساخنه و قنادخانه بنکوساخنه و برادر دیگر  
 خواجه برهان الدین هم در سرریک قناد <sup>خانه</sup>  
 بنکوساخنه برادر دیگر خواجه شهاب الدین  
 در کوچه اهریک قنادخانه عالی و باغچه و  
 طنبی و عمارت عالی ساز داده عمارت امیر  
 سلطان عبدال مقابل بازاری ساز داد  
 فریب سرریک و خانه عالی و بادکوبه و <sup>عمارت</sup>  
 منزه

مشترک و همانخانه ساخنه و در جنب عمارت که  
 منسوب به تمام خواجه جمال الدین خواری <sup>مد</sup>  
 مد بدلت کار افتاده و خراب شده بود بحال  
 عمارت آورده و مسلح بنکوبر در حمام ساز  
 داد و ساباطی در حمام نرده و جامهای <sup>منقش</sup>  
 در مسلح بکار نهاده مضعه خواجه نظام الدین  
 محمود بن خواجه ضیاء الدین محلامیرشاه در  
 کوچه خطیر حیدر خان عالی ساخنه و مقابل  
 خانه عمارت عالی بادکوبه ها و طنبی و بادکوبه  
 منقش ساخنه و باغی بنکوک که از آب نقت داخل  
 آن کرده بغایت عمارت دلپذیر و در بهای  
 آن عمارت مضعه بنکوک که از آب نقت <sup>مملو</sup>



سازنده و برادرش اسناد حسین بن عثمان الدین  
 در سرکویه فریاد ساز با طای علی و یار  
 و سفلخانه و مسجد کرد و کار و انزلی و سبع  
 محله آبادان شده غارت اقا بوسف جللی شو  
 بجهه در محله هولا سفلای چهارخانه معتبر  
 داده و باغهای شجر در خلفان و مسجد  
 را بحال آورده و بجهه مدفن خود غارت ساز  
 و در جنب مدرسه مرقح و باغی شجر و اشجار  
 و غیره و آب در میان مدرسه جاری کرده  
 و حجره و طنبی بسیار در جنب آن ساز داده  
 و مضعه بر سرکویه و سا با طای علی را است  
 در سال اربع و اربعین و ثمانمائه در سرکویه

الهم

نرسد و با خواجیه محمد خواجیه حبیب الله خانه عالی  
 منقش مرفع ساخته با طنبی و باد کبر و اصطیل  
 و باغی شجر در خلفخانه ساز داده و آن خانه بجا  
 مرقح و نیکوست و مؤلف در وصف آن خانه  
 ای درخت قبله سعادت بجای اسناد و آری مقام  
 ساکن نام غالب بلند بوسف افتاب برادر چاه  
 از هوای نو همچو گل کرد چهره غفران کونکان  
 هر که در نو قدم نهاد و چرخ کرچه باشد پیاده  
 کرد شاه بر درواز برای کسب کند هر  
 و مشی و مقام بجای می نویسد و چون خرم نو  
 روضه خلد عبده و فداء تراشاند بزرگ  
 آمده نزد همچو که بغیر الله یا سنان را



معتبر است بر تراز سردره منبر در گاه نافه  
 در رفیع نو باد خلق از حقایق در نیاه  
 ذکر میخیزد در شهر نزد در خارج و داخل و مکه  
 و منار غات سادات و علماء و مشایخ و مقابر  
 مسلمین از قدیم و جدید و بانیان و تالیفات هر یک  
 بر طرف اجمال مسجد جامع در شهر نزد و پروت  
 مسجد است که اقامت جمعی جای میاورند و کور  
 مسجد قدیم آن مسجد از استیلاست که شایسته  
 فرامرز بن علاء الدوله و دو مسجد است  
 آن و کتب خانه و جماعتخانه غرقهای میگوید دارد  
 و دو غرفه یکی امیر شمس الدین قاضی ساخته و  
 یکی امیر بلعذر و در پیشتر قبله مسجد قدیم مسجد

مسجد کهن

مسجد رکن الدین ابن نظام مسجد عالی و طاقی و کتیبه  
 رفیع و غرات بر آن نهاده و ساخت مسجد هفت  
 در بر آن مفتوح کرده و در میان مسجد بر کتیبه  
 قدیم بود مناری بر بالای آن نصب کرده شد  
 و مولا ناعقیف حاضر بوده و از موقوفات مسجد  
 ابن مسجد غارت کردند امیر شمس الدین قاضی  
 رکن الدین بر بلوهای بنکو حجه ابن مسجد در  
 بن بر بفرمود که نزدیک آید بنزد فرستاد مسجد  
 رفیع عالی است و بناء ابن مسجد در میان و بن  
 و سبعمانه شاه بجای ابن مظفر بفرمود که امر موقوفات  
 ابن مسجد و از اموال خاصه خود در گاهی و عمارت  
 خانه بر او مسجد عالی ساخت و در گاه تمام



از خشت پخته کرده که در هیچ دیوار مثل آن  
 ندیده و مولا فاضل الدین محمد معمار آن بود  
 و بی فیاطل خان و حرم امیر جلال الدین معمار  
 میان شهر مسجد بسط مرمر کرد و در میان  
 و ثمانه امام باغ جامع خارج نزد عجله <sup>بک</sup>  
 اول کار و انشاء غراب بود و امیر جلال الدین <sup>جفای</sup>  
 از انچه بد کندی و مسجد جمعه بنا کرد بک طبقه  
 و صفه عالی و منبر چوبین نصب کرد و در میان  
 پایاب نصب کرد و آب جاری کرد و اندو <sup>عبار</sup>  
 سبعین و اسماعله بود و امیر معین الدین از  
 تمام کرد و در میان ثمان و عشرين و ثمانه  
 خواجه فخر الدین ابرو هجی آن مسجد و طبقه

که در کج

کرد و کندی مرفیع ساز داد و منبری در آن معمار  
 نهاد و در حجاب عثماني ساخت خواجه نیری  
 مشهور به باجان هشرده هزار و دینار عراقی نذر  
 کرد که بعد از او خبر کنند و آن مسجد کار کنند  
 مسجد تمام شد و پایاب از خشت پخته ساز کرد  
 و در حجاب عثماني از سر چهار سو ف سر پایی  
 مفتوح کردند مسجد جمعه مصلی عین و عمار  
 آن بنای این مسجد امیر کن الدین فاضل نهاد  
 مسجدی بقایب مرقع است و آب روان در  
 میان آن جاری است و طاق و کندی عالی  
 و مقصوره دارد بنکو و امیر معین الدین اشرف  
 مناری بر طرف طبری ساخت و در میان نهاد



و امر بهین و ثمانمانه امیر شمس الدین محمد خضر شاه  
صفه و کندی و نصف مسجد و طبقه کرد و  
غرفهای کاشی بنکودار و درهای بنکلف نصب  
کرد و جماعتخانه از مسجد عمارت کرد و در  
از بیرون مفتوح کرد و بناء این مسجد در سال  
خمس و عشرين و ثمانمانه بود و مردم بسیار  
خمس و مرسانند مسجد جمعه سزاب نو  
مخارج نزد این مسجد از اسنادات امیر بهین  
الدین اشرف است و آن مقام باغی و مسجد  
و بناء مسجد و طاق و مقصوره بناختند و  
و در درگاه مسجد سنا باطی عالی زده و ده کانه  
بر بخانه هم ساختند و مولا فاجلا الدین بن مولا

مخلص الدین را خطاب نصب فرموده او را الهرب علمه  
معین کرده و بناء آن در سال ثمانمانه و ستم و سیم  
مانه بود و مردمان بسیار هر روز جمعه و غیره  
در اینجا اقامت صلوٰه بجای میاورند و بر مسجد  
مخط معقلی این نوشته است اشرف بقیع  
مسجد بود اشرف این عرصه را مسجد کرد جا  
اشرف لقب شد از آنک جمع عباد را جو با کبر  
رتبنا چون نوبت به جمع علمیم به بر سرش خوصد  
پیش آورد مسجد جامع آن در اهرستان مسجد  
مروح است و بناء آن خواجه پیر حسین دامغانی  
کرده و خانقاه معتبره و خطبه بنکودار حین آن  
سازنده و مقبره حجه مدفن خود و اولاد خود



ساخته و در سال اثنی و عشرين اين مسجد هبوط  
 خانقا ساخته و بگردن خانقاه كنده و دري  
 ديگر در كنار اب مضوح كرده و غرفه اي كاشي  
 تراشیده و در اطراف مسجد كرده و منبري بنكو  
 و ذابم بر در مسجد جاري كرده و ستقابه و خلوت  
 بر در مسجد ساز داده و خانقاه چند بر خوبي  
 مسجد ساز داده و از محصول آن موقوفات بعد از  
 وفات او كسيدي عالي بر خلف صفه بزرگ منهد  
 عمارت ساخته و آن محله را نوغان آباد كويند و  
 از نوغان آباد كويند مسجد جمعه مولا نامعين الدين  
 و بناي پنج نباء آن در اهرستان فرباغ سا با  
 ابن مسجد مولا نامعين الدين جلال حافظ سا

بنامه

و بنامه خود در جنب ان انشاء كرده و مولا نامشك  
 از فضلا از زمان خود بوده و منشات او در غایت  
 خوب است بعضي بناي پنج بنو مظفر و شرح و سف شمع  
 شهاب الدين و ديگر در سال در انشاء و غيره  
 نصيف كرده كه بر كمال دانش و عاود لالت  
 و تمام مردمان محلات اهرستان در انجا اقامت  
 پناي مي دارند و در سال شمع و ثمانين و سبعمانه  
 ساخته و اگر عرش و فا كرده آن مسجد از منبر  
 بكاشي ميگرد مسجد جمعه يعقوبي بخارج نبرد  
 و بناي پنج نباء آن اين مسجد در زمان شاه  
 ابن محمد مظفر بنا كرده از مسجد بنكو و منار  
 بزان نصيف كرده و مردمان محله را نوغان آباد و



و ساختن آباد و در ب مادر امیر جمعه در اینجا نماز میکردند  
 و استخداث این مسجد در سال ست و ثمانین و سبعه  
 بود مسجد مروح است و قبر کان در اینجا  
 نشاء داده اند مسجد مرآباد بخارج نزد  
 بایشان و خارج بناء ان بانه ان مسجد مرآباد  
 مریم فلاح مادر سلطان قطب الدین بن غیاث  
 لنگر و در آن زور است و از خیرات او شد و بنا  
 این مسجد در سال خمس و عشرين و ستاده شده  
 و مدتی بعد از در شدن پیر ابو سعید خراب  
 بود و مردمان در مسجد جمعه بعبود نماز  
 میکردند در سال اربع و اربعین و ثمانین  
 بافقان اهالی ان محله اخبار کردند و در جمعه

بنا جمع میشوند و اداء صلوٰه میکنند مسجد  
 جمعه بنام آباد بر در باغ لاسدان این مسجد از  
 استخداث شاه مجید مظفر است و چون بنام  
 معورش شد شاه مجید باغ لاسدان بناخت  
 امراء و وزراء و اهالی باغها بناختند و  
 جمعه در آن مسجد اقامت جمعه بجای میاورند  
 و امام و خطیب و مؤذن مقرر کرده و در سال  
 خمس و ثمانین و سبعه بود که بناء این مسجد  
 مسجد جمعه محله دهوك بخارج نزد این مسجد  
 امیر جلالت الدین بقیاف و حرم او بی فاطمه  
 خانون انشاء کرده و خانه و زمین و چند بخیارند  
 و میکنند و بنا نهادند و صفة عالی و کندی



و سبع و بیرون او فیه زو کاهی کرده و غرقهای  
 نیکو و درگاه رفیع او بنامند سقف کرد و ن  
 معالی و کیند نبر او چون فیه هزار و کیند خضر  
 و اطباق غرافت مقصوره او چون بر و ج متبد  
 او بخند و بلا جور و طلاق چون آسمان و افتاد  
 و کواکب بصفتها ساخته و بر کیند سوخته مسجد  
 بخط مولانا اکرم شمس الدین محمد شاه خطیب  
 که رشک فلم او غبار نشخ مخففانه بر چشم خط  
 باهوت افشاند و نقش ملک سلسله بر فرا  
 بفاع ایام نشعلتی کرده و موشح ساخته و  
 طوق مثالش که فوایم شرع فوایم بدان فایم بد  
 و مخرب بنیرش که صورت فرنا امر و در بر

و غرقهای حیان از اسینه و صحن برایش چون  
 صحن فردوس و لفتین و درگاه ستاد و کشته  
 ره او بر فرف کرفته و کزین پایه او فلک هفت  
 است بر بروج اعلا علیین بر کشیده و مؤثر نا  
 خوش الحان زمره حنی علی الصلوات انبص  
 رفعتا ذکره بمسامع ملکوت رسانیده و  
 حقایق خوش الحان مثال هزاره شان در  
 حسنی نوامیس سازند و نغمه داودی مرغان هورا  
 از طبران با ساز میزنند و خجاعتخانه نیکو در  
 مسجد بان متصل گردانیده و در وصف مسجد  
 زین عمارت ملک تراهم رفعت هم صفا  
 کرفاخر میکند و فتنه بروج سما مجرای



شدن از این جامع سواد شهر نزد مکه کونا کعبه دیگر  
 به بدین نطفه مکه خیر عبادت منزل علم و ریج  
 باعث عجز و نضوع ناشد خوف جبار مکنند  
 بحال خطه او افتخار ملک دین و دولت از تو  
 صد و حقا هست محرابش عمارت به چون آسمان  
 کند آن محراب در بایند اجابادعا هست صد و  
 بود و یک از هجرت این ساخته عصمت بنادین  
 خاتون کرد و نافتاد مدرسه داخل و خارجی  
 نزد و بانیان و تاجرخ عمارت هر یک بر طریقی اجا  
 ام البقا مدرسه نزد که در هیچ دیار مثل این نیست  
 مدرسه ترکیه است که بانی آن مرتضی اعظم  
 سرکن الدین فاضلی که خسرو سادات زمان خود

بود و مدرسه و مسجد و دبستان و عمارت  
 او بر همت عالی او داشت و درگاه مدرسه  
 رفیع او در عالم بخوبی طاق است و کیند نیز  
 مرا که کیند لا جور دی فلک ز پر بایه او مستحق  
 افاق است شرفان عالی آن همام فکر بر اوج  
 آن پرور از نهالها نتواند کرد چون سقف رفیع  
 در غایت بلندی و نفوس نازکش که مافی این  
 نعت آن انکشت بدندان کرده نظر اندازد و در  
 صد دل پریش که آسمان عمارت مجربین  
 و عقل و دیرین انکشت نعت بدندان تفکر  
 کرد و بد و از جرج او در هیچ ابد بر مقابل  
 درگاه مدرسه سدی ساخته و در منار



کوچک برد و طرف او منبت شده و بر سر یکی  
 مرغ روئین نهاده که چون افتاب طلوع میشود  
 آن مرغ رو با افتاب میکند و هر چند که افتاب  
 بر می آید او سر و پای افتاب دارد بر آن جای  
 و در میان هر صد چرخ چوبین منقش  
 نهاده و بسبب دو شصت فتنه کرده  
 و هر فتنه درجه ساخته و محل افتاب  
 هر روز در درجه می نماید و افتاب در  
 کدام درجه است و دو نژاده برج نموده  
 و در خواب در حروف ابجد نهاده و در  
 هر دایره که در چهار گوشه چرخ نهاده  
 سی خانه ساخته و ماه نوکی و عربی و

فتمین

و فارسی و رومی نموده که هر روز معلوم  
 شود که چند از ماه گذشته و بر بالای هر  
 دایره کشیده در هر موضع قمر هر روز در هر  
 منزل که باشد از شرطین و بطین و ثوابا  
 و دبران و هفقه و هفقه و راع نموده  
 و از اشراف بط الحوت نموده و سی دایره  
 بر کرد دایره قمر نهاده که هر یک روز  
 از ماه بگذرد دایره سفید سیاه شود  
 تا آخر ماه و دو نژاده خانه بر همین دو دایره  
 خانه بر لبای چرخ ساخته داده که از دایره  
 دایره بر همین هر یک ساعت که گذرد از  
 درجه که در نخت او ساخته مرغی نژاد

دبران



سپردن کند و مهره اندهن در طاس که بران  
 در بجه نهاد است بپندارند و آن چرخ بگردش در  
 ابد و یک تخت از آن دو انزده کانه بمن برصد  
 سباه شود ساعتی گذشتنه باشد و در وقت صبح  
 و پیشین و پسین و شام و خفتن چون مرغ مهره در  
 طاس اندازند آن چرخ بگردش در ابد و در اندرون  
 هر صد طبل زده شود و بر بالای آن مناره علی  
 ظاهر شود و طبل زده شود و بر بالای علم فرود  
 و او از طبل باز نشیند و بر بالای دایره فرود  
 خسته منجبره باشد و منویات هر روز بان  
 کواکب نموده و اسامی روزها نوشته و در  
 اندران هر صد شوره مبین براب میکنند و لنگر

برنجبر او بجه بر روی آب و بطرف اصطبل  
 در پائین آن شوره نهاده و از عضاده او این  
 میناید و در چاه میرود و هر چند آن آب کم شود  
 آن لنگر فرو میرود و فریب صد و پنجاه طناب  
 هر یک لنگر و چوبین بران متصل کرده اند  
 بان لنگر حرکت میکنند و تمام هر صد بران  
 میکنند و آن دو انزده خانه که برابر دو انزده  
 ساعت روز شب دو سوراخ کرده و هر شب  
 ساعتی چراغی نهاده میشود و هر ساعتی که از  
 شب میکنند چراغی باز نشانده میشود و مضاف  
 این هر صد مولانا خلیل بن ابی بکر املی است و در  
 و در پائین چرخ منجبره کشیده و بمغلی در هم نشانده



و بعضی چنین بیرون میباید که بنده این ساحت  
 الفقیر الی الله الجلیل خلیل بن ابی بکر بن خلیل و نا  
 برج این مدرسه و رصد و قبه و بدست لادیه  
 و مسجد و خانه در سال خمس و غنیمت و سبعمائه  
 بوده و مسجد دیگر در آستانه مدرسه در مدینه  
 اندرون و در بیرون مفتوح کرده و بر کنایه  
 کرد ساحت و در مدرسه و رصد تمام موقوفات  
 آن حصص و مزایع و بیاتین و خواندنی و مناه  
 کرده بکاشی تراشیده و چون ستبر کن الدین  
 این مدرسه بساخت در جنب آن مدرسه محمود  
 شاه بود و در هبلوی این مدرسه خفیه موقوف  
 انا بیکان آغا از قصد ستبر کردند و نزدیکی

تعلق داشت و چند بن هزار فلور و طلا با خود  
 داشت شبی جمیع عتباران بران خواجه فرمایا بود  
 یا مال بسیار بزرگ آمد و مفهم شد و شبی عتباران  
 بران خواجه شبی خون زدند و بعضی از آن اموال  
 بردند و آن ترسنا بگشتند و فرزند بکر انا بیک  
 هفتصد ستبر بر سپید کن الدین نهاد که اشیاع  
 نواز را بگشتند و ستبر را بگرفتند و دشمنان  
 او برخواستند و او را نادیده کردند و با تو  
 عقوبت معذب ساختند پس از شهر الدین  
 پدرش را فرستاد و خوب بزرگوار چنانکه بیک  
 کعبه از پشت پوست اندام او جمع شده بود  
 و هر چند از بخت رسانیدند هیچ اثری نماند



ظاهر نشد و پیرا برهنه بر شری نشانند و بیلا  
 بردند و بنابر این ابوی رسانیدند و بشکل  
 کوفتند تا بر روی میگردند سبدا بکسی  
 طلب کرد عوض آب بول در کوزه کردند و بوی  
 دادند و او را بقلعه خرمین رساندند و در حاش  
 انجا محبوس کردند امیر شمس الدین در کوهی  
 خارج نزد در خانه دوستی مخفی بود در آنجا  
 او خاجه شیرازی بود نام او حاجی علی بود  
 حضرت رسالت نزد خواب دید و فرمود  
 شمس الدین فرزند من در فلان خانه است  
 هزار دینار و اشیری که بروی سوار میشود  
 بدوده نایب برین رود که کشاده کار او انجا

خاجه از خواب بیدار شد و بدین خانه رفت  
 صاحب آن خانه که امیر شمس الدین در انجا  
 بود از او تفحص کرد ابا نمودن خاجه انرا  
 نمود و خوابی که دیده بود بگفت و امیر  
 شمس الدین نیز همین مقوله در خواب دیده  
 بود و انرا در بنار روی داد و امیر  
 الدین متوجه برین شد و بک منزل بقصد  
 رفت از انجا نیند کند در انجا کیندی چند  
 خراب بود و ابی تلخ کنده و نشانی بروی  
 مستوشده بود حقیقتا با انرا فرستاد  
 که تمام کوهها و کودها را بپراب شد  
 کرد بد نظر کرد که در آن مقام کارها



و دو حمام و مسجد بنا کرد و آب شیرین بدام مقل  
 کاروانسرا بنا کرد و مستبد بمده و در شیرین  
 آمدن خان روزی که بنیر برسد شب ابر غیب  
 الدین محمد بن خواجه رسید الدین فضل  
 حضرت رسالت را در خواب دید و گفت  
 من در دیدن جانب امداد او را تعظیم کند روز  
 دیگر چون امیر مسلم الدین رسیدن امیر غیاث  
 الدین محمد رفت خوابش بباد امداد او را  
 تعظیم کرد و خلعت خاص پوشانید و بیک  
 وزیرت تمام ملک سلطان ابو سعید  
 بوی نفویض کرد و قاضی قضای او فانی  
 تمام مملکت و خان روز الحی بطرف نبرد

نزد عجمه

شد بنیر نبرد روان شد بجهت خلاصه هر کس الدین  
 و نجران بابک و قضا و اوقاف نبرد و نفویض  
 کردند و امیر غیاث الدین خواب و سلطان عرض  
 کرد و سلطان غیاث بپار در حق او فرمود  
 چون الحی نبرد و رسید خلافت خرم شدند الحی  
 بخیر رفت که مستبد را از چاه بیرون آورد و چون  
 از جهه خلاص او در چاه رفتند ماری سبزه  
 نزد او دیدند که حلقه زده بود مردم در چاه  
 آمدند آن مار را پیداشد امیر کن الدین السو  
 کردند و بشهر آمدند و الحی حکم سلطان معاند  
 او را طلب کرد تا نادید کند و متبدا رسید  
 قضا نشاند هر که با وی بدی کرده بود عقوبت



و انکس که چوب بر و زده بود بعد دهر چوبی فلور  
 بوی داد و آنکه بشکل کوسفند بر سرش بخت  
 بود ز در سروی بر بخت و آنکه بول بر سرش بخت  
 بود و در کوزه کرده بود و بوی داده بود با لث  
 بنای ساخته در دهن او کرده و در مدرسه  
 خود سفره عام کرده و اهالی بهر نی خود هر کس  
 را خلعت و نوازش بسیار فرمود و غریب کعبه  
 و زیارت مرید حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم کرد و حج و عمره در یافت و فقیران مکررا  
 انعام داد و بعد بنی رسول آمد و مسکینان  
 مدینه را نوازش کرد و نیز آمد و در آن زمان  
 اسناد قرآن شریف محمد بن محبوب بود علیه الرحمه

و منقول

و اسناد قرآن امیر کن الدین بود و قرآن بوی خوانند  
 بود پیش او رفت دید که از بابا بی بیرون آمد  
 و وضو ساختن و نفس میزد امیر کن الدین نذر  
 کرد که آب نفق بدر خانه او برد تا وضو شستن  
 بر او اسان شود و مفادری آب نفق بخرید  
 و از فرات شاه قنادی حفر کرد و آب بدر التفتا  
 آورد و بعد از آن بدر مدرسه و در آن وقت  
 بمسجد جمعه و مدرسه خود برد انز مدرسه  
 مرشد بن و از انجا بیاب التباده و خمام عیال  
 جابری کردند و براه بانتر سلطان ابراهیم مدینه  
 مولانا محمد الدین حسین و بدر خانه اسناد محمد  
 بغفوب و بخانقاه کوشکنور رسانده عیال



امیر کن الدین قاضی در سررباب دو حمام  
 برسم رخا و لثاء و بانزای دوسر و در  
 سررباب دو حمام و دو کاروانسرایکی مشهور  
 بخان نو و یکی نزاری و در در فائز فطریان  
 خانقاه و بانزای و بر در مدرسه سر کینه کا  
 روانسرای قدما و حمام و حنب ان مشهور  
 بنجام سوجیه و براه منار شیخ الاسلام اعظم  
 قدس الله تعالی و در شهره سابقی نقشین بر در  
 تخت و خانقاه هفاده و خانقاه مبد و نشانه  
 و حنفیه ریاضت و فات سید کن الدین  
 در سال اثنی و ثلثین و سبعمانه و با و در  
 کنند مدرسه خودش در فن کردند علی الله

در جنبه فی اعلا علیین مدرسه شمس و بانزای حجاب  
 منار و حمام و کاروانسرا و دیگر عمارات او در  
 ممالک که در بکر و زمینی سه بقعه طرح خست  
 انزلیه و ساجد و خوانق و ریاطات و حمامات  
 و مضاع و انجمنات او یکی نه کنند است که در  
 هیچ مقام مثل ان نیست که تمام انزلیت و کج  
 و اجر ساختن کاروانسرا و مسجد و حمام و  
 صفه و اصطبل و برج و بار و و سنگ اندازن  
 و ده فرسنگی ان مقام حمام بود نام ان ده  
 بود بخرد و اب ان ده را بجانب هکنند  
 و ده و بران شد و اب در اندرون کاروانسرا  
 آورد و حوضی و سبع بناخت و چهل خانه و



از اطراف بانجام فهم کرد و در نیز بر طرح مدرسه  
چهار دایره ایجاد و خانقاه و بنا را در تمام بخش  
و نیز در فرساده و تبا بان غمارت بنیاد کردند و  
مدرسه در مقابل یکدیگر بساخت چهار منار  
بر اطراف هر دو مدرسه بنهادند و بنا را  
دو رویه و اب نفق در میان بنا را حبابی  
کردانیدند و خانقاهی در جنبان مدرسه  
سه سائیا ط عالی ساختند و یک کاشی نیزین داد  
و در سال ثلاث و نلبین و سبعمانه انعام  
شد که امیر شمس الدین در نیز وفات نمود  
مرفدا و نیز داور و محرابی قرار دادند و  
مدرسه خودش دفن کردند و دختر خواهر

مادر

که هم او بود صد و نوب و از غجاج و انبوی  
ساختند از نیز نیز داور و محرابی از سنگ مرمر  
بر جنوب مرفدا و نهادند از نیز نیز داور و انعام  
غمارت او در سال سبع و عشرين و سبعمانه بود  
و تمام موقوفات از حصص و مزایع و دیباچین  
و خواتین بر کنایه ساخت مدرسه خود  
کرده لغت نامه بر تفسیران نوشتند در همان سال  
و امیر شمس الدین چون وفات کرد دختری از او  
باز مانده بود و حرم امیر معین الدین اشرف بود  
از فرزندان امد و آثار خبر او را بر فوه شیران  
و اصفهان و قم و کاشان و نیز داور و رحمة الله  
علیه و دایره الشفاء صاحب و غمارت و ناسرخی



بناءان و غیره این دایر الشفاء از مشاهیر عمارت  
 برداشت این خواجه شمس الدین نازری کوهجه  
 خواجه شمس الدین محمد صاحب توان بساختن این  
 شمس الدین نازری کونایه فایم مقام خواجه  
 دیوان بود چون فرمان خواجه صادر شد که در  
 دایر الشفاء در اندرون می آید که آب در میان  
 جاریست بساختن چون طرح نزد صاحب دیوان  
 بردند فسر کرد و گفت این چه عمارت بفرست  
 ساخته در قدر همت خود عمارت در قدر همت  
 ما بساز خواجه شمس الدین طرح دایر الشفاء و چهار  
 صفت از جنبی و باد کبر و بدب الادویه و  
 حوضخانه و مجلس نجابت و مرضی و خاهاهی  
 کز نزل

زینب کرد و باغی شجر در عقب انشا کرد و کند  
 بخدان و در اسنان عمارت مسجد مروج لب  
 و بر درگاه چاهی منسوب بابر و حفر کرد بقا  
 عمارت عالی تمام کرد آن آجر و کچ و کاشی  
 کرد و چون این طرح را شمس الدین نازری کو  
 نزد صاحب دیوان فرستاد تعجب کرد و شنید  
 که در ساختن این عمارت تقریب کردی شمس  
 نازری کوی نبودید هر چه بخرج رفته بخزان  
 بپارم و در وصف این دایر الشفاء امام  
 الکلام امام هروی این قصده گفتند ای صفا  
 صفات ترکیب عالم را روان صحن عظمی  
 مروج راحت جان و جهان سده کرد و بنا



لست بعب بر بنیاد ساخت عزت جنانست  
 دولت مکان صحت دولت ملازم کنند  
 ان لاجرم خلق را در ان تقاضا ملک را در الامان  
 سقف مروج است پیر غارث اندر زمین  
 صحن دخواهت جنت ناسع است اندر جهان  
 کی بگردون سفر و دار در جناب را که هست  
 نر طلسم گردون زمین و نر کواکب سایه بان  
 شد در رشک صحن سقف چرخ جنت مضمین  
 اشک انجم در کنار آب کوثر در دهان  
 صاحب انکس که از دست و دلش عاجز شود  
 هر نفس صد غمخوارم در صد خوشبختان  
 چون ابن غارث تمام شد شهر و کلاب <sup>منقول</sup>

هر جا با نصد سیواب بر بن غارث مذکور کردند  
 بجهت مبارک باد این بفعه صاحب توان بفرمود که  
 از اهر سال بخرج عمل و هبت مرضی و مخاین کنند  
 و حصه از فریه فتاد و فغان کنند و تمام غارث  
 دار الشفاء در سال ست و سنن و ستاره بر در  
 خاجه شمس الدین محمد نازری کوی مسجد چهل محراب  
 انشاء کرد و غارث عالی بساخت و چهار درک  
 از فریه هفتاد و فغان کرد و مصطفی عبد کاه  
 مقابل شیخ الاسلام اعظم سعدی انشاء است  
 و غارث میان مصطفی مولانا محمد الدین فاضل  
 ساخته مدرسه و خانقاه رشیدی در داخل  
 نزد و نایب ان ابن مدرسه بخواجه رشید الدین



فضل الله بن ابی الهیثم هذانی مشهور است که اثر  
اکابر زمان خود بوده بعلم و فضل و کمال و فیض  
جانب و معرفت بود و سلطان محمد خدا بنده را  
در صد و نوزده بود و پسران او طرفی سلطنت  
داشتند و در اول که در اطراف سفر میکردند  
و بمطلب مشغول بودند چون پسر در سباز  
اکابر نزد که در علم طب نظر بود بعلت  
ضم بد و توانست شد و مولانا شمس الدین محمد  
رضی بود که اباعبدین علم معروف بودند  
و بزرگان وقت بودند بخانه او نزول فرمودند  
و بانواع مرغاب جانب خاجه مرغی داشتند چون  
خاجه رشید نزد بار دوی اعلی رفت و سلطان

محمد اورانز بنی فرمود خواست که عوض احسان  
مولانا شرف الدین علی بجای او مردی احکام غا  
در طایفه او بفرستاد و الناس کرد و بجهت او در نزد  
بفعل بنا کردند که بعد از و آثار همت او با سید  
احکام برسد مولانا شرف الدین علی وفات کرده  
بود و دو پسر او بعلم و دانش مانده بود و محمد الدین  
حسین و شمس الدین ابی بکر مدرسه و خانقاه  
مقابل مدرسه محمود شاه بنا کرد و مولانا محمد  
الدین حسن رضی حکومت با شغلان کرد و منان  
پایین مدرسه و بانه او کار و انشا ساخت  
و مقابل مدرسه و مردان و کار و انشا  
دو طبقه که در البیع اول انجا بود با تمام



و موقوفات بسیار از حصص و اراضی و مزارع  
 و مباح بران وقف کرده شد و اولاد بی خبری  
 انمام غارتشان در سال خمس و شصت و سی و سه<sup>۷۲۵</sup>  
 بود و غارت بنکوست مدرسه کمالیه بدقت  
 شهر نزد و ثانی آن و ذکر بانی آن بانی ابن مدرسه  
 خواجه کمال الدین ابو المعالی بن خواجه برهان  
 الدین بوده و خواجه برهان الدین و سبط  
 مبارز الدین محمد بن مظفر بود و بر غایت  
 مشفق بود این مدرسه عالی باد و منار و قبة  
 بساخت در مدرسه و خانقار و دبیر الادب  
 و حمام بنکوست و خانقاه عالی ساخت و بنیام  
 مدرسه بکاشی و نقاشی مرتب کرده و موقوفات

بسیار

و بسیار بران وقف کرده و موقوفاتی از فریه فراتر شاه  
 جاری گردانیده و ابان داخل خبر آباد بشهر<sup>۷۲۶</sup>  
 و در مسجد جمعه از هم جدا میشود و در وقت آن  
 بمدرسه خودش میرود و موقوفات اولاد بی  
 و خبر این بسیار دارد و انمام غارت مدرسه  
 کمالیه در سال شصت و سی و سه<sup>۷۲۷</sup> و سبعمانه بود مدرسه  
 ضیاء شهرستان داخل شهر نزد مدرسه ستر  
 غالبست در کاه رفیع باد و منار بنکلفت دارد  
 و تمام مدرسه بکاشی زمین داده و قبة و منار  
 و کتانیجه بنکوست دارد و باغچه معبر در خلف<sup>۷۲۸</sup>  
 دارد و اب در این مدرسه جاری در حوالی<sup>۷۲۹</sup>  
 خانقاه غالب بسیار دارد از اولاد و خیرات



کبر و طبع و نباء ابن مدرسه مولا ناصبنا الدین  
 حسین بن مولا شرف الدین علی رضی عنه  
 در اهدک و ثلثین و ثمانمائة و مولا ناصبنا الدین  
 حسین انرا کابر زمان بوده امیر کن الدین محمد  
 نظام با او پیوند کرد و صیقه خود را انجا  
 در آورد و انزد و میر مولا شرف الدین علی و مولا  
 مجد الدین حسن داشت و ایشان با تمام رسانند  
 و مولا نامجد الدین حسن از فضلا عصر بود و  
 محمد مظفر فضا نبرد با و رسید جمال الدین حسن  
 بخارج که بکانه عصر و مجد الدین تقوی  
 بود در زمان مولا نامجد الدین حسن ان  
 مسکن اهل فضل بود اهل علم و اهل حلقه  
 مولا

و مولا نابانواع علوم مرتب بود و شرح حاوی  
 بپر کرده بغایت خوب و فارضی عادل بود  
 طمع و سلاطین بنی مظفر و برام لایق گشت  
 و انما ابن مدرسه در سال خمس و سبعمانه بود  
 و امیر شرف الدین برادرش حصص که وفات کرده  
 بر کرده در کاه مدرسه بنده کرده در اربع و  
 و سبعمانه امیر شرف الدین علی وفات کرده  
 و مولا نامجد الدین حسن در سبع و ثمانین و  
 وفات کرد و مولا نامجد الدین تمامی روح با  
 مسلح عالی و حیاض و قلین فریب مدرسه  
 داد مدرسه غیاثه سر ربک بخارج نرد  
 ابن مدرسه امیر غیاث الدین علی بوده و ان



سیدی عالیشان بود نقابت و صلابت و بشو  
 نزد با استغلال داشتند با امام زاده معصوم  
 محمد بن علی بن عبد الله انرا فرمایا و لا داو بود  
 و در زمان انا بک بوسف شاه بن علا الدوله  
 تمام حکومت نزد در کف کفایت او بود <sup>چون</sup>  
 قصه و فضل او در دست انا بک منظم بود  
 سبب ارفاق او بر محمد ابدی <sup>نشد</sup> نزد بکرفت  
 قصد سبک کردند و او را بر محمد انبیا کرده نزد  
 سلطان غانزان بردند و او را انواع نادب <sup>کردند</sup>  
 و طشت انشرب سپندوی نهادند بعد از آن  
 و برادر چاه محبوس کردند چون سلطان <sup>غانزان</sup>  
 مسلمان شد پیغمبر در خواب او آمد و گفت <sup>ند</sup>

کلیه محبوس

مرا چرا محبوس کرده و بر اخلاص ده غانزان فهم  
 نکرده سه نوبت صبح خاب دید پیامد و بر  
 در چاه خلاص داد و خلعت پوشانید و حکام  
 بسیار بد و داد و در خانه نزد کرد در او جان  
 اجل موعود برسد و مستند وفات کرد و بر  
 بنزد او بردند و در قبه مدرسه خود شد دفن  
 کردند و این امر مدارس قدیم است در سال  
 اربع و عشرين و سبعمانه این مدرسه ساخته  
 شده و خوشان و اولاد او همه سادات عظام  
 و شرفا کرامند و اعظم سادات ذوی الاقدار  
 مدرسه چهار منار بخارج نزد جرد باغ  
 مرتضی اعظم و عبد الله بن عثمان الدین بود



که از اکابر زمان بود و بر او از شیخ انصاری شرح مکتوبات  
و خاتمه بقاء ثلاث بفرستاد و مدرس علمای  
کرده بادرگاه عالی و دو مناره که مثل آن در هیچ  
دیار نیست برکنار درگاه خط عبد الله بن  
بکاشی نژاد شده و کونین پسر دربار داده که  
آن کتابه نوشتند است و در زمان که امیر شیخ ابو  
اسحق لشکر بر داور او همراه بودند و در مدینه  
و مناره دیده بود و چون راه به شیخ باز کرد بد  
محمد بن مظفر حکم فرمود که مدرس و مناره خراب  
کنند خالی کنند که غارت چنین خراب کردند  
میمنت نداشت گفت من سو کند خور دام جهنم  
سرفات درگاه خراب کرد و در عقب مدرس  
باغی

باغی مشجران را کردند و در سال اربعین و  
ایمام باغی شمعان قصد سید کرد که نا  
خاتون مادر امیر شیخ با سید نظری داشت و  
امیر شیخ مکین کرد و در خانه رفت کل بیاض  
بودند سید در آن میان پنهان شد و برادر  
میان کل شهید کردند و در سال شصت و اربعین  
و شصت و هفتاد و بود و بر این داور کردند و  
کردند بغایت مدرس مرقع است مدرس  
عبد الفادر بن بخارج نزد جرد بان ابن مدرس  
صاحب عید خواج عبد الفادر بن محمد بن  
سید پداسه انزال بنام است که صاحب رایت  
امیر المؤمنین علی بوده و بالشکر اسلام بن بن



توجه نمود و فرار در فرج مشهور است <sup>سنان</sup> علم  
نظر خود نداشت و براجحه حساب بمالك  
سلطان نبوشت و دفترها امد کرد سلطان  
او را تربیت کرد خواجه علی شاه جبلائی که  
وزیر صاحب اختیار بود در اجرت <sup>شیر</sup>  
کنانات تدفقی نبود و میان او و خواجه <sup>علیشاه</sup>  
خصوصیت فساد بعضی سلطان رسانید که  
علیشاه نصرت بسیار از خزانه کرده و عمارت  
که میکند از اموال خزانه سلطان <sup>شد</sup> مقرر  
که خواجه عبدالقادر حساب خواجه علی شاه  
بکند مقین کردند که فلان روز در آن  
در آن شب خواجه علی شاه خوف کرد و <sup>مخوف</sup>

و ملاک

و ملاک شد خواجه عبدالقادر در شکم  
بگرفت و در سحر وفات کرد و نزد بکر هر دو  
مرده بودند بعضی سلطان رسانیدند و خوا  
عبدالقادر را نیز آوردند و در فیه کیند <sup>شد</sup>  
دفن کردند و آن مدرس و ساحل در مدینه  
و بازار و بعد از او امام یافت و بزرگ در  
بکشت حاکم کردند و در آن شهر انبوهی  
مانم کند و کمی عروسی و در آن جهان از آن  
قرار است تقدیرش نیست که مکیا راست  
از خوان فلک که خورد نانش کند در آن  
نکرد جاناش این در سال اربع و ثلاثین  
و سبعه <sup>۷۳۴</sup> بود و خوشان و افامی و اکابر



نه مانند و خواجه کان عالی شان بطالع مسعود  
 و عاقبت محمود مدرس حافظه نوغلو بادا <sup>شان</sup>  
 مدرس بنکو و مروح است و ابنته مران  
 میان جارب و ساحه درگاه او مدرس <sup>دیگر</sup>  
 و جماعی بنکو در مقابل ان در اندرون حاکم  
 و مساجد بنکو در استان مدرس و فیه عالی  
 که از مدرس فرستکی میباشد و تمام انظر اولاد  
 گرفته و طبیبی بسیار بزرگ انجاست که نظیر  
 ندارد و باغی مشجر در خلف ان و برکنار صفت  
 مدرس و دیگر صفتها موفوفات از خصوص  
 و مزایع و خواند و خاتما نوشته کرده و در  
 تزیین کرده و در زمان سلطان امیرزاده  
 و نذر

و زارث با استغلال در فضا تصرف او بود فاضله  
 ند و شفی مولانا امام الدین علی مغار این بقعه  
 بوده و بناء این مدرس در سال اثنی عشر و سبعمایه  
 بود چون در صراط حافظ را خبی و فانی کرد او را  
 بیاوردند و در این مدرس در دفن کردند و مدفن  
 اولاد او در ان بقعه است مدرس باور قبه  
 بموضع اسکندریه بخارج نزد این مدرس  
 جنب اسکندریه بعد از وفات خواجه سعید  
 صدر الدین احمد یوردی پسران او خواجه  
 شمس الدین محمد و خواجه زین الدین علی بنیاد  
 و تمام کردند مدرس عالی مرقح و فیه که  
 مثال ان در هیچ دیار نیست و مدفن خواجه



حاجه صدر الدين و پدر بن کوارش خواجہ شمس  
 الدين محمد دران فقه است و صباح و رواح <sup>فغان</sup>  
 خوش الحان بر شغف بر خواندن کلام شرابی قیام  
 نمائید و مواظبت کرسیهای متقدم میسر است  
 و بواسطه پدر بن کوارش تمام کردند و ایشان  
 هر روز در جهت درویشان تعبیر کردند و در <sup>حاشا</sup>  
 درگاه خواندند بنکوسان زاده و مصنفه در  
 بیرون و یکی در اندرون ساخته و درگاهها  
 بالقباب بند که حضرت خاقانی مرتب ساخته و  
 درهای نظیر او بنج و فی خواجہ صدر الدين  
 احمد از مرمر تراشیده و عمارت بنکوست و انما  
 آن در سال اثنی و اربعین و ثماننامه شده و در <sup>نفی</sup>

دارد و با عظام و مدریس و طلبه تراشیده است  
 است کسکه در دربارش مانند خلفی آباد کاش  
 مدرسه فطیبه بکریه باغ کرد که این مدرسه  
 مولانا فطیبه الدین بن مولانا حاجی عماد الدین <sup>خسته</sup>  
 و پدر بن کوارش که از اکابر دین بود مسجدی  
 و خطبه بجهت مدفن خود ساخته در سال سبع  
 و ثلاثین و سیمانه بود و مرقدی پدرش در  
 انجاست و مدرسه عالی بدان مقام منظم کرده  
 باصفهها و رفیع و طنبی و درگاه عالی در حنب  
 مدرسه سرائی مرقح و مرتب بکاشی بطلا و  
 و لاجورد و باد کبر و نیزه بن در غایت خوبی  
 ساز کرده و خمای بنکوست و مصنفه کبر در حنب <sup>مدیر</sup>



ساز داد و در آن مسجد در صبح و در آج حفاظ  
بنام و شکلام الله مشغولند و در نفعی تمام دارند تمام  
آن در سال ثمانمانه شد و مولانا فطیمه الدین <sup>بن</sup> <sup>زند</sup>  
سرم در سال اربع و ثمانمانه وفات کرد و بر اینا و  
و پهلوی پدرش دفن کردند و مدرسه غیاثیه مشهور  
بکشد شیخ کبریا بن این مدرسه امیر غیاث الدین  
محمد بن فطیمه الدین سلیمان شاه بود و خوشنویس  
شجاع بود و وزارت داشت پادشاه با وی غلب  
کرد و میل کشید و به نایبش این مدرسه کشید  
بناخت در دهلستان این مدرسه کشید عباس  
شیخ کبریا کرد و اب در میان مدرسه جاسر  
و باغچه در خلف مدرسه ساز کرد که از بخت بهم

بر در مدرسه جاسر بنی صنعه عالی شانشین  
بنکو دارد و موفوفات بسیار در حین مدرسه  
خانه و یاد کبری رفیع و باغچه مشجر در خلف خانه  
نزدیک داده و تمام در سال احدی ثمانین و  
بود و مدرسه مرقح است حجرات و سونات  
بسیار دارد مدرسه کوچی حسینیان بد داخل  
شهر نزد این مدرسه بنکوست استخدا بن  
امیر شرف الدین حسین پدر امیر معین الدین <sup>شیخ</sup>  
کرده و مدرسه قدیم است امیر معین الدین <sup>شیخ</sup>  
آن مدرسه غایت کرد و مدرسه قدیم است  
فتیه عالی بر خلف آن نهاده و مقبره او پدر  
او و پدر پسر کواست از یک طرفه و در خند



شهر است و در مقابل مدرسه خانه عالی رفیع  
منقش و باد کبریا خند و مضاعفه عالی داشت  
که باب ثقت مملو میشود و ثروت فایده و در  
بقعه مدرسه سادات عالی بقدر مدفونند  
و امیر جلای الدین مجتبی و مقدی عصر بود و در  
دهر فریب امیر معین الدین اشرف مدفونست  
و امیر معین الدین اشرف سلطان سادات <sup>بنا</sup>  
خود بود و فاضل فضا و نقیب النقباء بمال  
عرف و فارس بود و امیر باب صدرت عظام  
و برابود و خیرات و میرات او در نزد شیراز  
و اصفهان و ابرقویا است و چون بکعبه  
رفت شریف بن حسن عجلال که پادشاه مکه و

مدینه

و مدینه بود و از بابا الا خود نشاند و ظایم بر بالا  
سلطان مبارک الدین محمد بن مظفر نشینی و خیر  
امیر شمس الدین بن مالک الدین در حباله او بود  
و از او سه پسر داشت یکی پسر و کن الدین شاه  
بود که وزیر شاه شجاع بود و بر او نعمت <sup>فصد</sup> بشنید  
پادشاه دار شاه شجاع و بر او بگرفت و شهید <sup>کرد</sup>  
او را بر پا آوردند و در مدرسه شمسیه هلو  
جداش دفن کردند و بناء این مدرسه و اتمام آن  
در سال ست و عشرين و سبعمانه بود مدرسه  
مبارک و تبر خواجه نزد مقابل مدرسه عبدالقادر  
این مدرسه آخرتیه از آثار امیر آخر سلطان مبارک  
الدین محمد بن مظفر است که محمود محمد فاسم <sup>امیر</sup>



ساخت کندی رفیع و درگاه عالی و خوانب  
 بر ساخت مدرسه و مسجد در اسنان مدرسه  
 ساختند در غایت خوبی باغچه و باد کبر و مضغه  
 داشت در خلف مدرسه از جایی کرده و بر مضغه  
 و صفه درگاه الفاب محمد بن ظفر بن شد و نمود  
 که الموعود با المائمه الشاعه و انمام ان در سال  
 تسع و عشرين و سبعمان شد مدرسه فطیبه  
 سربلک نجار جزد اول انجامیده بود که خوا  
 علی فاسمان بجهت مدفن خود ساختند بود و با  
 در خلف ان بود خواجه فطیبه الدین محمد پسرش  
 درخت ان باغچه فلک کرد و مدرسه مرقح بر  
 مغیره نهاد و اب ثقف در میان مدرسه جار  
 کرد و خوا

کرده و حوضی سبع در میان مدرسه بنزد  
 و صفه ها عالی و بکاشی نیزین داده و فقی  
 جهه اشرف آفرین کرده و در طبقه منی کرد  
 غرقای عالی بر نهاده و درگاه الفاب ها  
 خافان معینی خلد الله سلطانه بکاشی تراشد  
 بنهاد و انمام ابن غمارت در سال اشرف و ثلث  
 و ثمانمان بود مدرسه خواجه حاج ابو المعالی  
 مدرسه بنکوست و یابی ان حاجی ابو المعالی  
 بود و مدرسه و طینی منقش بنکوست و مغیره در  
 صفه کبر در حنیب صفه جماعتخانه مرین خلیفه  
 و خای بنکوست در حنیب مدرسه بامسلخ عالی  
 و حیاض و فلین منی کرده و در میان مدرسه



بابای نجف نجف ساخته و اب نفث دایم بود  
 درگاه این بقعه جابر است مدفن او و بعضی  
 او در آن طینی منقش است و اتمام آن مدرسه  
 در سال سبع و ثمان و سبعمانه بود مدرسه  
 ضیاء سر پلک بخارج نزد جرد بانی آن  
 مدرسه صاحب الخیرات خواجه ضیاء الدین  
 محمد داد و دیان وزیر عادل صاحب خبر بود  
 و اثار خیر او بسیار است و مدرسه مرقح  
 است و ساحل در مدرسه و بنا را از قشمل  
 نزد دروازه دکان و سفایه در حین ان و فی  
 عالی ساخته و در آستانه مدرسه طینی بنکو  
 ساز داده و خواند و حصص بسیار دارد

در کوچه

و در کوچه فادانت که مقابر او لباس و اثار  
 او ظاهر است مسجد خضر در جنب مقابر آنرا  
 اوست و اتمام این در سال ثمان و ثمانین و  
 بود مدرسه ضاعده مشهور بسخافه داخل  
 نزد بانی آن خواجه رکن الدین ضاعده است و  
 وزیر عادل غالبان بوده مدرسه مرقح  
 در کاظمی عالی و مغیره بنکو در جنب مدرسه و  
 و سبع دارد بر در مدرسه و مسجد بنکو مقابل  
 مدرسه و در اب در آن مدرسه جابر است  
 و طینی عالی منسوب شیخ ابواسحق منقل آن  
 و خواجه مسعود شاه که شیخ الاسلام بود بر  
 درش و بکعبه رفت در بعد او وفات کرد



و زینب او در بغداد مشهور است و اتمام آن مدرسه  
 در سال شش و شصت و سبعانه بود مدرسه خواجه  
 شهاب الدین فاسم طراز هر چند که مدرسه کوچک  
 است اتمام تمام بکاشی تراشیده تزیین کرده و در  
 گاهی عالی و قبه بنکوه دارد و آب نغت در آن جاریست  
 و الفایه و کثافته در مسجد بکاشی تراشیده و  
 تابریخ آن ثبت کرده و مساحت در مسجد مقابل  
 آن بقایای خوبی از ثبت داده و مزرعه حرامه  
 آنجاست و اتمام آن در سال سبع و شصت و سبعانه  
 بود مدرسه خانه نزاده بنت محمد مظفر خارج  
 نزد بموضع سزاب نو بیرون دروازه باقی آن  
 ملکه عظمی خانه نزاده بنت سلطان مبارک الدین  
 محمد مظفر

محمد بن مظفر صاحب خیرات و مشرب بود و کعبه  
 معظمه مشرف شد و بسیار عجب کاران از در و  
 رفافت بشرف کعبه معظمه مشرف شدند و محراب  
 ملائک شیخ الاسلام شهید نقی الدین داد محمد قدس  
 الله سره قبه عالی هجده مدفون خود و اولاد خود  
 که در هیچ دیار مثل آن نیست سلطان مبارک الدین  
 او را در حباله امیر شیخ بن خواجه رشید الدین  
 فضل الله آورده و آخر حباله شاه محمد شاه آمد  
 و از او و پسر آمد سلطان با بزرید و سلطان  
 ابرهیم در اصفهان وفات کرد و او را بابین قبه  
 آوردند و دفن کردند و در سال ست و شصت  
 و سبعانه اتمام یافت مدرسه اصلبه دهوک



بخارج نزد بانی این مدرسه اصلی الدین محمد بن  
مظفر عقیل بود و بقایای مدرسه عالی و درگاه  
رفع و فیه عالی ساخت بنکودارد و باغچه در  
خلف مدرسه و بانی بنکونام بخت بنحیست  
و حمام و بانزار و کاروانسرا مقابل آن و مسجد  
منصل و موقوفات بسیار دارد و اتمام آن در سال  
سبع و ثلاثین و سبعمائه بود مدرسه نصرت  
بداخل نزد بانی آن مدرسه شاه بجی  
شاه مظفر است هلاوی خانقاه جد خود محمد  
بن مظفر این مدرسه ساخته فیه عالی در میان  
خانقاه و مدرسه ساخته و پنجه باغچه  
و چون در زمان امیر تبرک فضل ابی مظفر

درگذشت

در این نزد آوردند و در آن فیه او را و پسران  
نیکو رفت کردند و موقوفات بسیار بر آن مدرسه  
وقف کرده بود و بانزار و کعبه و درگاه  
دار الفتح و اتمام این مدرسه در سال سبع  
و ثمانین و سبعمائه بود مدرسه خانوشت داخل  
شهر نزد بانی این خانوشت خواهر شاه بجی است و شاه  
منصور و شاه حسین هر دو از وی متولد شدند  
و این مدرسه با اتمام رسید و فیه اش عالی  
تمام شد و مسجد در استانه مقابل فیه اتمام  
یافت و بدینتر او که دینی مظفر در فیه مدفن  
و در سال سبع و ثمانین و سبعمائه اتمام یافت  
و مدرسه انابکیان از بدینتر ذکر شده شرح آن



ذکر حاجت نیست مزارات معتبر که سادات و مشایخ  
 و شهداء و صالحین در داخل و خارج نبرد اول  
 ذکر مزار امام زاده محمد بن عابد الله بن احمد  
 الثعلبی بن علی العریضی بن جعفر صادق صلوات  
 الله علیهم در زمان دولت بنی عباس که غلو  
 داشتند و از حجت مملکت اولاد علی ابن ابی طالب  
 را صلوات الله علیه بقتل میاوریدند و این امام  
 زاده در بغداد متوجه خراسان شد بطریق  
 فقر و در ویشان چون نیر در سیدالرحمة  
 معاش بدکان اهنک گرفت و دم اهنک سید  
 و مرد میگرفت و تحصیل معاش خود میکرد  
 والی نزد حضرت رسالت زمام در خواب بد  
 باو رفت

باوی گفت روزی دیگر والی تفحص کرده او را نیافت  
 شب دیگر پیغمبر زاده خواب بد و جاو مسکن  
 او را بد و نشان داد والی او را طلبید و انگار  
 کرد والی صورت خواب را باوی عرض کرد او قصر  
 آمده و نسب خود را در میان قوم فزاده در  
 مطهر او بود پیرون آورد والی دختر خود را  
 بوی داد و از او فرزندانی بوی داد و در شهر  
 و کویچه که امروز مشهور است بکوچه سنبلان  
 خانه حجت او بنیاد کرده و دوده یکی خرج  
 و یکی طرز خان بوی داد و از او فرزندانی  
 شد و در ان مقام که امروز مدفن اوست پیشه  
 بوده و شهری در ان مقام بود و نشوین بسیار



انرا و مردم مبرسید و مردم انرا خوف از گذار  
بدان طرف نمیکردند اما امام مزاده بدان مقام  
رفت ان شهر نزد اما مزاده آمد و نای و برا  
بوسید اما مزاده دست بپشت او بمالید و او  
نزد اما مزاده سیر در دست نهاد اما مزاده <sup>نفس</sup>  
نامردمان انرا ن پشته چوب بی جفت خود بر  
گرفتند و نایک کردند ان شهر بعد از مدتی  
روی در نای اما مزاده نهاده جان بدیدم کرد  
اما مزاده و برا گفت در انجا دفن کرد و وصیت  
کرد که چون وفات کند پهلوان شهر و برا  
دفن کند و چون در سال اربع و عشرين و  
اربعمایه اما مزاده وفات کرد بحکم و صیت و برا

در هلاوی

در هلاوی ان شهر دفن کردند و ان شهر در پیش  
امام مزاده در قبری مدفونست و البوم فرب  
بکفر انرا ذات مرد و زن و اطفال انرا نسل  
او باقی میباشند و در سال ست و سنین و سیمانه  
خواجه استخوی پسر خواجه حسن ساویرج خواهر  
فیر اما مزاده بکاشتی گرفت و الفایک کاشی  
تراشیده نهاد و پنجره قبلی و لوحی بر ان نای  
نصب کرده و در سال سبع و سنین و سیمانه  
امیر معین الدین اشرف سا باطی بر در نای  
بناخت و سفایه و درگاه نای ضبط داد  
و چاه و سفایه مقابل درگاه ساز داد و  
صدر الدین و زمر بر فرب درگاه و نای <sup>صند</sup>



بود در صحنی چند مجید و نبش کرد و داخل مزار کرد  
 چون در زمان پسر ابو سعید طلسمی امیر صدر الدین  
 شهید کردند و برادران تجار دفن کردند پس او امیر  
 قطب الدین صفه و دو کسند و پنجه نیکو کشید  
 و داخل مزار کرد و چون در همراه وفات کرد او را  
 بدن مزار آوردند و پهلوی پدرش دفن کردند  
 خواجسته شهاب الدین فاسم نیز در مزار مدفون  
 و چون امیر غیاث الدین علی بن امیر لطف الله و  
 در همراه همان واقعه دست داد و او را بدن مزار  
 آوردند و دفن کردند و مؤلف این رساله  
 در تاریخ وفات گفته است مرتضی اعظم  
 اگر امیر غیاث الدین علی آنکه در صدر مزار

بود در مزار

بود در عالم وحید ان حسن خلاق حسینی کوهر  
 صافی نسب از قضا بر منج خون برزقند  
 نهید لبلة السبت از دمع اولین رقیه و  
 روزی کشت در ملک همراه از حکم بر ذاتی <sup>شهید</sup>  
 سال تابنخ و فانش که کرد در روشنست در  
 شمار او را سر حرفت سنور العبد در <sup>حق</sup>  
 سرع الاول سنه خمس ابر بعین و ثمانه و بر  
 شهید کردند بعد از چهار ماه و بر این مزار <sup>ند</sup>  
 و در مزار امام مراده او را دفن کردند و وفات  
 این رساله گوید بیشتر یا ملا ده در مزار  
 ثمانه میگردند میگذردم و نور مشاهده کرده  
 که از قبر اما مراده ظاهر میشود و هر کس از مراده



باشد اسم داد همت از تجاخواهد حاجت شد  
 کرد مزار شیخ الاسلام اعظم سعید نفی  
 الدین داد احمد قدس الله روحه و فرزند آن و  
 مریدان و صاحب کرامات او در نزد و نوحی  
 شیخ داد احمد از تبرک آن دین بود و از سالکان  
 راه بقیع کرامات او بسیار است مولود او  
 اصفهان بوده و مرید پیران دانا بود و پیران دانا  
 از سالکان دین مبین بود اندکان در حدیث  
 اصفهان و صاحب کتب کرامات بود و شیخ  
 داداجو و کندی پاک کردی و از اجرتش از معاش  
 کردی بابتدای حال او آن بود که روزی در راه  
 خرمی پاک کرده بود بفریب پنجاه من کندی از

آن باو داده

آن باو داده بودند چون خرمن از راه برگشتند  
 میخواست که کندی خود برگردد و در علوی پیر  
 پرسید چون بدید که کندی برگرفته اند متفکر  
 بماند شیخ از آن بچه سبب پرسید که صورت حال  
 چیست گفت هر سال از این پنجاه من کندی  
 بود اکنون چون خرمن از راه برگشتند من آنکه  
 طلب کنم محروم شدم شیخ را که پرسیدند گفت  
 ای محمد و مراد غم مخور که من کندی نوزاد  
 کرده ام و اینست که پیش روی من نهاده است  
 آن کندی خود نزد او نهاده است بچه گفت و ظاهر  
 باش تا من کسی بیابم که کندی من بیابد و شیخ  
 گفت نزد من داده اند که من کندی برگردم و بخانه



نو او را شیخ آن کدم بر گرفت و بخانه آن رسید  
 برد و بپزد و چون شیخ را دانزد شیخ اندران  
 رفت شیخ با وی بگفت که ای داد احمد چه عمل  
 کرده که اسرو نیز وضع و نوعی دیگری می بینم  
 شیخ را دانقصه خود را با آن گفت شیخ و برابر  
 کرد که تو بمقصود رسیدی حاجتی نداری در کف  
 بروی بکنود و هر روز من زنی دیگر بطریق و لا  
 می پرد و سالک سالک دین شد و با اشاره  
 پیرو کلاب نزد آمد در ده اردکان ساکن شد  
 و تمام مردمان و کلاب میبیدست از او  
 دادند و امرشاد ایشان میفرمود و هر کس که  
 استعدا دهنش از وی طلب میکردند مراد می یافتند

و مشهور زمان شد و خائفاهی در اردکان  
 بنا کرد و اش و نان جهه فقر آه و ساکن میبدا  
 و او را چهار فرزند شد محمود شاه و علیشا  
 و ابو بکر شاه و محمد شاه غریب کعبه نمودند با  
 پدر خود و نیز باریت پیغمبر میکردند و باز آمدند  
 و خلافت روی بوی کردند و پسر بزرگ او  
 محمود شاه قطب نما خود بود و پدر و برابر  
 کردند بود و نقد خود همراه او کرد و پسر نو خا  
 چنان در روی اثر کرده بود که هیچکس نبرد  
 او نظر نتوانستی کردن و گویند که چون محمد  
 مظفر مملکت نبرد در تصرف گرفت و باز  
 و خند و میبیدست حکم میکرد و مردم در حین



بودند و شکوه میکردند و حاجی محمود شفا  
نزد محمد مظفر حاضر بود گفت چرامرد مرا میخواست  
محمد بن مظفر گفت غارت خانه ایشان میکنم  
تا از دشمنان مصون باشیم شاه شجاع حاضر  
حاجی محمود شاه دست شاه شجاع بگرفت و گفت  
که وقت سید که همین نزلت ترا بگرد و ما را  
شاه شجاع نزل او غانی بود و آخر شاه شجاع  
بدر بگرفت و کور کرد پسری دیگر حاجی علیشاه  
بود در زمان که شیخ با فرزندانش بکعبه رفت  
در میانان قباد حاجی علیشاه شب را کم کرد  
بود بعد از ده و اندوه روز دیگر با خراجگاه  
بقافله رسید مردمان قافله دیدند که

میان قافله

میباشد و حاجی علیشاه بر پشت سوار است شیخ  
حالا از آنرا پرسید گفت و از ده روز با خضر  
مضاحب دم پسری دیگر حاجی ابوبکر بود و او هم  
مضاحب حال بود و با مردم امینش کمتر کردی و حاجی  
کسی اطلاع نداشتی و فرزند دیگر حاجی محمد شفا  
بود او خلیفه رابع بود و صائیم الدهر و فایم  
بود بانداک لقمه نان جو بن افطار نمودی و شیخ  
داد او چون از طواف کعبه بازگشت خوانق  
بسیار در و کلابت نزد بنا نهاد در سیراب تو  
و بنیدر آباد و اشکدر و عز آباد و مسید و سید  
و باجرین و عفتدآ و هفتاد در در هر جا  
اش و نان بفقرا و انبیا السبیل مقرر کرد



درویشان را پای افرا و میان بند بقد هر کس  
 و میداد و املاک بسیار و کوسفندان و چهار  
 پانان بسیار جمع شد و در زمان او فاضی  
 شهاب الدین فاضی مسعود با عمران فاضی و  
 حاکم شرعیات بود و با استقلال فاضی عالم  
 عاقل بود جمعی معاندان نزد وی رفتند و  
 گفتند که شیخ عامی جاهل آمده و در ولایت  
 نزد دعوی شیخی میکند و هیچ علمی ندارد  
 و ارشاد مردم میکند فاضی شیخ را طلبید  
 شیخ بشهر آمد فاضی چون بصبح شیخ رسید  
 آثار کرامات در وی مشاهده کرد از او  
 کرد شیخ مجتبیع جواب و بگفت فاضی است

بکشد

بدست شیخ خال شیخ در وی اثر کرد دست شیخ  
 را بوسه داد و مرید شد و بزرگ فضا بداد و از  
 خادمان شیخ شد شیخ بشهر آمد و خانقاه سر  
 نویساخت چون در سال سبعمانه شیخ وفات  
 کرد او را در بنید را باد دفن کردند و فاضی  
 جمعی مریدان او را از بنید را باد بنش کرده حکم  
 وصیت بسیار بود و در دفن کردند و در  
 سال مت فخرین و سبعمانه شد فاضی عالم  
 معترف و در گاه عالی بر بالای قبر ساز داد  
 و در سال ثمان و اربعین و سبعمانه شد و  
 فاضی وفات کرد او را پس پشت شیخ دفن  
 کردند و از مریدان او یکی شیخ علی بهمان بود



و صاحب کرامات بود و نظر جلای و برادران  
 بود کونند روزی داشتند بد بدن او رفت  
 چون و برادر بد انگاروی درون آورد شیخ  
 و آن مولانا بد بد و بخندید چون از پیش  
 شیخ بیرون آمد بر کنار آب رفت که وضو  
 بساند غلام خودش نه بشیر بکشد و کردش  
 بزد در کنار آب و بر اسب سوار شدند  
 و بشیر رفت و برادرش را بکشد و نزد  
 شاه شجاع بردند شاه شجاع گفت چرا  
 خود را کشتی غلام گفت شیخ علی گفت او را  
 بکش من بگویم شیخ او را بکشد چون نفی کرد  
 آن مولانا از خود را بکند کشته بود پاد

غلام خلاص

غلام خلاص داد و بگر کونند که صاحب جمعی  
 در فوستان بود و از تب بسیار مردم میر  
 شیخ و برانصحت کرد او جواب شیخ بنی نایز داد  
 همان روز برادر شکم بگرفت فانت کرد بگر  
 جماعتی بخانقاه شیخ و خرمای چند با خود  
 و بخوردند شیخ علی پرسید و گفت من را  
 ایشان برخواستند و در پای شیخ افتادند و  
 در راه خرمای را راج کرده بودند و بگر شاه شجاع  
 را در شکم بگرفت نزد شیخ آمد شیخ نایز  
 بوی داد که بخور بخورم در زمان در شکم  
 او تحقیق یافت و مؤلف این رساله گوید مولانا  
 اعظم سعید امام الدین علی فاضل هند و شعی



در آن حال که تحصیل علوم دینی میکردم مراجع  
 کثافی نمیشد نزد وی رفتم سه نه نان بمن  
 داد گفت بخور آن سه نه نان بخوردم علوم  
 دینی بر من منکشف شد و کتاب حاوی که  
 مشکلم بر کتب فقه است بفریاد نرسد و  
 بخواندم مراجعت بنظر ایا درو که شیخ داود  
 انجاست تا نور اقطری کند و در راه فلند  
 بدین از نشان همت بخواه و بر فیر ابو الفاعل  
 نصر آبادی رو که در فیر فزان بخواند شیخ  
 من گفت چگونه بشوم شیخ گفت آه اگر نمیکشید  
 میبستند و در راه فلند آن دیدم که در راه  
 درختان برآه میفرستند از نشان اسماء  
 جلالت

طلب کردم و چون بنظر ایا در رسیدم شیخ بفرمان  
 بود گفت انتظار نرفتم بکشیدم از آن روز تا بر  
 دینی علم بر من کشاده شد و تمام مصولات فقه  
 بر من اسان شد از انوار و غیره و تعلیف و در  
 و حاوی بنایع و غیره و چون شیخ علی وفا  
 کرد خائفاه او دایم در کردش بود امیر شرف  
 علامت مفار او بکرد و خائفاه بناخت و بسیار  
 نرمی بر آن وقف کرد بفریاد پیداخوبد و شیخ  
 داود هم از مریدان ایشان بود و او در فیر نصر آباد  
 مدفونست حاجی محمود شاه در بندر آباد در  
 کبک مدفونست و پوده بر روی او کشیده است  
 اجمعین مراجع شیخ نفی الدین عمر اسنادان حرمه الله



شیخ عمر ابن زکریا دین و عالم ربانی و زهد و  
 کرامات و تقوی تمام داشت و عطا کفایت و در  
 زمان او اهالی نزد بعضی کرامت بودند و  
 بعضی قدرتی و او براهین فاطمه محمد را در میان  
 اهل سنت و جماعت آورد و سلطان قطب  
 الدین عزالدین لنگر مرید او بود و بیشتر اهالی  
 نزد علی العرشی بودند او ایشان را در راه آورد  
 و در سال ست و شصت و هفت وفات کرد و در  
 خارج نبرد و برآمدن کردن و بسیاری از  
 بزرگان دین مرید او مدفون میباشد مثل  
 جلال الدین بخاری که اعلم علماء زمان خود  
 بود و سرآمد فضاه عهد و زمان و مولانا

شمس الدین

شمس الدین محمد کرمان و مولانا اعظم سعید  
 و فضاه حمید ابی الخیر نوری و مولانا شاه  
 ابرقوی و شیخ سعید شیخ احمد شیخ العلماء  
 و خواجہ صواب حقه در اینجا همه مدفون خود ساز  
 داد و در گاه مرید و ساباط محمود شاه عظیم  
 و در آخر این غیاث الدین شول غارث کرد و در  
 نوا و نجات در مقابل غارث شیخ امیر معین الدین  
 اشرف قطعه زمین و فک کرد و نام آن مریدان  
 نهاد و بسیاری از صلحا در اینجا مدفون میباشد  
 مرید شیخ احمد و شیخ محمد مریدان در داخل نبرد  
 و شیخ احمد و شیخ محمد دو برادر بودند صالح  
 و مولود ایشان در اسفند مجری مجور در



صاحب حال بودند و شوی در پنهان دادندی  
و بشود مالی مشهور بودند و معاش بدان گذرا  
بنده ندی صاحب جمعی در اسفند بود بغایت  
ظالم بود و ظلم بر برغانا میکرد و مردمان را خوب  
او نزد شیخ بفرزاد آمدند شیخ او را نصیحت  
کفت من نزل ظلم نمیکم اگر راست میگوئی غا  
کن تا من بهر شیخ حال دست داد کفت تا خدا  
او را بپیران بر خرازا نه بپندار جان بپیر و  
بر نشان جمع آمدند و آن مردم در حرم بودند  
و آنرا بسیار مردمان ده بگذاشتند و بشهر آمدند  
و در کوچه نهادان مقیم شدند و شود مالی  
کردندی گویند انابک را غلامی بود نزل و

انابک

انابک بود آن پوزی که پروریده بود شبی <sup>شد</sup> ناز  
و در چاه افتاد و بمرد غلام نزد شیخ احمد آمد که  
تا بجهت وی با انابک شفاعت کند و جزیع و  
میکرد شیخ کفت غمخور که خدای عزوجل تو را  
مراد بدهد شیخ رفت و فرمود و ساعی نما  
شد و میرد داشت غلام را با خود همراه کرد  
و آنرا در آنروز بیرون رفت آنرا خرافه پوزی  
نزد شیخ آمد و پوزی بکرفت و بدان غلام داد  
که این را عوض آن پوزی غلام آن پوزی را برد  
و بغایت شکاری و خوب شد و شیخ احمد  
سال سبع و عشرين و سبعمانه وفات کرد  
و شیخ محمد در سال خمس و ثلاث و سبعمانه و



برادر هیلوی هم در کوچه فهازان مدفونند  
و بسیاری بزرگان دین در این منزلند مثل  
مولانا محمود واعظ و پیر مولانا کمال الدین  
که از فضلا عصر بود و سلطان مبارز الدین  
محمد ظفر سادات و غمارت بر دران مقبره خسته  
و مسجد خضر علیه السلام در هیلویان مقبره  
و امیر معین الدین اشرف محرابی بکاشی در کبک  
فهاد و غمارت محمد مظفر در سال خمیسین و  
بود منزل سادات بخارج نزد بموضع کناسه  
مشهور است قوام الدین منزلی متبرک است  
بسیار سادات عظام در اینجا مدفونند  
و اول غافان کبک امیر نظام الدین پیر

کرک

مکن الدین قاضی ساخنه و در قضا حجت کنید  
امیر علی قوام الدین و سید قطب الدین علی  
سادات مدفونند و سید قطب الدین از مرزا  
اولیاء بود و کرامت بسیار است کویند خوا  
اوجی بود و دوست ارادت بستید داده بود  
مریدان بود و خواجه غریب سلطانیه کرد و  
ذاتک دلاله کان در زمان بر کاروان زدند  
ان خواجه از سید همه طلب کرد در زمان  
ان مرزا بیابان او زنی برآمد در زمان دیدند  
که سید قطب الدین بنی بر سوار شده و باز  
در دست بر در زمان حمله کرد در زمان کاروان  
نرا بکشدند و بهر غیب بر فتنه و کاروان



بلاست بمباند خواجہ چون از سفر باز کردید  
و بنزد آمد و بحاجت سید رفت جماعتی نزد  
سید حاضر آمدند آن خواجہ میخواست که  
حکایت کل زبان بگوید زبان او در بند شد  
چون مردم بیرون رفتند زبان او کشاده شد  
سید با وی گفت تا من زنده باشم این حکایت  
با کسی مگوی قبول کرد و همه سادات عظام  
در آن منزل را سوده اند من از سید روح الله  
حیدر مدخل دار العبادہ نزد فریب مدبر  
مکنہ سید روح الله انرا کاتب سادات  
بود و دانستند و وعظ میکردند و گفتی  
صاحب حال بود و پر تو جلالت داشت و باشیخ

الحمد لله

الاسلام نظام الدین دهلوی فریب روحانی  
داشت بصورت یکدیگر میخواندند و بودند  
و دایم کتابات بیکدیگر مینوشتند و میدادند  
عظ گفتی و در وعظ او مردم را حالات دست  
دادی و در وعظ در نزد وعظ میکردند در سر  
با او اندا کردند که بزبان کانز وین و و همان  
زبان از منبر فرود آمد و متوجه کانز وین شد  
چون بکانز وین رسید و در جمع وعظ  
میکند یکی از خطباء انکار و بی دریل او را  
سید بنور و لایت بذات و خطیب کرد  
که تو بمیری و من زین نور انرا کم و انزو  
فرزند یک ابد که او را نام ستر الله نام است در



پشت من این زمان نسیب میگوید در همان روز  
خطبات فات کرد و سید زن او را در نکاح خود  
پروان آورد و پیری سر الله نام از او پیدا شد  
و از او فرزندان بسیار حاصل شد و فریب مدرسه  
مرکبه مسجد و مزاری بناخت مریدان از آن  
خود بد هلی نزد شیخ نظام الدین فرستاد و  
نامه نوشت جواب نامه طلب کرد شیخ نظام  
گفت امر و سید و فات کرده و او فقیر میرند  
و آن مرید را برداشت و در مدرسه مرکبه آورد  
مردمان بسیار زادید با علما و مصنفان  
و نقش سید بحال میگذرانند و آن مرید چون  
بزرگ آمد از او مرید بزرگتر بود سید و فات

که بود

کرده بود مزار شیخ الاسلام سعید قطب الدین  
قطب الاولیاء جمال الاسلام محمد بن احمد بن  
محمد بن محمد بن دین انوشیروان قدس الله سره  
از اجل مشایخ طبفاء بود و جامع فضل و  
کمال و جدا علی او حضرت رسالت صلی الله  
علیه و آله در خواب دیده بود و بحالت اسلام  
مستتر شده ترك اقبال داده بود و زهد و  
عبادت مشغول شده و بکوه اهل فقر ملقب  
گشته و خدا و برادران صانع داده و از  
صغرتن در پشانی شیخ جمال اسلام اثر  
و لا ینکاح بود و دائم عبادت و تقوی مشغول  
بودی شبی حضرت رسالت بخواب دید بر



در نخل گرفت و هر دو کسوی مبارک خود را  
 در دست او نهاد و آب هس جود در دهان  
 کرد و چون پیدایش شد سه نام بود بر دست  
 او باقی مانده بود و فرمود که امسبت خالص لاد  
 اصبح عالم و علوم ظاهر و باطن بروی  
 منکشف شده و تمام قرآن حفظ داشت با علما  
 بسیار محبت کرد و امام الحرمین را در نایفه  
 و فرزندان صنایع زاهد داشت از اولاد  
 او یکی مولانا غیاث الدین علی منشی است که از  
 فضل عصر بود و قاضی عادل و نزد سلاطین  
 بنی مظفر بغایت مقرر و مکرم بود و در سال  
 اربع و ثمانین و سبعه غارت مرار شنج

کرد و خاقانی

کرد و خاقانی عالی در جنب مقرر و نهی  
 در خاقان جاری کرد و سباباطی مرقح بر  
 در مرار ساز کرد و خان ابرو هسان مشهور  
 است چمن مرار نزدیک است آن سباباطی  
 داد و فک کرد و مولانا شهاب الدین علی  
 او را از کار بردین بود و نصایف بسیار دارد  
 و از انشاء و شرح حاوی و غیره و وفات شنج  
 الاسلام در سال ثمانین و اربعه بود مرار  
 کور در این مشهور شنج سعد خلیل اسود  
 در العباده نزد مراری مبرک است بسیار  
 بزرگان دین انجامد فوئند و کندی فدیهم  
 و مولانا قوام الدین عبداللہ الباقی اسفندی



از اغمارت کرده و بخت بخینه ساز داد و سفید  
 کرد و در خلف کیند زار او ست در فدیتم  
 شبح خلیل از خوب ساختن بود ندانم  
 بگور زارین شده و شبح خلیل از ولباء زار  
 خود بوده و در زهد و تقوی تانی نداشت  
 از او بسیار کرامات مشاهده کرده اند و گویند  
 پیش بکعبه رفته بود و شب عبدالحی در خواب  
 او حلوا کرده بودند و مادرش چنه سپهر  
 مسکری خلیل گفت چرا گریه میکنی گفت سپهر  
 اینجا نیست که از این حلوا بخوری گفت پاره  
 از برای سپهر زن طاسی بر این حلوا  
 کرد بنهاد چنه سپهر چون سپهر از کعبه باز آمد  
 از ظلم

آن طاس با خود داشت گفت در و عبدالحی  
 در زار این مانی بد این طاس با حلوا بمن داد  
 این زارمان فبرو از خیر بخینه ساختن اند زار  
 صاحب مشهور و مولانا محمد الدین حسن و  
 برادرش فاضل متقارب امام زار محمد  
 عبد الله زار مبارک است بسیار زار  
 دین در اینجا مدفونند و بیشتر از او یاد  
 اند و بران صفت بزرگ محمد الدین حسن و فاضل  
 امیر شرف الدین علی مدفونند و مولانا  
 مشارب فاضل عالم عادل بود با انواع  
 فضایل و کمالات است و در دین و  
 بسیار طلبه و فضلاء استغناء می نمود



وشرح حاو اکثر مضامین او و برادرش در سال  
 اربع و <sup>۷۵۴</sup> و سبع و وفات کرد و بران  
 صفت نهادند و او در سال <sup>۷۸۷</sup> سبع و ثمانین و  
 وفات کرد و در پهلوی برادرش در خاکست  
 و سپار و مولا فاضل الدین محمد و مولا شاهر  
 الدین ابی بکر هم درین منزل است و شیخ الاسلام  
 اعظم سعید مؤمن الدین ابی بکر بن محمد بن  
 یوسف یزدی علیه الرحمه که از اولیاء کبار  
 و طبقات بود و حنبلی و شیخ کبیر و طائوس حنبلی  
 در یافتند بود او هم در انجام مدفونست و وفات او  
 در سال <sup>۸۳۰</sup> ثلثین و اربعه بود و شیخ صالح غابد  
 نجم الدین محمود و در کمره رضی اعظم سعید

امیر محمد بن بکر

امیر محمد کبار شیخ الاسلام سعید شیخ صفی الدین  
 اردبیلی که از مشایخ کبار است هم درین منزل  
 است و امیر غاد الدین مجتبی در پیر مرکن الدین  
 سلام الله هم در صفت حنبلی و صفت کبیر مدفونست  
 و مرثی اعظم فاضل النفضاء الاسلام امیر  
 الدین بن مسعود مرثی اعظم سعید امیر الدین  
 حسن بخاری هم که از علمای زمان خود بوده  
 و در تبریز علم خوانده بود و در فنون علم نضای  
 ساخته در در الحدیث که از انشاء او است  
 مدفونست و امیر قطب الدین مسعود در دراز  
 اجد و وفات کرد سبط بن کواش امیر جلاد  
 الدین خضر شاه بفرمود که او را نیز در او در نزد



وصفه عالی مرتفع بنا کرد و در آن صفت مدعو  
 و مولانا اعظم سید فخر الدین ابوسعید خدری  
 الدین عبدالباقی بخارج نزد فریب <sup>سید خواج</sup>  
 سعد بخاری فاما نواک شیخ فریدالدین عابد  
 انرا بجان راه دین و سالکان مناجیه <sup>بود</sup>  
 و صورت و مبرکات را است و ظاهر و باطن  
 بوسع و نفوی مرتب و او را ملک و اسطیغ  
 در میان نبود و شیخ الاسلام اعظم سید  
 قطب الاقطاب حمدان و فی الباری مظهر  
 کلمة الله العلیا فادوة الاولیاء علماء الدین  
 قدس الله سره که انرا اجل شایخ سیدی  
 و صاحب کشف نقیب بود و نصایف او در

مناجیه

میان مخفیان شهر است شیخ فریدالدین خرفه  
 انرا شیخ محمد اسفرائ داشت و شیخ محمد انرا شیخ علاء  
 الدوله داشت و چندین جلد داشت و برضا  
 بسیار کشیده بود چنان اسماع افناد که در عریضه  
 او را در امر دکان دیده اند و سرفراز او را در  
 طواف کعبه یافته اند و در زمانیکه خواج محمد  
 خواج او را که محاصره نزد کرده بود بالتماس  
 رغایا باصفهان رفت و در امیرزاده اسکند  
 و برآمد و در مکرّم داشت و در نایب <sup>سیکله</sup>  
 رعین هر چه استدعاء نمود مبدول شد  
 و مقصی المرام با نکر دید و خلفاء صاحب  
 دار و خلیفه صدق و جناب شیخ الاسلام



اعظمها و یحی طوائف ام شمس الملک و الدین محمد  
خلوف ادام الله برکات انقاس شریفه که  
زلفان و یازید عصر است بر سجاده نفوی و  
ارشاد ثابث با انواع فنون علم و باطن او  
است کوشه سجاده عالمی مستدام باد وفات  
شیخ فرید الدین عبدالبنی در سال اثنی  
عشرین و ثمانمائه بود و بحکم وصیت او را  
اهلشان دفن کردند منزله حاجی صدر الدین  
بعلم نظام مشغول بود و بکعبه معظمه رفت  
و زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یافت  
و از راه قدس باز گردید و بر اجزیه رسید  
و حال برودست داشت و مشغول شد و از دنیا

خلوف کتبه

خلوف کتبه کرد و بتوقف مشغول شد و در  
ولا بت محجود و فریه خور من مضمین شد و امیر  
یوسف خلبل که داروغه نبرد بود بد بدن  
او رفت و معتمد شد و حجه او چها طاف  
بر کوهی سازه داد و او هرگز در آن مقام نماند  
و آخر حال بیابان کردی و کس ندانستی که خور  
او چپست در بیابان شمس کوران اسناد و  
کرد و کوزه آب در دست داشت این خبر  
او نیز در رسید عبدالرحمن فوشی که داروغه  
نبرد بود بچون نرهد را بفرستاد و او را  
اورد و آن مقامی که مدفون او بود بخرید و  
او را دفن کردند و در سال اثنی و ثمانمائه



و باغی در خلفان نزدیک داد در آن مقام که  
مدفن اوست در استانه چاهی بود مدتها  
بود که خشک شده بود هم در آن زمان که  
او را دفن کردند در آنجا ظاهر شد و تا  
بیمه چاه آب برآمد و این زمان آب بسیار از  
چاه بر می آمدند و می خوردند و شفا می یافتند  
شیخ الاسلام سعدی شرف الدین خضر بن اخیل  
بزدین الدین بن شیخ شرف الدین خضر قدس  
مشایخ بزد بود و معلوم ظاهر و باطن  
و سلاطین بنی مظفر مقتدان او بودند  
خانقاه آن مقام که مدفونست از استخدا  
اوست شعری و حداده بنکود دارد و محمد

بن مظفر

بن مظفر را در داخل شهر کرد و خانقاه در سال  
خمس و خمیس و سبعه ساخته و فات او  
در سال سنه و سبعه بود و پسر کواش  
مولانا ظهیر الدین محمد از تبرکان دین بود  
و بعلم و زهد و شرح بنایع نا ادریضا  
بنکونوشده است در هپلوی پدر مدتی  
و اولاد او همه از تبرکان و غیره ان بوده اند  
در راه دین و یقین مزار هر برج میان  
در فائز مهربان است در زمان که محمد  
مظفر را روی نوکشد و حفر کنند و میگرد  
در هر دو شهر مقابر بود و طغر بنی  
نیش کرد قبری ظاهر شد و شخصی بغایت



محبت آن فیرود و قیامت در دست نبوسیده و کفن  
 نازده و مصحف سینه نهاده این خبر محمد بن مظفر  
 بردند بفرمود که او را نبش نکند و در آن مقام  
 بگذرانند و فصلی کرد فیرا و بیا نرند و او در  
 همان مقام دفن نمایند او مرده اند که شیخ زین  
 و مردی بدکار در آن مقام رفتند و بفعل  
 فواحش اقدام نمودند و شتی در هر دو افتاد بود  
 بگونه انزیرن و یکی کبوه از مرد انجامیدند  
 و در سبع و اربعین و سیمانه آن فیر ظاهر شدند  
 بعضی گویند فضل بن موسی کاظم است  
 بحقیقت نبوسیده است در سال اربع  
 و اربعین و ثمانه امیر فطیل الدین خضر شاه

بن محمد بن محمد

ابن امیر شمس الدین بن محمد خضر شاه فطعین  
 بخیرید و داخل مقبره کرد و فیر و صومعه را  
 غارت کرد و ابواب بنک و خالصا الله تعالی  
 نصب فرمود مزار سادات عریضی مشهور  
 بقل هو الله احد بخارج نبرد منقار باغ  
 کل و کاشی در آن مزار همه سادات عظام  
 و غالباً السوداء اند و کیند قدیم در اینجا  
 که مدتی ششصد سال است که از اساطین  
 و صفه در مقابل کیند هست و سیر سادات  
 در آن صفه است کسبکه مرادی و حاجت  
 باشد هزار دفعه قل هو الله احد بخواند مراد  
 حاصل گردد و بکرات بزرگان این خبر کردند



و گویند در آن کجی بود محمد مظفر داشت و  
 خراب بماند مزار حاجی حسین و برادرش حاج  
 حسن بیباغ اعلا و برادر بودند صاحب  
 و هر دو صاحب کرامات و ولایت در مزار <sup>نشان</sup>  
 بودند و مؤلف این رساله گوید که بر <sup>در مزار</sup>  
 هر یک در دکان هراسی بود و حاجی جدیدی  
 هر یک فروختی در آن دکان نفری کرد که آن  
 دو برادر در راه مکه میفرستاد چون بکنار  
 کوه رسیدیم هر کسی چیزی میدادند و آنرا  
 ایشانرا میبکشد را میدادند حاجی حسین را دیدند  
 که بروی آب بران طرف رفت گاه بودی که  
 حاجی حسین بکشانه و در صخره نزدیکی هرگاه

که او بایستی

که او بایستی در اینجا بودند در خانه نسبه بودی  
 و هرگاه که از خانه بیرون رفتندی در خانه باز  
 بودی و پوست کوفتند و دوا بر پوست کوفتند  
 خانه ایشان بودی و در آن روز که امیر بزرگ  
 انار الله بر هانه در فقه نبی مظفر اهل اکبر  
 حاجی حسین همان روز خبر داشت و نفری شد  
 و هر دو برادر در خانه خودشان بملوی هم  
 کردند و مزار ایشان است در باغ علا و فانی  
 حسین در سبع و سبعین و سیمانه بود مزار مولانا  
 فخر الدین بر خواجه و برادرش مولانا نظام الدین  
 داخل نزد عجله شهرستان مولانا فخر الدین <sup>کمان</sup>  
 دین بود و علم و زهد با هم جمع کرده بود و در



و در آخر حال از مردم کناره گرفت و از ولایت  
و بیماری از امراء و اکابر و بد بدن او شنید  
و ایشان را باوندادی و اهالی بزرگ و معتقد  
او بودند و از آمدن پادشاه عالمیان اعتراف  
معین الدین شاه شیخ بقراف ده سال پیش  
داد و در سال اربع و عشرين و ثمانمائه وفات  
کرد و خانقاهی که در شهرستان از روزگار  
اوست هر کس که بعد از ثمانمائه جمعه زیارت او  
او رود و هر حاجتی و مرادی که دارد بیاورد  
و مولانا نظام الدین برادرش مفتی عسکری  
پهلوی برادرش مدفون هم در آن مقام  
و ایشان عباسی الاصل بودند و مناسبت <sup>ناج</sup> میسرند

الدین

الدین جعفر داخل نزد بحله شهرستان هزاره  
اندرون شهرستان او از نزد پیکان فرزند  
محمد بن عبید الله است و بیماری که امانت از  
ظاهر شده و بکوشه انرا داشتی و روز جمعه  
انرا خوانه بیرون آمد و مسجد رفتی و دیگر از  
خانه بیرون نیامد و هیچ کس بر حال او اطلاع  
نداشتی و در مقام عبادتگاه او مدفون است  
وفات او در سال ستنامه بوده است و مناسبت  
شکور هزاره و در اندرون بزرگ است و فریب  
در قلعه و او مسافرت بسیار کرده بودند  
انابک و بیماری معتقد او بود و از روی  
استفاد همت طلب میکردند و بمزار میسرند



و نسب معلوم نشد اما وفات او در سال سیع  
و عشرين و سبعه مائه بود مقابر نانیان و حوالی  
ان مجاریج نزد قدیمین مقابر نزد نانیانست  
و مدفون صالحا و زهاد و عباد است و کوفتی  
چندین کس در اینجا دفن کردند که بلند شده  
از طرف دیگر غایب است و دیگر طرف دیگر  
الفرار است که بعضی الدین مشهور است و  
اسناد قران محمد بن یعقوب مولا ناعقیف الدین  
بیشتر انجام مدفونست و محمد بن یعقوب بمکه  
رفت و بنیارت پیغمبر رفت و بر توبت پیغمبر  
قران خواند و از طرف دیگر حافظ محمود بنجر  
اسناد قران در اینجا مدفونست و از سلسله

الکلیه

بود اما محی الدین خطیب هم در نانیان قریب فضا  
نژاده مدفونست از بزرگان دین بود و بعضی  
موجودانه گفتی و هر دو ترجمه خطبه و ساختن  
خط سبز در زمانیکه محل مظفر باروی شهر میکند  
و حفرتندی میکرد و فیروزی بشکافتند  
دیدند در ست اعظمی در اینجا خاییده بود و با  
حرر سفید در دست داشت و دو سطر خط  
سبز بر آن حرر نوشته بود و هر چند کردند از  
دست بیرون رود نتوانستند او را و اینها  
حرر بنانیان بردند و بدین منزلت دفن نمودند  
و در سال سبع و اربعین و سبعه مائه بود و در  
سال خمسین و مائه نباء مقابر نانیان نهادند



و از احشام در حوالی مدینه میباشند بسیار  
 در نازریان مدفونند و از نازریان مجتبانان  
 اول در مقابر نازریان بسیار بزرگان مدفون  
 و مجدداً مولانا شمس الدین محمد فقیه نازریان  
 منورع صاحب خضع و بیان که از فضل او  
 معلوم باطن و ظاهر است و در انجامد  
 و مولانا نور الدین خطیب که داخل اولیاء الله  
 کبار بود پنجاه سال خطبه خواند و غیر مکرر  
 و خطیب بسیار نصیف است و در عربیه هم  
 داشت و شهاب الدین باغ علا است و حدیث  
 قرآن در آن مقابر نازریان اسوده است و شیخ  
 جنید نورانی شیخی است و حدیث و مشایخ

و مصابیح

و مصابیح هم در آن نازریان است و هم چنین در نازریان  
 مولانا شمس الدین جولاه فقیه محدث مدفون  
 و وعظ کفنی و مردم بعضی معتقد و میبودند  
 مقابر جدید و اولین مقابر جدید باغ کمال غا  
 است که آن باغ را محمد بن مظفر بن محمد وقف  
 کرد بجهت مقابر مسلمین و آن باغ منجر و مکرم  
 و در سال تسین و سبعمانه از مالکان بنجرید  
 و خاک کرد بر مؤمنین و مؤمنات و غیره و شمس  
 مدفونند و سر است بن طغان شاه انجامد  
 است و در جنب مقابر اسکندریه است که در  
 زمان فسط در زندان پیر ابو سعید فرستاده  
 ادبی بردند و از دفن ایشان مردم غایب بودند



همه را در مدینه جمع کردند و چون فتح نبرد  
شد باغی بخریدند و این سبزه را کس در مدینه  
مدفون کردند و این زمان امیر اسکندر هندو  
بغا که بعد از در سندان محصل مال بود آن  
موقوف را دفن کرد و مسجد و ساباطی را ساز  
داد و در قبر عالی بناخت و این عمارت را اسکندر  
نام کرده اند و تمام این باغ را وقف کرد و بکطرف  
دیگر مقابر جمیدی که مولانا عبد الله شمس  
قطعه زمین بخرید و وقف کرد در باغ کمال  
مدفن ابدال و خاکی خفتان بسیار است دیگر  
مثل بابا ناصر و کاکا محمد و دولت مجنونه  
در اول و بسیاری شنید که بزرگان در این مقبره

مدفونند

مدفونند و این دولت مجنونه در اول حال دادا  
لولیان بود او را جزیه برسد نوبه کرد و یک  
پهلوی افتاده و هرگز بر نمیخواست و سرخ کوب  
فروش شخصی بود مرید او و او سر یک در زیر  
وی کردی و عهد او نمودی و چون وفات  
کرد تمام بزرگان شهر در بروی نماز کردند  
مقابر حاجی بخارج نبرد منقارب مصلی  
عشق باغ حاجی در قدیم منجر بود و کوشکی در  
میان آن بود و باغی مشهور و در زمان آن  
پوشش شاه که بود در آن باغ بکشت نبرد  
بکذاشت و برفت و این باغ خراب شد و قصر  
و درخت همه ناچین شد و همچنان خراب بود



در زمان نبی مظفر شاه حسین بن مظفر برادر  
 شاه بجی از امة و کردند و بحالت فریغ  
 آوردند و در کجای عالی بر دریاغ نهاد  
 چون او وفات کرد و بزرگه او فتنه کردند  
 باغ بدختر او رسید ملکه مریم خواندن  
 مراد فک کرد بر مؤمنین و مؤمنات و این  
 وقف در سال اربع و عشرين و ثمانمائة اول  
 بابا مجد دیوانه را در انجا دفن کردند و او  
 مجد و بی غیرت لک بود و او را احوالی بود  
 که تمام دندان خود بشکست و الله خویش  
 او عورتی بود که او را عقد کردی و مرد  
 از او نشانها دیدند و در لیلای اقا

جند مجید

و جند و مجد و بی مدفونست و او را امرای بر  
 بود برادر او امیرزاده اسکندر پست میکند  
 او نیکو امیری بداد و حال بروی کرد بدخترانکه  
 در زمان و تابستان عربان کردند بدی و این  
 چیزی طلب نکردی و هر کس او را اجابت کرد  
 او پاره کردی با جند ده روز و بیست روز  
 بیابان پنهان و پاپاب بودی چون وفات او  
 نزدیک آمد و روز پیشتر خلوف را و ذاع کرد  
 و وفات کرد و بر لیلای بابا مجد در باغ حاکم  
 دفن کردند و جناب الدین مجد و بی هم لیلای  
 ایشان مدفونست و او پاره بود مردم عجایب  
 بسیار از او دیدند اندک گاه بودی که شب



شهر بودی و صبح پیش از کشتن در خانه او را  
 بیرون شهر دیدندی و دایم با خود سخن گفتی  
 مؤلف تاریخ گوید که شیخ ضیاء الدین نجاشی  
 آمد و طعام خورد من او را در کیندی کردم  
 و بخوابانیدم و در آن کیند از پیش منیم در آن  
 بگشودم و بر اینافتم در شهر بکاری غریب کردی  
 و در در آن امدم در در خانه نشسته بودی  
 بنام ناد در در خانه بگشودند ضیاء الدین  
 از شهر بیرون آمد و مرتضی اعظم اکرم سید  
 قطب الدین سعید قاضی حکایتی میکرد که  
 رفیق بخاری رفیق ضیاء الدین در آن غریب  
 بود ماری بر کنار او حلقه زده چون مرا  
 دیدی

دید دشت بر ایشان ماری آمد تا پیدا شد  
 و عورتی شیرازی بودند خادم مسجد جامع بود  
 نعلها و کردی و او هر چه از مردم بپشتند نزد  
 وی بردی و بر او چون بیلوی ایشان دفن کردی  
 و محمد علی شاه فرارش امیر جلال الدین جفای بخیر  
 کرد ایشان بکشید و صومعه بر این ایشان ساخت  
 کرد و بر یکطرف خطبه بنک و عجمه خود ساز کرد  
 و چاه آب و وضعه و سرخابه و پدر خود را قهر  
 الدین مبارک شاه از کرمان بیاورد و در آن  
 سرخابه دفن کرد و قبر خود ساز داد و پای علم  
 احمد کرده و هر روز حبه اش می دهد و  
 سماعی بکشد و در صبح و شام حفاظت بکند



فران مشغولند و بر در خطبه مسجد جمعه مصلی  
ساز داده جزاء الله بالخیر و یکطرف دیگر مقبره  
مرتضی اعظم سید قطب الدین عبد شمس زری  
که از بزرگان سادات و اولیاء بود و هفتاد  
نویست حضرت رسول ۴ در خواب دیده بود  
چهار سال عمر او بود در زمان کفنه بود که نشأ  
رفتن من است که آن روز تابان بار و هفتاد  
بود که او کفنه بود و از او بسیار عجب کلمات صادر  
شده بود و در پیش حسین مفار که پاسبانی  
کردی و در میان زبان تشیی گفت بنی حضرت  
را در خواب دیدم فرمود که هر که میخواهد مراد  
یابد سید قطب الدین بزرگوار را باید من

سوال کردم

سوال کردم که کدام سید قطب الدین پیغمبر اشارت  
فرمود بمصلی عتیق کرد بطرف خانه سید قطب الدین  
شیخ یوسف خادم زاد فی مفاوح بودم دستر ایگرفت  
و بر پای کرد فالج از من گرفت شبی ضاحی الغابد  
از طرف کوه رود در مسجد جامع مقیم بود در  
شب که سید وفات میکرد گفت بدم که محقق از  
اسمان فرود آمد پیغمبر از آن محقق بیرون سید  
قطب الدین بیا پیغمبر همراه بودند مؤلف این ساله  
گوید در آن زمان که سر محمد بن عمر شیخ اسکندر  
برادر خود را بگرفت و بند کرد و بخیر اسان  
مرا گفت که او بغراق ابد فارس و عراق و نبرد و  
ابر فو و قم و کاشان و لرستان و همدان مستخر



کند و چون خواند سلطان ابن باغ وقف میکرد  
 بکفنه و فک کرد بر موقت اولاد ذکر و ستبد  
 را در شب بیست هفتم جمادی الاخر سنه ثلاث  
 و اربعین و ثمانه وفات برستبد و در انجا دفن  
 کردند و منک و دیوار و درگاه موقت ابن ساله  
 ساخت مقابر باغ مولای نجار بزرگوار  
 در فائز کوشک بود مولانا شمس الدین ابوبکر  
 رضی الله عنه وقف کرد بر مؤمنین و مومنات بسیار  
 مردمان صالح زاهد انجامد فوئند بنجام  
 حرمه ابن زکریا کان دین بود و خلیفه مرشد بود  
 و دایم معتکف مسجد جامع بود و زکریا کان دین از  
 او نشاها دیده اند در انجامد فوئند مولانا

و غیره در کتب

ابراهیم فیروز آبادی ابن زکریا کان دین بود و شصت  
 سال و عظم گفت که در هیچ جمعه تخلف ننموده  
 از نصیر و علوم شخصه از بدین قلم می و عرب یاد  
 داشت و معتقد بود و تمام سلاطین می  
 مظفر در این مقابر مدفونند مقابر سرح نجار  
 بزرگ در فائز کوشک و مقابر قدیم است و بسیار  
 ابن زکریا کان در آن مقام مدفونند و بکفنه عالی  
 بر یکطرف قبرستان بنیدند و فریب شش هزار  
 ابن زکریا و مرد که در درین بدان پیر ابو سعید  
 فات کرده بودند بعد از درین بدان ابن زکریا  
 آوردند و در آن مقام قبری کند بودند همه  
 در آن قبر دفن کردند و مردم شبها از آن قبر



نشانه داده اند و حاجات مردم بسیار روا شده  
 است مفابر بر باد و عفو و بخارج نزد مقام  
 قدیم است بسیار از بزرگان در اینجا اسو  
 اند و شیخ علی سوخته و شیخ معلم منور و  
 سال خطیب مسجد جامع شهر بودند بن و من  
 حافظ ساخته و دختر بکر داشت صالحه و چون  
 فات کرد او را در هواوی بدر رفتن کردند  
 مردم از فرار او استمداد همت میکنند و بمرا<sup>سند</sup>  
 و چنین گویند که حضرت رسول در آن مفابر  
 نزد مینامد و بعضی اولیا الله خضران <sup>مقام</sup>  
 دیده اند ذکر باغستان نزد و محلات باغستان  
 باغهای شهر و عمارت و باغها و در آنجا  
 ندارند.

نزد اول باغستان که در فلی نزد نهادند و  
 انهار انقش نصی در آن جاریست ذکر آن  
 نزد و باغات رو و صفات مولف در بابك  
 الله این ثانی هشت بن که رشک جنت خدا  
 جای حور العین فرورد زمین هر زمان شرم  
 از آن اساس ذات عمارت فلک زعیرت این  
 فرود سقف و فیض بود در قدر علو هزار سال  
 اگر مرور سپهرین اگر محبط فلک خوان  
 او تظار کند ز شرم غرق شود در آب چشم  
 عبرت بین مرو و غیب بپند فلک نزد  
 رش که همچو جام آمد صفاتش از زمین  
 هشتصد و چهل یک تمام کرد مباح



خدا بکان قدر قدرت فضا تمکین امیرالهدی  
 اعظم که بر سپهر کمال بود در قدرت شمس  
 ملک دولت دین نظام عقد سعادت محمد  
 انکه آمد علی خلیف مس در خصا بش نجین  
 هزار سال جلای بقای عمر نو باد شهران  
 همدرد پختن فروردین و اندر باغ نادیر  
 عبدالقادر بر کنار جوی بهار رخسار پدید  
 دور و به فضا شد و فریب ده اسباب  
 آب زار است باغهای معبر از خالصه  
 صنایع کرشاسپی از باغهای قدیم است  
 استعدادت کرشاسپ فرامرزین علا الدین  
 کالجار است باغ متجر مکروم است و انقباض

بروز

بیرون او و اندرون او جابرین و شاه بختی  
 سابط عالی بر در باغ ساخته و چهار خا  
 فوت در اندرون باغ طنبی و حوضخانه  
 دارد باغ سابط باغی بزرگست و معور  
 و غماران بسیار دارد و از قدیم و جدید  
 و خانه و طنبی و سعید و یابا و کبر قدیم  
 و شاه بختی و رحیبان غماران عالی خنده  
 کنند و یاد کبر و حوضخانه و بر کنایان  
 کنند و فرزند نو حیدانر شمشیر سعید  
 علیه الرحمة نوشته فضل خدا بر آنکه نو  
 شمار کرد با کبست نکه شکر یکی از  
 هزار کرد ان صانع قدیم که فرارش



کائنات چندین ظاهر و صورت الوان نکار کرد  
 برافزید بحر و درختان و آدمی خورشید و ماه  
 انجم و لیل و نهار کرد نفویم آسمان نظام سنا  
 سرکان از هر عبرت نظر هوشیار کرد این فطره  
 منی را فزاده کی سر کای بدین غرور و غیاکار کرد  
 فاروق زردین برآمد دینی بر او نماند نازی  
 یکت بود که موشی شکار کرد مانکه گاه برآ  
 مشتعا کنم کان نکبه یاد بود که بر مستعار کرد  
 بالا گرفت خلعت الاله بد داشت هشتاد  
 که وصف ملوک دیار کرد شاید که الفاس کند  
 خلعتی مزید سعادت که شکر نعمت پروردگار  
 کرد و در آستانه باغ سلطان جهانگیر شای

بجی

بجی طنبی عالی ساخته و اب و زهر ان جاری  
 و مؤلف بن رساله در وصف ان گفته است  
 جلالت فرشت عزت جاودان انداخته کوی  
 در میدان وحدت کاملان انداخته بر توفیر  
 تا ابد افروخته عقل را وصف فغانی بود  
 همان انداخته و هم در حینت مرگه دیگران  
 باغ سا باطی عالی و جماعی اسپانی مشهور  
 بدو هم حرم شاه بجی سلطان نادر شاه در  
 شاه شجاع ساخته است در میان باغ  
 باچه عالی و قصر در میان ساخته و زهر  
 بر روی آب انداخته باغ مهتر علی شاه فرش  
 بغایت باغ و میع و در و هزار در و هزار



باد کاه عالی طیبی بالای آن و در میان  
 باغ صفه و پیشگاه و موضعی وسیع و بزرگ  
 آن دو طیبی متصل یکدیگر و نقش باجهای  
 لطیفه‌داره و در طرف دیگر حوضخانه منقش  
 برزد و لاجورد و چهار طرف چمن کل سرخ و  
 سرو و شمشاد نشانی‌ده و درین درختان  
 و از هر طرف چینی تمام از چوب بخر ساخته  
 اگر خواهی پشت عدن کوثر کداری کوثر  
 باغ مهر بنانک عندلیب صوفی  
 مزبوی زکری و زرشک لبهر مفتوح  
 دهد نکین دلهای دماغ جان دهد  
 بمعطر امر از بنافش مانده باب غریب

کدکری

مرز شکش خاک بر سر کنایه پیاوران لاله  
 و کل برقص از سر و نوش عمر سمن  
 با نثرن هم دستکش هم نین و سنبل  
 کشته هم بر سحرگاهان نیم و نیک بلبل  
 کند روشن دل و جان مکدر بحال  
 کز راه بابی بشادی عشق از روح برو  
 باغ طبعی شاه فریاد باغ مهر است از اسعد  
 انانیک طبعی شاه است شاه بچی سبابی  
 عالی مسجد بردران ساخته و در آن  
 دایم اب نقی جارین در اندرون طیبی  
 حوضخانه عمارت نیکو دارد و باغبان مشجر  
 و مکرم و انار نیکو که نظیر آن کم بدست



می آید و چون چمن و سر و بسیار و بر اثران باغ باغ  
 و در دانه و رایت که ثابک و در دانه و رایت که ثابک  
 لنگر ساخته و بسیار چمنها گل دارد و شکست  
 موه الوانست و انکور بسیار دارد و در اندرون  
 آب قنطاریت لب لیکن در اندرون و بیرون  
 صبح غارت ندارد باغ قنطاریت و فریجهای صفا  
 است مولانا اعظم سعید محمد الدین حسن  
 ان باغ از نزدیک دیده و غارت و طبعی در گاه  
 با ساحل و خندان سبکو دارد و بعد از آن  
 عماد الدین مجتبی که با اولاد ایشان بودند  
 غارت مجدد کرد و بغایت مروح و چون  
 مرتضی بن دآمد در اینجا نزل کرد و با د  
 غارت

عالی بساخت و طبعی سبکو و دیگر و باغخانه و  
 حوض در میان نزدیک دیده و تمام ان باغ مشجر و  
 دارند و چمنهای سبکو ساز داده و مقام بسیار  
 مروح است باغستان غنیمتانی و باغهای ان محله  
 مشهور با بشارت نغم آباد بر طرف جنوبی شهر  
 بغایت باغستان سبکو دارد و فریب یکفرسنگ از  
 اسباب بولک ناخلف باغ غرا باد و در  
 و بر کنار هر هاد و رو به درختان سبکو  
 نهاده و هوای سبکو دارد و خانه بسیار  
 از او هشت دهکراست هر شبانی فردوسی  
 دیگر نیم جانفراش چون دم مسیح و انخوش  
 حواش چون دم صبح مشکبار مضاع و با با



چون چشمه حیوان حبابه بخش چون بغم آباد شود  
 در حجاب رشک فردوس برینت جنان لب  
 جوید کل نایم فرین لاله رخبان بهم کرده فرا  
 سروها در جلوه چون قد نکار سپهها را سر  
 رواج و غوان ترکس برین شکفته شاد خوش  
 مراست چون قد و عذار دلبران فرشتهای برین  
 کسره باغ بر سر تران کل کشیده سائبان  
 عرع و نهشاد در هر قصه باغ بلبان شاد  
 اندر فغان آب روی هفت کشور آمده است  
 شهر نزد از خاک ترکیش روان باغ شمس الدین  
 ترخان باغیت در غایت بر کرد و اهان در رو  
 جاری و عمارت مختصر و دلپذیر بر بعضی منجر

بعضی

بعضی سادده چمن زرع و حجاب طرف چمن کل و  
 موهما الوان و دارنبدان کور محفیف منعم  
 غالب است امیر شاه حسن سعید خواجه امیر شاه که  
 اباعن حیدر بزرگان این دبار بوده اند اسعد  
 کرده عمارت و خانه و درگاه کوشک بر بالا  
 ان چون امیرزاده بنر دامن باغ اربابان شاه  
 چهره مجتهد و او در میان باغ فصیح غالی و  
 حوضخانه و باد کبر ترنیت و حوض آب در میان  
 عمارت و چمن کل و سرو و نوش بسیار بنشانند  
 و عمارت باغ در سال نسع و ثمان نامه بود  
 مؤلف این رساله فصیده در وصف ان قصر گفته  
 این قصر نظیر که مشهور عالم است چون بخرج کشیده



چون خلد خرم است بر روح صد مهر در رخسار  
 کشاد کوی در او مفرح امواج مدغم است  
 بر باد داد آب رخ عرصه امر باغش که چون  
 حدیقه فردوس در هم است صحن مبارکش  
 چه عجب شد که از صفا جام جهان نما که خدا  
 و نایب امرش از حوض او که چشمه کوثر جو قطره  
 آب روان که در نین فرزند آدم است اندر هم  
 روح قزایش در مبعی همچون ببح در شکم چراغ  
 مبهم است ای آنکه در قریح بشان خرمیت  
 بنیاد خوشبختی چو اساس تو محکم است صد  
 سال مره رخا نه معور یکبزد درگاه تو  
 چون دولت سلطان اعظم سلطان کند  
 ای عمر رخ

ابن عم شیخ آنکه جریح اهر که نفع درگاه او است  
 از فیض او بخشش در بانوال او چون چشم بحر  
 دیده خورشید پریم است نایب جوهر شسته  
 نه سال در سید بنهاد این بنا که بر افلاک اعظم  
 باغ لایق بنا باغی غایت و سبع است شاه  
 از اساخته و سنا باطی عالی بر درگاه هزاره  
 کوشکی سبز لای درگاه و دریاچه عالی و کوی  
 سر طبقه در میان دریاچه هزاره و مسجد  
 جمعه بر در باغ احداث کرده و باغی مشجر و  
 دوش بسیار نشانیده بود و در زمان شد  
 لیل و سید طبعی آن درختان قطع کردند  
 و آن باغ و توان شد چون به جلال الدین



چهارمین بند آمد در اینجا عمارت کرد و امر او  
 مرید برای خود خانه ساختند و نایب  
 هم در آن باغ ساکن بودند باغش را مریدان  
 و بغوی و سلف را بدین سر باغش را منقل  
 یکدیگر است کشتوان بسیار دارد و کوهها  
 خوب باغهای معروف و خانههای بسیار  
 بیشتر آب در آن خانه جار است و نازدیک  
 در وانه شهر باغش را منقل است مضعه  
 بسیار دارد در کشتوان بینه و جا و رس و شلغم  
 بسیار باشد و هوا معتدل دارد باغش  
 نرسو باد و ده آباد و کشتوبه این سر باغش  
 هم منقل یکدیگر کردند و باغش را بسیار و کبا

گفتند

و خرم دارد و میوههای بسیار حاصل شود  
 و بغلیات نزد آن نره و اسفناج و نغناء  
 و طرخون و غیره بیشتر از کشتوبه حاصل  
 و جدید و بر نره هم بدیشان منقل است  
 ذکر مباح بر سر کمرین و در کارین ها جا  
 و مدار نزد بدین اهلانها دارند و چند  
 مصنع و یا باب دارد ثقت نصیری که  
 که همین اهلانند است و مدار امرش  
 و اسبها بدین است و بیشتر موضع  
 آب منقذ میشود و از جانب قبله نزد  
 می آید و آن پنج فنواه است که هم منقل  
 میشود و از طرف سایر پنج ابدان منظم



میشود و در چهار تار و اند و طرف منشا هم  
 آب میباشد و اند تره کاوان فرود میباشد و  
 بدان منظم میشود و تمام نفق و فرا شاه حصه  
 خود بر میدارند و باقی در حیرت نفق هم مخلوط  
 میشود و بی اغشنان میباشد چون از آب پاش  
 ملک میکنند و در تقارن شرف الدین خضر  
 منقسم میشود و ده اسباه بدین آب فایز است  
 و در مشنا و آب ان اسبای غزاله و اسباه  
 کهنه و اسبای زنبا و اسبای کلغری و اسبای  
 خیر آباد و اسبای یوسف خلیل و اسبای ده  
 و اسبای مرتضی و بکنه و اب بشهر و در  
 و بدار النقا و مسجد جامع و رشیدیه و رکنیه

میکند

میکند و بگوشت گنومیرد و نام زرده بجود آب  
 میدهد تا بیک فبر فرعی میکند و نزع  
 میکند و فبر بکنه از کوه پاشد که فبر  
 آن جایز باشد و در و روبرو درخت پید و  
 مقابل یکدیگر نصف کشیده است تمام محلات  
 اهستار بدان آب منقبض میکند و ندا سبانه  
 و اما انوک و دشت کو و بخدان و نوغاباد و  
 مسعودیه و سر در و راه و کوه پیک و چخامینا  
 و در مدرسه مصطفی و کوه خطیر و خلفبا  
 عز آباد و اسکندریه و حیدر و فرب و  
 مصغه از این آب بر میشود و مردم از آن منفعه  
 می یابند و منابع این آب از شرکوه و فرات شاه است



بیمار از سبب نزد الوان کور حاصل میگردد اینها  
 نغم آباد و محلات آن منابع مدور است چند فنان  
 دیگر بدان منضم میشود اول بدو که مشهور است  
 آباد میرسد و آن ده سیراب میگردد و با سبب آب و خاک  
 میرسد و از آنجا فروید میباشد و باغها نغم آباد و  
 کتخون و مصغه فایض میشود و محلات آن باغ  
 لا است و خلف باغ غراباد و محله محروس و شیب  
 عمری و کوچ باغ دو لایه دھوک بالا و صد  
 مصغه از این آب مملو میشود و منفعته بسیار  
 میرساند و از این آب سلطان جلال الدین شاه شجاع  
 از مهر خیزد احراج کرده و مزارع ساز داد که در  
 زمان محاصره بود که با شاه بجای مناظره میرساند

تکثیر

داشت خواست که در خندق اندازد تا با بر و بر  
 کرد و چون آب شهر رسید صلح شد با شاه آباد  
 بیشتر از رفت شاه بجای فرمود تا مردمان هر یک  
 جه خود قطعه زمین احباب کنند و شاه باغ لا  
 است آباد ساخت و هزار و امرأه شهر هر یک جه خود  
 باغی و بوستان ساختند و بمرور ایام باغها معمور  
 شد و مجوس با بیمار از این زمین شوره احباب  
 کردند و باغها و کتخون آنها ساختند و بعضی  
 باغها احرام است از عجایب زمین است که هر  
 جوی نغم آباد پاک کنند با آن میارند و شاد  
 غارث در سال ثمانین و سبعه هجده بود  
 آب این و مبارک که این دو کثیر است از سال



سلجوقی بوده اند ابرو مبارک و ابن ابی نثا  
 بیرون آورده اند و منبع هر دو از یک مقام است  
 و با هم خلوط است اول در محله مجوسیان بر روی  
 زمین ظاهر میشود این عیب که سرخسپ مجوسان  
 رد ولی ابی بغائب است و نیکو است حکما که  
 الهای نزد و زن کرده اند سبکتر از ابن ابی نثا  
 ابی هوك مشهور بخبر آباد ابی نیکو است طرف  
 مهر مجری می آید به منزه رضی و در میان ابی  
 شاه می آید چون بمقسم رسید فتنه شد بود  
 مالکان با هم چنان فرو خشد و غارت کردند  
 زیاد شد و در بیشتر خانه های دهوك سلاطین  
 و بکار و اسرا و خانقاه هست معمور میشود و

الکذا

از ان ابی نفع و خیر تمام می نمایند و خانقاه و فناء  
 خوانده امیر چنان میکند و کوچی اهروک و طرف  
 قلعه هم از ان ابی مستفیض میشود و مضاعف که بر  
 در مسجد جامع و خانقاه هست معمور میشود که  
 ابی مزایا باد بخارج نزد و منبع این از مهر مجری است  
 و بهج می کند و در خانقاه محمد بن مظفر که  
 قریح بمقام مزایا نگاه است بده اند و گذرانند  
 اند و بطرف شهر می آید و تمام بیابان مزایا باد  
 و کشتوان از ان مستفیض میشوند ابی یعقوب  
 بخارج نزد ابی نیکو است منبع ان از مهر مجری است  
 محله یعقوب و باغندان و بیابان و کشتوان  
 یعقوب از ان فایده تمام می آید و فناء و فناء



و این قناره ابو یعقوب سپهسالار علاءالدوله <sup>خیز</sup>  
 و در سال شصت و نهم و اربعه بوده است اغراباد  
 ابن ابی سلف شاه ابن انابک قطب الدین قناره و  
 کشتوان نرندیده و ابی شور مرده است <sup>محمدا</sup>  
 مادر امیر بدین ابی مستفیض میکردند و خانها  
 و مساجد انزان منفعت می یابند و اهل انزان  
 انزان محله مرز آباد و یعقوب و مادر امیر جدید  
 نرین کابریان محله است ذکر این چند که در نرین  
 نرین جابری میکرد اول انزان کابری ها یکی  
 فیر و نر آباد و نزارج دو چشمه است یکی انزیر  
 شهر و یکی بالندرون شهر و قدیم تر کابری ها  
 است چون لشکر سچانه می آیند و نرین <sup>محمدا</sup>  
 میگرد

میکنند و در نرندان میشود اینها انزیر و نرین  
 ابن ابی در شهر می باشد و جابریست هفتاد نر  
 می باید نرین در باب می رسد و او اندکی شهر  
 دارد و الا چون سرد میشود خوش طعم و گوشت <sup>است</sup>  
 اب نرین و ابی غایت سبک و نیکوست منبع از  
 طرف مهر برد است که انز سو حاجب علاءالدوله  
 جابری گردانیده انز خلفا غراباد کوچی خطیر  
 می باید و بمصلی عبود تخت استاد می کند  
 و محله نر سو یاد و در کشتوان ان فایض میشود  
 محمود آباد در اندرون شهر جابریست و نرین  
 می باید و مردمان انزان مستفیض میشوند و  
 پانزده پانه فرو می باید تا باب رسد <sup>محمدا</sup>



ابن اول کابری است در زمان اسکندر که بنا کشته  
 نهاد که اول عمارت برداشت این فناء بیرون  
 آورد و بیلوی این کابری امیر معین الدین <sup>شیر</sup>  
 کابری بیرون آورد مشهور معین آباد و این  
 زمان آن است که خاریب از فناء اصل آن  
 ابی ترشح میکند و بمصلی و چهار منار و <sup>بیشتر</sup>  
 باغها و بنا این خاریب از خارج صواب که خا  
 صواب برای ارسال خان بود این است  
 گردانیده و در داخل نزد هیچ خانه و مد  
 بنوده است که این خاریب بنوده و بنا از کلا  
 دوزان قدم که الیوم خراب است فناء آن است  
 ابن زمانان فناء خراب شده است از <sup>در</sup>

کوفه

که این باغ هشتی پیشتر میباشد و از تاجا انچه باقی  
 منده بکابری محمود آباد میرود از حدین بخارج  
 مشهور باب نواب در پیشتر عمارت <sup>میر</sup>  
 شهر نزد میکند و مردمان بدان استعمال  
 میکنند و میر میر محمد سر عبد الفادر میباشد  
 وزیر اب نو میر شیخ الاسلام سعید نقی الدین  
 داذا علی الرحمن میکند و چون پیشتر <sup>میر</sup>  
 از استعمال بسیار قابل خوردن نیست و <sup>بافتن</sup>  
 و کشتوان بخرج میرود این تمامی بهای نزد  
 بروی زمین و بر زمین و الله العالم <sup>خواهد</sup>  
 ابیر در شهر و بیرون شهر و بیرون <sup>نزد</sup>  
 این اقل جاه ابیر که در شهر نزد <sup>نزد</sup>



کردند و ساختند چاه دار الشفاء صاحبی بوده  
 و چاه خانه خود داشت و نیک بود شام نظام  
 کرمانی او را بکند و قرائح کرد و چاه و جرج سا  
 داد و سنک سبنا بهای بیداخت سفید کرد  
 و تقاشی مولانا معین الدین جمال اسلام مخمب  
 و صفای چاه کرده و بر کفای چاه خواندند  
 و نایب نهاد و نهی مقام هابون کر اعتدال  
 هوا چور و ضرا مده است لکن او جان افترا  
 ذلال خضر که محروم شد سکندر از ان و چاه  
 نوشتد منقرض مشرق خرد چو صورت او بود  
 و رونما مرغان بچرخ در آمدن شرف شد  
 اگر چه شعل است انش حکم مردم نرا بر تو

بنشانی

بنشانی در این کرمان خلاصه هشتی و شنب  
 که هفت نخل در که نواب روی دار  
 شفاء هوای دار شفاء را چگونه شرح دهم  
 که همچو روح در ارم بقالب مرضی بسال  
 هشتصد و نوزده بشد نازد و نوزده نیک  
 اصف ملک بهما چاه آب سرد داخل شهر  
 بدر مسجد جامع این چاهخانه متولی مسجد  
 جامع ساخته بود بغایت کوچک بود و  
 نظام کرمانی کاروانسرای در جنب آن بود  
 و بکند و بناخت در مسجد کرد و این خانه را  
 ساخت و عمارت چاه و جرج بکرد و سفید  
 و منقش کرده و بالهاس شاه نظام مولانا



شرف الدین علی نزدی ابن ایبک و تاج  
 گفتند و بر کتاب چاهخانه ثبت شد شکر کن  
 در هر پنج دولت شاه بوسف نامود جلوه  
 از چاه بمن ایبال چاه باور شد ساغر  
 کام بر نر کوژ شد گردش چرخ کار ساز آمد  
 آب رفت بجوی باز آمد فسخ یافت عرضه اسلام  
 ملک مراد عدل شاه نظام در چنین موضع  
 شریف از چاه صورت زمره است بخت الله  
 در کیش از صد و صنف روحانی کر صفا  
 نیت مرد رافانی سانی بزم عشرت نیت  
 بخیل سلسیل مراد کرده سبیل غافل از  
 از نشسته ماند جرم او را است و من عالم پیران

لا عظم

زلال عطاس غار فیاك شرف صافی گفت  
 از بر من نکت زانی ما چنین نشسته و نلال صلال  
 هم عالم گرفتند مال مال غرق ایهم و اب مجویم  
 بلکه ما خود هم اب هم جویم سال تاج ای شود  
 صفا چاه خبر است نوش آب میاه که نکتی شری  
 ما اگاه در شمار ای کج دولت شاه کبر سال  
 نکوز روی حساب هشتصد و نوزده بود  
 در باب چاه اب سری بزرگ از اسناد  
 خواجه امیر احمد بن یزید بوده دکان علافی بود  
 خواجه امیر احمد بن محمد خالصا الله بکند و  
 کرد و چاهخانه بنکونیا کرد و در مدفوع  
 بساخت و قبر بیکر از غر و ارسنک از کوه



بیاورد و در اندرون چاه بکار برد و تمام  
 کرد و منقش ساخت و بر کتاب چاهخانه ابن  
 مولا نامشرف الدین علی بالتماس نداشتند  
 خوش آمدن چاه بوسفه و آب شد چشمه  
 منجیا لعنه الله روی صافی دل کردش  
 جرج راهو حاصل طفل در بزم نواز  
 لوح هر صورت ولی ساده کرده پاکش خاک  
 پاک از بر کشف نقیب صورت کور طالعش  
 دلو و برج او خالی اخترش مشرق زمین پاک  
 پاک شد هر که یافت صحیفه اصل پاکست  
 عز و فریب کلام هر کام از روی همه  
 و در لطافت روان بسوی همه پاک روشن

ضمیمه بدو

ضمیمه بدو چرخ گردیده بر کشید او را ناس  
 پنهان خضر و یاور نوح معجز احدش فرو رفت  
 دست فرخنده چون بکوه نهاد جوش زد  
 و داخل داد شربتی بر ایچاهی رخت لشکر  
 از آن چاه آب نکشید زجلا لا یجی احد و ال  
 کاب لطیفی بیار از لال ناکند فیض جودش  
 و قباب تشنگان امید را سیراب و این چاه  
 در سال ثمان و عشر و ثمانه اتمام یافت چاه  
 آب سرد مصلی عشق خواجهر مسعود شاه کرج  
 الاسلام بود بنا نهاد و حج رفت و در بغداد  
 وفات کرد و او را سپا آوردند و بدین مقام  
 دفن کردند خواجهر کمال الدین حسین بن خواجهر



الدین قاسم از اعمارت کرد و سفید ساخت  
 کاشی کاری و درگاه و در پوش ساخت و ای  
 بغایت سرد بیرون می آید و در تابستان رو<sup>ن</sup>  
 تمام دایره چاه آب سرد سرچ چاه آب مختصر<sup>ست</sup>  
 اما بغایت سرد از روی بیرون می آید و در  
 تابستان رو نقی تمام دایره و خواجه حاجی نایب  
 زواره از اخاله ساخته و چاه خوانده  
 درگاه سفید کرده و چرخ و دلو و اخر سنگین ساز  
 داده و این چاه در سال ثلثین و ثمانمانه انمام با<sup>فت</sup>  
 چاه سرد محله چهار منار پنجاب نبرد در قدیم آن  
 چاه بود صاحب اعظم نور الدین محمد کمال مسجد  
 عمارت کرد و سقف ساخت و بانزای بنکوتر

و در

داد و آن چاهخانه عمارت کرد و منش و سفید<sup>خت</sup>  
 و ای خوب و سرد و از روی بیرون میباشد چاه سرد  
 در دهولک منقار مسجد امیر جهان این چاه سرد  
 از اسنخات امیر جهان و حرم او فاطمه خانم<sup>ست</sup>  
 چاهخانه بنکو منش بطلا و لا جور و درگاه<sup>ست</sup>  
 نهاده و در زانه امام و الفاب همایون بادشا  
 اسلام معین الحق و الدیناء و الدین شاه<sup>سلطان</sup>  
 خدا الله ملکه بر کتابة ثبت کرده از همین بسار  
 چاه خانه دکانها از اسنه کرده در وصف چاه  
 و عمارت و تاریخ مؤلف ابن رساله کو بد  
 ای زلال نور احسن دل و جان در نشنگ<sup>ست</sup>  
 جو روح روان از صفات نوحیه هارو







و اینجهر هر چه در حق نما بر یک باید خطا  
از سر بردارید ابو مرتکب غنای بدید  
غرض نقش بدین ما با نماند که هر چه  
بقای مکر صاحبی و بر حق کند  
در حق این کسب غنا غریب این کسب  
که کاتب با حمد کند با کتب العبد ادا  
اچو این کسب نباشد بوی الثنا شمع  
المعطر خمیر و غنای این ما و الفخر  
کرد و صلی علی ناید محمد و آل محمد  
۱۵



